۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصاف ابو محمد بسطامی بایزید عباس
در باره فرقه ناجیه
۷۴ ملت نوشته بعربی
و فارسی. این نسخه
فارسی است که در سنه
۱۰۸۵ تحریر شده

هو الفتاح العلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

زیباترین رقمی که محققان مدارس آیات هدایت دیباچهٔ کتاب مبین
بان موشح سازند و خوبترین امری که پاکیزه اعتقادان مشاهد تبیان
تلک آیات القرآن و کتاب مبین درج فرمایند حمد مالک الملکیت که
محکمات اقامت شواهد و بینات بمقتضای ان هذا القرآن یهدی
للتی هی اقوم بندگان را بطریق مستقیم و منهاج قویم دعوت نمود و در کلام
مرسلین باوضح نمطی و اکمل بسطی بمؤدای و ما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی لوازم الطاف و قواعد ارشاد مرعی داشته با بطال معذرت
از احدی عمل فرمود و کریمی که مجاهدان طریق شریعت را باشارت
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سلوک سبیل قویم میسر گردانید و الی
بتوفیق لم یزلی بضلالت اصحاب ادیان باطله و آرای مختلفه عباد

الارتفاع

الاراده
بعز زاید کون

کردنیده بیرادت انجماعت و ترک متابعت القوم خلعت نجات پوشانید
و تحیات بی غایات و صلوات عدیم النهایات بر روح مطهر و مرقد معطر
سید المرسلین و خاتم النبیین که اشارت وافی هدایت و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین کنایتیست از علو شان او و روایت منحول تحقیق کنت نبیا
و آدم بین الماء والطین حکایتیست از اتقان بنیان او مشرف بتشریف
ولکن رسول الله مکرم بتعظیم فاتبعونی یحببکم الله محمد مصطفی صلوات الله
و بر آن شهسوار معرکهٔ مجاهدت و قافله سالار طریق شریعت و طریقت
که صحیفهٔ ولایتش بطغرای انما ولیکم الله موشح است و پروانهٔ هدایت
و خلافتش بامضای من کنت مولاه فعلی مولاه مزین خطیب منبر
سلونی و وارث مرتبهٔ هارونی امام الثقلین علی ابن ابی طالب علیه السلام
و بر آل اخیار و عترت اطهار آنحضرت که قدوهٔ سالکان و ائمهٔ طوائف انس و جان
اند بمقتضای خبر صحیح انی تارک فیکم الثقلین و نص صریح مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح عروج بر معارج قرب رحمانی و نجات از طوفان غوایت

شیطانی جز تمسک بذیل عصمت ایشان و دخول در سفینهٔ عظیم الشان
ممکن نیست فیا منتهی مطلب الطالبین و یا نهایة مقصد السالکین اثبتنا بر
مسالک آثارهم و نوّر قلوبنا بلوامع انوارهم چنین گوید فقیر حقیر
کثیر التقصیر ابو محمد بن عنایت الله المشتهر بیانزید البسطامی که چون بعد از
ارتحال سید المرسلین صلوات الله علیه از دار دنیا تشتت آراء
و تفرق ادیان در ملت آنحضرت متحقق شد چنانکه بر زبان معجز بیان
آنحضرت جاری گشته که ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة کلها
فی النار الا واحدة و آن یعنی فی الحقیقه مستند است بجمعی از صحابه
که ایشان بجهت طلب جاه و اقبال دنیا و ارتکاب بمقتضای عصبیت و نفسانی
و جری بر عادت جاهلیه اولی وصایای آنحضرت را ناکرده انگاشتند
و احکام محمودهٔ کتاب خدا را معطل داشتند و بتبدیل بسیاری در احکام
کتاب الله و تغییر شرع رسول الله علم استبداد و تصرف بلاد برافراختند
حصول امانی و آمال خود در آن دیدند و طایفه از اخوان شیطان در عقاید اکثر آن

التشتت
بمعنی پراکنده گردن

به تتبع آن

به تتبع آن اعمال نموده بجهت ترویج طریقهٔ باطلهٔ پیشینیان اسلاف خود در
انتشار و ازدیاد آن تبدیلات و بدعتها کوشیدند لاجرم سلک جمعیت
و اجتماع بر دین اسلام که فی الحقیقه متعدد و منکسر گشت و فرق کثیره
و ملل متباینه حادث گردید و وقوع این حال و اضطراب اقوال و سوء اعتقاد
عوام بلکه تزلزل و عدم رسوخ عقیدهٔ اکثر اهل اسلام انجامید و اکثر
از افراد انسانی در حقیقت مذهب خود متفکر و در انجام کار خود متحیر ماندند
چه هر یک ازین هفتاد و سه فرقه ادعا مینمایند که ناجی و رستگار اینست
و دیگران هالک و معذب بعذاب جحیم خواهند بود و هم آنست که در اعتقاد
[illegible] از فرد م از جهت خلل راه یافته باشد لهذا نظر بر هدایت و ارشاد
اکثر برایا قبل ازین کتابی مسمی بکتاب انصاف بلسان عربی تألیف نموده
بود متضمن فواید جلیلهٔ کثیره از الجمله بیان آنکه طایفهٔ محقه کیستند و فرقه
ناجیه که حضرت رسالت پناه بآن اشارت فرموده اند طایفهٔ اثنا
عشریه اند از جملهٔ طوایف شیعه و در آن کتاب التزام شده که

برایا
بمعنی
خلایق

در اثبات مطالب آن مذکور نگشته از دلایل الا آنچه نص قرآنست
که در حقیقت آن کلام حق نیست یا از قسم دلیل عقلیست یا از احادیث
متفق علیه بین الائمه یا آنچه مخالفین در کتب معتبره خود روایت کرده اند
مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و کتاب مستدرک علی الصحیحین و مصابیح
ابی الحسین بغوی و مسند احمد حنبل و کتاب خطیب خوارزمی و مناقب حافظ
ابو نعیم و غیر آن که معتبرین علمای ایشان جمع کرده اند و از کتب امامیه
و شیعه ایراد حدیث ننموده الا نادراً تا آنکه تا محاکمه بر وجه
انصاف بود و ظهور مذهب حق بدین طریقه غریبه نیز محقق گردد
و چون فرمان واجب الاذعان پادشاه طوایف انام حافظ بلاد
اسلام قامع بنیان جور و ظلم و اعتساف طالب عدل و انصاف
ماحی آثار ظلم و بدعت حامی اصحاب دین و ملت رافع رسوم
زور و عدوان دافع بغی اصحاب طغیان کیوان رفعت مشتری سعادت جمشید رتبت
اسکندر شوکت خورشید اساس آنکه کار اعناق گردنکشان خورشید احتجاب

بجو کنده

کیوان

کیوان اثر عطارد رای قمر ضمیر منبع الجود و الکرم و الاحسان مرجع خواقین العهد
والزمان المؤید بالتاییدات الرحمانیه الموفق بالتوفیقات السبحانیه فی اعلاء اعلام الحق بین
فی الآفاق وارث السلطنة الارثیه بالاستحقاق خلاصه اولاد سید المرسلین
نقاوه احفاد الائمة المعصومین شرف دین و دولت دنیا کلب آستان
حیدر و زهرا اشجع ازدهام مرتضوی علوی الحسینی الصفوی آن شهنشاه
الاعظم والخاقان المعظم مولی ملوک الآفاق فی بسط النعم سلطان السلاطین
العرب والعجم معز الدنیا والدین قهرمان الماء و الطین ابو المظفر شاه
عباس بهادر خان متعه الله بالعیش الرغید و وفقه لما یامره بالخلود و التایید
مفیضا علی کافة البرایا بره و احسانه مخلدا الی یوم الدین ملکه و سلطانه
صادر شد که ملخص آن کتاب را ترجمه نموده بزبان فارسی تلفیق
نماید که نفع آن اعم و اشمل باشد بنا برین بامتثال فرمان مبارک در
چند هفته شروع کرد در آنکه محصل مقصود آن کتاب را بزبان
فارسی ایراد کند و موافق تسمیه اصل بکتاب انصاف موسوم

الرغید بمعنی فراخ

ساخت مرتجوا انکه بنظر فیض اثر منظور گشته از تأثیر نظر کیمیا اثر رونق
و رواج یافته بدرجه علیا قبول ارتقا یابد بیت گر اکسیر قبولش نیست نبود
زر کامل عیارم را پر روایی حق سبحانه و تعالی پادشاه عالم پناه را بر مسند
عز و جلال سالهای فراوان و قرنهای بی پایان باقی دارد و بمحمد و آله الامجاد
و باید دانست که مطلب اعلی درین کتاب چند فایده است که بتفصیل بعد از این
ظاهر میشود اول وجه اختلاف در دین اسلام و تفرق امت محمدی بفرق
کثیره که چون ظاهر شود که این اختلاف بواسطه امور خارجیه از ردی
معاندهٔ اهل عناد و نفاق بواسطهٔ اغراض فاسده ایشان روی نموده و فی الحقیقه
ایشان از ملتزمان دین محمد نبوده اند و دین حقیقی واحد است و تکثر و تعدد
در انجا نمی گنجد بدین وسیله شبهه بر اصحاب کفر و اهل کتاب مضمحل و نابود میگردد
چه ایشان میگویند که اگر این دین برحق می بود و صاحب و مؤسس این شرع
بنا بر اصلی استوار مینهاد پس در عقب رحلت او اینقدر اضطراب
و اختلاف و افتراق بفرق کثیره واقع نمیشد دوم بیان کردن جواز بلکه

وجوب طعن و لعن جماعتی که منشأ اصل این اختلافات و سبب این افتراقات
گشته اند تا حقیقت محبت و مودت مأمور بها فی قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی بالتزام برائت از اعدای محبوب متحقق و تمام گردد زیرا که
محبت محبوب با مودت اعدای او مدخول و مردود است بلکه فی الحقیقه محبت نیست سیم
آنکه فرقه ناجیه از جمله هفتاد و سه فرقه کدام طایفه اند که این فایده اساس جمیع
فواید و منافع است چهارم معرفت امام زمان خود که بدین وسیله مکلف از حد کفر
خارج میشود چه اگر با کسی معرفت حاصل نکرده منکر امام زمان باشد فی الحقیقه کافر
مرده است چنانچه حدیث صحیح مشهور که منقول است از حضرت رسالت پناه که من
مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة بران دلالت کرده و باید دانست
که چون متون احادیث کثیره متوافقة المضمون در کتاب اصول کافی بواسطه
تظاهر حجت مذکور شده اگر آنها با تمام بزبان فارسی مذکور گردد باعث تطویل
برای ادای محصل مضمون آنها اختصار خواهد شد و بخصوص لفظ عربی منقول از احادیث
الا آنچه مقتضی وقت باشد و بهر حال اشارت بکتابی که آن حدیث از انجا نقل
شده خواهد کرد تا بر خوانندگان حقیقت حال معلوم گردد و مشتمل است این کتاب
بر مقدمه و سه مطلب و خاتمه مقدمه در تمهید بعضی اصول عامه که بنای مطالب کتاب

نخواهد شد

بران هست اول آنکه در اصول فقه به ثبوت پیوسته و احدی در آن نزاع
نکرده که چون مضمونی را راوی بر نقل او بسیار باشند و مانع و صارف مفقود
و آن مضمون متواتر و شایع نگردد و یک یا دو کس نقل آن در میان جماعتی
متفرد کرده باشند البته آن شخص دروغ و مضمون آن غیر واقع است چنانچه یک کس نقل
کند که روز جمعه سلطان شمشیر کشیده خطیب را بالای منبر در حین خطبه
بقتل رسانید و دیگران از حاضران آنجا نقل این مضمون نکنند و دیگر آنکه
خبر واحد نقیض متواتر باشد البته آن دروغ است مثل آنکه متواتر شده که مابین مکه
و مدینه بیابانست و شهری در آن میانه بنا نشده در این صورت اگر شخصی نقل
کند که مابین مکه و مدینه شهریست موصوف بچندین صفات هر عاقل بعد از تواتر مضمون
سابق حکم بکذب خبر این شخص میکند دوم آنکه در میان صحابه پیغمبر علیه السلام جمعی
هستند که مستحق سعیر و جحیم اند و همچنان مسلم نیست که صحابه پیغمبر همه ایشان
و دلیل بر این آنکه در جزو خامس از صحیح بخاری باسناد خود از ابن عباس نقل
میکند که حضرت رسول صلعم خطبه فرمود و آنگاه از بعضی احوال قیامت حکایت نمود
گفت جمعی از رجال امت مرا گرفته بجانب دست چپ بطرف دوزخ خواهند برد
من در آن وقت خواهم گفت که ای پروردگار من اینجماعت از جمله صحابه من بودند

جواب از جانب حق تعالی خواهد آمد که ای محمد تو نمیدانی که ایشان چه احداث کرده اند
بعد از رحلت تو پس من در این هنگام خواهم گفت آنچه بنده صالح یعنی
عیسی پیغمبر گفت یعنی قوله وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت
انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید پس حق سبحانه و تعالی خطاب خواهد کرد
بمن که اینجماعت بعد از ارتحال تو مرتد شدند و از دین برگشتند و در صحیح مسلم
مثل این حدیث بطریق ابن عباس نقل کرده و در جمع بین الصحیحین تالیف حمیدی از
حدیث متفق علیه باسناد خود از ابی هریره نقل کرده که رسول الله فرمود سوگند بخدا
که جان من بقدرت اوست که جمعی از اصحاب مرا از حوض من خواهند راند یعنی
گذشته عقب پا را از حوض رانند و همچنین بخاری بطریق دیگر از سعید بن المسیب از بعضی
اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه مثل مضمون سابق نقل کرده و بدیگر طرق مضمون این
متقارب به در صحیح بخاری منقول شده و ثعلبی که از ائمه تفسیر اهل سنت نیز
از ابن مسیب از ابی هریره نقل این مضمون کرده و ایضا باسناد خود نقل کرده
از عبد الله عمر که گفت بخدمت پیغمبر آمدم آنحضرت فرمود که تطلع علیکم رجل
من اهل النار یعنی همین ساعت مردی خواهد آمد که از اهل دوزخ است
عبد الله گفت که من پدرم را گذاشته بودم که مهیا شده از عقب بخدمت پیغمبر

خواست آمد ناگاه معویه پیدا شد و من شادمان گشتم که مضمون گفته حضرت را
دیگری بظهور رسیده و ثبوت رسیده و در روایات ایشان وارد است که حکم ابن ابی العاص
بخانهٔ پیغمبر اذن دخول طلبید و آنحضرت رخصت داد و گفت لعنة الله علیه و علی
من یخرج من صلبه الا المؤمنون منهم و قلیل ما هم یعنی لعنت خدای بر حکم و اولاد او مگر
آنها که مؤمن باشند و بغایت اندک اند آنگاه حضرت فرمود ایشان در دنیا
معظم و در آخرت پست باشند و ایشان صاحب مکر و حیله اند و ایشان را در آخرت
نصیبی نیست و باسناد خود از ابو هریره نقل کنند که رسول صلعم لعن کرد
حکم و اولاد او را تا روز قیامت معلوم باشد که باین احادیث باطل گشت
آنچه مخالفان از اصلی مقرر دانسته اند از اعتقاد استحقاق تمام
صحابه اما خصوص جماعتی که مورد این اخبار باشند و مستحق سعیر عنقریب معلوم خواهد شد
سیم آنکه در میان صحابه جماعتی هستند که منافق بوده اند یعنی ظاهرا ایمان کرده اظهار ایمان
و در واقع بر کفر اصلی رسوخ داشته اند و سبب اظهار ایمان ایشان یا طمع
بوده است یا خوف و دلیل برین مدعی حدیث سابق است که در باب حکم و اولاد
او واقع شده و ایضاً در صحیح مسلم باسناد از عمار نقل میکند که او گفت اخبرنی
حذیفة عن النبی صلی الله علیه قال فی اصحابی اثنا عشر منافقا منهم ثمانیة لا یدخلون الجنة

حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و اربعة لم یحفظ الرواة ما قال فیهم یعنی حذیفه خبر داد
مرا از حضرت رسول الله که فرمود در اصحاب من دوازده منافق است از ایشان
هشت کس داخل بهشت نشود تا آن وقتی که شتر بسوراخ سوزن درآید
و در وادی چهار کس دیگر راویان حدیث یاد نگرفته اند آنچه پیغمبر در حق ایشان
فرموده و در صحیح بخاری باسناد خود از حذیفه نقل میکند که او گفت منافقان
امروز بدتر اند از آنچه در عهد رسول بودند زیرا که در آن وقت کفر را مخفی میداشتند
و امروز ظاهر ساخته اند و حکایت اصحاب عقبه از اهل نفاق که در وقت
مراجعت از غزوهٔ تبوک اراده قتل رسول الله نموده بودند مشهور است و علما
مخالفان در کتابهای خود آورده اند مثل مسلم و احمد حنبل و محمد ابن اسحق و حافظ
ابو نعیم و غیر ایشان و از طرق اهل بیت واقع شده که ابو بکر و عمر در جمیع
عقبه داخل بوده اند و ممکن که تفصیل این قضیه درین کتاب مذکور بتفصیل کرده شود
این مقدمه بظهور رسید بثبوت این هم سبب بطلان قاعدهٔ مقبولیت جمیع صحابه
گشته در باب آنکه صحابه تبدیل وصیت پیغمبر کرده حق حضرت علی ابن ابی طالب
و عداوت ایشان مغصوب شد نیز مفید است و از اینجا حقیقت حال بظهور میرسد
و دفع این سخن معلوم میشود که میگویند اصحاب آنحضرت که مال و جان فدای او

چهارم

میکردند چون گمان توان برد که بعد از و خلاف وصیت او نمایند چنانچه این سخن در دو
ان مفصلا درین کتاب مذکور گردد انشاء الله تعالی لطیفهٔ چهارم بیان آنکه حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه در باب معالم امت و آنکه بعد از رجوع ایشان بکه کس خواهد بود
و قایم مقام و خلیفهٔ او در امور کلیه است وصیت فرموده اند و سنیان علیه این معقد را
در فضح ساخته اند ولی آنکه این خطب عظیم را قرار ده از دنیا رحلت نکرده اند
و اعتقاد معظم مخالفان آنکه درین باب وصیت کرده و احدی را تعیین نموده
و فرقهٔ از ایشان گویند که وصیت نموده لیکن بنص خفی واقع شده در باب تعیین
امام پس بعضی در حق ابی بکر اثبات نمایند و بعضی در حق علی ابن ابی طالب و ترجیح
اجماع بر نص خفی قایل شوند و مراد از نص خفی آنست که مقصود پیغمبر از آن واضح
نبوده باشد و دلیل ما آنست که باحادیث کثیره مشخص گشته که آنحضرت در غدیر خم
و غیر آن در باب خلافت علی ابن ابی طالب وصیت فرموده و در بعضی در بعض احادیث
لفظا و در باقی معنی متواتر شده چنانچه بتفصیل از کتب ایشان و کتب شیعه معلوم
میگردد و ذکر شمهٔ از آن خواهد شد و دیگر آنکه حضرت برامت مشفق تر بود
از پدر بفرزند چنانچه در باب امور جزئیه مثل آداب خلوت و استنجا و کیفیت آداب
مناکحت و بیع و شری و غیر ذلک تفاصیل احکام انها برای است بیان میکرد پس

محالست که در مثل این قسم اموری که از امهات مطالب دین است باهمال و اغفال
گذرانیده باشد و چگونه ترک کرده باشد آنحضرت وصیت باین امر ضروری با آنکه
وصیت را واجب گردانیده بر امت در اموری که در دین مرتبه باشند و ایضا
حق جل و علا در محکم کتاب میفرماید کُتِبَ عَلَیْکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ الی قوله
فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ الآیه پس چگونه گمان توان برد که احاد الناس عمل
بمضمون آیهٔ مذکوره نموده تقصیر در فریضهٔ مکتوبه شرع را اهمال نموده باشند
و حضرت رسالت پناه درین فریضهٔ معظمه اهمال کرده باشد و در صحیح بخاری در احادیث
کثیره باسانید متغایره واقع است که رسول الله فرموده که روا نیست مر مسلمانی را
در حقی که وصیت کند فیه تن دو شب و سه شب بگذرد و وصیت بان امر نماید و
در بعضی احادیث آنکه وصیت بآن امر در زیر سرش نموده باشد عبد الله بن عمر
که راوی بعضی ازین احادیث است گوید که از ان روز که این مضمون را از رسول خدا
شنیدم هیچ شبی بر من نگذشت الا که وصیت من نزد من حاضر بود و از جملهٔ وصایایی
مشهوره درین باب که متواتر شده و در کتب موافق و مخالف مسطور است و
متفق علیه است مضمون آن میانه محدثین قول حضرت پیغمبر است که فرموده اند
و باب خطاب کرده اند اِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ ثَقَلَیْنِ خَلِیفَتَیْنِ اِنْ اَخَذْتُمْ بِهِمَا

لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل
ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض حتی و تفسیر این حدیث انکه اهل بیت کیستند و فضل ایشان
علی ابن ابی طالب مذکور خواهد شد و چون بسیاری از صحابه و تابعین بعضی از روی
و بعضی از جهة اخفای وصیت پیغمبر نمودند در اعصار متاخره بین العوام
بیان مشتهر شد که رسول الله درین باب وصیت نفرموده چنانچه در جمع بین الصحیحین
حمیدی باسناد خود از طلحة بن مصرف نقل میکند که من از عبدالله بن ابی اوفی
پرسیدم که ایا پیغمبر وصیت فرموده جواب گفت که لا من گفتم چگونه مردم را
بوصیت میفرماید و امر بان میکند و خود ترک ان می نماید جواب داد که وصیت
بکتاب خدا کرده باید که ناقد بصیر بنظر بصیرت ملاحظه نماید که درین حدیث
عبدالله مذکور چگونه نفی وصیت پیغمبر کرد و بعد ازانکه بالزام سایل ملزم گردید
اعتراف بوصیت نمود لیکن وصیت بکتاب خدای و حال انکه وصیت بکتاب الله
در متون جمیع احادیث مقرون است بوصیت اهل بیت و او اسقاط ان نموده
اعتراف باول می نماید از غایت حیله و اراده اخفای منقبت اهل بیت و مثل
این بسیار واقع است که کتمان این وصایا کرده اند بجهت خوف یا حسد چنانچه

ثم از ان

ثم از ان مذکور گردد ان شاء الله تعالی و دلیل مخالفان است که میگویند در مثل
این امر خطیر متعلق بمصالح دین و دنیا اگر پیغمبر وصیت میکرد جماعتی که مال و جان خود
فدای پیغمبر میکردند در التزام امر و نواهی او بجان میکوشیدند تبدیل وصیت
او نمیکردند و تردد و اختلاف میان ایشان پیدا نمی شد و وقتی که در سقیفه بنی ساعده
جهت تعیین خلیفه جمع شده بودند تا انکه جمعی مایل بخلافت ابوبکر شدند
و جمعی راغب بعباس و جماعتی به علی ابن ابی طالب و طایفه بسعد بن عباده پس اگر
از رسول الله در باب احدی وصیتی محفوظ می بود تردد در تعیین خلیفه نمیکردند تا حدی
که انصار گفتند مهاجرین را که از ما امیری باشد و از شما امیری و جواب این سخن علی
الاجمال انست که تغییر وصیت پیغمبر نه از جماعتی بظهور رسیده که ایمان صادق داشته اند
و در حال حیوة پیغمبر مال و جان فدا میکرده اند و لیکن از قومی این حرکت و اختلاف
واقع شد که یا منافق بودند یا نهایت عداوت بعلی ابی طالب داشتند و خواهان
که بر ایشان امیر باشد و تفصیل این سخن و حقیقت این قضیه که متعارض فوت رسول الله
روی نموده عنقریب در مطلب کتاب مذکور خواهد شد و بعضی از علمای ایشان ذکر
کرده اند که نص خفی در باب علی ابن ابی طالب واقع است لیکن وقوع اجماع بر خلافت
ابی بکر مانع است از عمل بر آن و بر احدی پوشیده نیست که دعوی اجماع بر خلافت

ابی بکر ظاهر الفساد است پنجم بیان آنکه بیعت کردن جمعی از مردمان بر شخصی که او خلیفه شود
خلافت او متحقق نمیشود و نزد مخالفان بیعت سبب ثبوت خلافت وجه تعیین امام است
شرط نکرده اند تا آنکه به بیعت یک کس تنها اکتفا کرده اند دلیل ما آنست که ادله
وجوب الاتباع منحصر است در عقل و نقل و در هیچ هر دو نیست آنچه دلالت کند بر آنکه
هر گاه جماعتی شخصی را خلیفه سازند بر جمیع امت واجب شود که اطاعت او نمایند و آنچه
بر دلیل نباشد نفران لازم است و دعوی آنکه صحابه بعد از فوت پیغمبر و قتل عثمان
مبادرت به بیعت نمودند پس معلوم نیست که بیعت طریق ثبوت خلافت را
ظاهر الاندفاع است و این مقدمه عنقریب بتفصیل مذکور میگردد و از هم جمهور
وقوع اجماع است بعد از این مقدمه بر آنکه بیعت طریقیست از برای ثبوت خلافت
و ایضا در امام عصمت شرطست چنانچه مبین شود و رعایت بیعت را اطلاع بر عصمت نیست
زیرا که عصمت از امور باطنیه است که بغیر از علام الغیوب کسی را بآن احاطت نیست
مگر جماعتی را که بلطف خود باین علم ایثار فرموده باشد و ایضا اهل بیعت یعنی
جماعت مخصوصه را تجویز نیست در شرع که شخصی را قاضی سازند یا تصرف در ردی
از احاد امت کنند پس چگونه در امامت کبری تصرف توانند کرد و آنرا
خلافت نیابتیست از جانب الله تعالی و رسول او پس چگونه ثبوت نیابت شخص

عم
امام

از قبل ایشان الا باستخلاف ایشان و ایضا حق سبحانه و تعالی فرموده که القاعدین
در موده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و کسی که صدق او معلوم نباشد نمیشود
الا آنکه حق تعالی با رسول او تعیین کند و همچنین اولی الامر جماعت مخصوصه چنانکه
احادیث بران دلالت کرده پس معلوم نمیشود که بمجرد بیعت جمعی شخصی را رتبه ولایت
امر برای او متعین شود و صدق کسی متیقن است که مطهر و از معاصی معصوم باشد و بر این
بمقتضای قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الآیه مخصوص اهل بیت است
و اهل بیت منحصرند در جماعه مخصوصه چنانچه ظاهر گردد ان الله تعالی ابا نموده از اختیار مردم
در وجوب اطاعت موثر باشد و حال آنکه موسی صلوات الله علیه با وجود کمال عقل و وفور
رای اختیار هفتاد کس از قوم خود نمود و اعتقاد او آنکه بهترین قوم ایشانند و فی
الحال شخص کم منافق بودند بدلیل قوله تعالی که از ایشان حکایت کرده لن
نؤمن لک حتی نری الله جهرة پس معین شد که اختیار غیر عالم الاکبر را که مطلع
الاسرار و البواطن است امام نقض خود ابا یدو و حی رسول نه آنکس که تو دانی از این
بگزاف و بر بطلان بیعت ابی بکر بخصوصه گوئیم که چون رسول صلعم وصیت کرده
که تمسک بقران و اهل بیت کنید تا گمراه نشوید چنانکه گذشت و اهل بیت
منحصرند در ائمه اثنی عشر چنانچه معلوم گردد پس با وجود اهل بیت تمسک شدن

بعد از ایشان ضلالت و گمراهی باشد و در باب رد کردن سوره براءة و فرستادن
علی ابن ابی طالب در عقب ابی بکر که سوره مذکوره را او بر کفار مکه خواند نه ابی بکر
و آمدن ابی بکر و سوال از پیغمبر کردن و فرمودن رسول الله که حق تعالی فرموده که قصه
مذکور را می باید که تو خود بر ایشان بخوانی یا کسی که از اهل بیت تو باشد و دلیل آن
صریح بر آنکه ابی بکر داخل اهل بیت نیست پس او را امام و خلیفه دانستن و تمسک به
جستن خلاف نص پیغمبر است و دیگر آنکه عمر در باب بیعت ابی بکر گفته است
که کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه و دلیل مخالفان
آنست که میگویند طریق ثبوت خلافت یا نص است یا اختیار کردن مردمان
کسی را و بر او بیعت کردن و نص در حق ابی بکر منتفی است با آنکه او امام است باجماع
و همچنین در حق علی علیه السلم نص منتفی است فی الحقیقة با آنکه باجماع امام است
پس ثبوت خلافت ایشان به بیعت بوده باشد و بر فطن عاقل ضعف این دلیل
و بطلانش ظاهر است زیرا که کدام اجماع بر امامت ابی بکر انعقاد یافت
و حقیقت این معنی بعد ازین ان شاء الله ظاهر شود و آنکه گویند نص در حق
علی منتفی است فی الحقیقة مکابره است واضح و حقیقت نصوص جلیه از الله و رسوله
در حق علی علیه السلام ان شاء الله درین کتاب ظاهر گردد و ایضا گویند که صحابه

بسیار حرف زدن

بعد از وفات

بعد از وفات پیغمبر مبادرت به اختیار امام کردند و همچنین در عقب قتل عثمان
مقدمات بیعت تمهید دادند و چون هیچ احدی انکار نکرده باشد پس اجماع
بوده باشد بر آنکه بیعت طریقیست از برای اثبات خلافت و این دلیل
ظاهر الفساد است زیرا که مبادرت به بیعت بعد از وفات حضرت
رسالت پناه بعضی از صحابه کرده اند نه تمام ایشان و سخن در اینست که این
صورت بر خلاف امر آن حضرت صدور یافته و ایضا عدم انکار چنین دعوی توان کرد
که انکار را پیغمبر و اظهار ترک آنچه خدا و رسول فرموده مدتها میان صحابه
معهود و مشهود بود و برین تقدیر تمسک باجماع صریح الفساد است و اما
در عقب مقتل عثمان که بر حضرت علی ابن ابی طالب بیعت کردند و آن
حضرت متمسک با آن بیعت شد در بعضی احتجاجات خود از قبیل الزام خصم است
بمعتقد خودش و ایضا توصل باثبات حق خود بهر نهج که مقدور باشد
توان نمود بلکه واجب نیز باشد و این لازم نیاید که آن نهج علی کل حال
واجب الاتباع است مادام که بر حقیقت آن دلیل عقلی یا نقلی نباشد
ششم بیان آنکه امام واجبست که معصوم باشد و امامت غیر معصوم
منعقد نمیشود و این از متفردات امامیه است و باقی فرق در امام عصمت

ششم

شرط نمی کنند دلیل ما بر اشتراط عصمت چند وجه است اول آنکه احتیاج بامام
در اقامه شریعت است و تنفید احکام و حمایت حوزه اسلام و حفظ شرع است
از زیادتی و نقصان و دعوت مردم بطاعت و زجر ایشان از عصیان
و هرگاه معصوم نباشد محتمل خواهد بود که خطا کند و در شرع زیاده و نقصان
نماید و یا مداخله این احتمال مردم اطاعت او نخواهند کرد و غرض از نصب او
فوت خواهد شد و حواله حفظ شرع بکسی که خطا بر او جایز باشد در حکمت ممتنع است
و ایضاً امام واجب الاطاعت است بقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و هر واجب الاطاعه واجب العصمت است و الا هر آینه برو
کذب جایز خواهد بود در تقریر اوامر و نواهی و ایضاً جایز خواهد بود که نهی
کند از طاعات و امر کند بمعاصی و از اول لازم اید که مطلقا اعتماد بر
اقوال و افعال او نباشد و غرض از نصب او فوت شود و از ثانی لازم آید
وجوب اجتناب طاعت و ارتکاب معصیت و اما تخصیص وجوب اطاعت
مطلقه بانچه موافق شرع باشد و در آنچه مطلق مخالف شرع است که امام مرتکب
شود برو انکار باید کرد و اگر میسر نشود ناچار از روی اضطرار سکوت
اختیار باید کرد جوابست مردود زیرا که تخصیص بی مخصص جایز نیست و

دیگر

دیگر آنکه اگر سبب باشد که در فعل امام موافقت و مخالفت شرع بر مکلفین مجهول باشد
و دیگر آنکه میزان کار هرگاه توافق و مخالف شرع باشد در افعال امام پس نصب او
عبث باشد و غرض از امامت او فاسد و ضایع گردد امام و غیر امام از علما برابر است
مساوی باشند و ایضاً اگر امام معصوم نباشد صدور معصیت از و جایز خواهد بود
و چون فرض وقوع آن کرده شود لازم آید یا برطرف شدن فایده نصب او یا ساقط
شدن امر معروف و نهی منکر و این هر دو باطل است بیانش آنکه بر تقدیر وقوع
معصیت اگر انکار کردن برو بر مکلفان واجب باشد در این صورت محل او از دلها
ساقط گشته رغبت باطاعت او نخواهند کرد و غرض از نصب او آنست که
اطاعت او نمایند و اگر انکار برو لازم نباشد امر معروف و نهی منکر برطرف گردد و این
باطل است باجماع و ایضاً حق تعالی در قرآن مجید میفرماید در قصه طلب کردن ابراهیم
عهد امامت را برای ذریت خود لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد امامت بظالمان
نمیرسد و اخبار و اقوال ائمه تفسیر دلالت بر آن که هر که ظالم بود در زمانی
از ازمنه مستحق عهد امامت نیست خصوصاً که در قرآن کافر لقوله تعالی و الکافرون
هم الظالمون و همچنین عاصی نیز ظالم است جهة آنکه ظلم وضع شئ است در غیر موضع
خود و در وارث مسکنه عاصی للتعاذی الی النفر باشد و جود از آن مسعود

که او در باب آیه مذکوره یعنی لاینال عهدی الظالمین نقل میکنند از حضرت رسالت پناه
که آنجناب فرمودند انتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد احد منا لصنم قط فاتخذنی
نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی دعوت ابراهیم پیغمبر در باب عهد امامت منتهی شده
بمن و بعلی ابن ابی طالب که هیچ یک از ما سجده بت نکرده ایم هرگز پس خدای تعالی
مرا پیغمبر فرا گرفت و علی را وصی گردانید و حمیدی در کتاب خود باسناد معتبر
نیز نقل این حدیث بهمین مضمون کرده و صاحب کشاف در تفسیر این آیت نقل
میکند که ابوحنیفه پنهانی فتوی میداد بوجوب نصرت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
و خروج کردن برین دزد متغلب که مسمی است بدوانقی یعنی ابوجعفر خلیفه
که در زمان زید رضی الله عنه بوده و حکایت کرده که زنی با ابوحنیفه گفت که
پسر مرا فرمودی که در نصرت زید خروج کرد تا آنکه کشته شد ابوحنیفه جواب داد که
کاشکی من همراه پسر تو می بودم و ازینجا معلوم شد که اکابر علمای اهل سنت نیز قائلند
بآنکه اهل ظلم مستحق خلافت و نیابت رسول الله نمیشد بمقتضای آیه
شریفه مذکوره و درین باب دلایل دیگر هست که بواسطه خوف اطناب موقوف شد
دلیل مخالفین بر آنکه عصمت در خلافت شرط نیست دو وجه است یکی آنکه اجماع
بر خلافت خلفای ثلثه با آنکه معصوم نبودند باجماع و دوم آنکه عصمت امری مخفی

که بنده را بر اطلاع بر آن طریق نیست و غیر از علام الغیوب را علم بآن نیست
ایجاب نصب امام معصوم تکلیف ما لا یطاق میکنند و جواب از اول ظاهر است
زیرا که کدام اجماع بر خلافت خلفای ثلثه منعقد شده و شیعه بخلاف آن قائلند
کجا تصدیق کرده اند که این وجه بر ایشان دلیل گردد و علمای محقق اهل خلاف
معترف بقصور این دلیل گشته در کتب خود قایل بآن شده اند
که این دلیل بر شیعه حجت نمیشود و گفته اند که مدار بر عدم اشتراط عصمت دلیل
لازم نیست دلیل بر کسی واجب است که دعوی اشتراط میکند و جواب از وجه دوم آنست
که بنا بر اصل فاسد خصم شما که خلافت را اختیاری داشته اید که باختیار مردم ثابت
شود تکلیف غیر مقدور لازم می آید و اما بنا بر اصل ما که امام منصوص علیه باید
محذور مذکور لازم نیست و بهر کس علام الغیوب نص بامامت کرد عصمتش
معلوم میشود و در باب ائمه اثنی عشر هم نص بامامت واقع شده و هم بخصوص
عصمت ایشان در کتاب مجید تنصیص فرموده چنانچه مفصلا معلوم گردد ان شاء الله تعالی
دوم واجبست که امام منصوص علیه باشد بامامت از جانب الله تعالی یا رسول او
یا امام سابق منصوص علیه بدلیل آنکه عصمت در امامت شرطست پس بی اعلام کسی
که مطلع بر عصمت باشد امام متعین نشود و نص مذکور بدو وجه ممکن یکی آنکه در کلام

الهی بار رسالت پیغامبری تصریح بانص شده باشد و دیگر آنکه شخص دعوی امامت کند و بر طبق
دعوی خود معجزات مطابقه دعوی ظاهر سازد چه اعجاز بطریقی که در مبحث نبوت
در موضع خود تحقیق شده بمنزله تصدیق الهی است بر صدق دعوی او
لازم است که امام افضل اهل زمان خود باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل
قبیح است عقلا و نقل نیز مؤید و مصدق اینست چنانچه حق سبحانه و تعالی در محکم کتاب
میفرماید أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي
إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ در تحقیق قول رسول الله
صلی الله علیه و آله من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة یعنی هر کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مردن او مردن جاهلیت است
یعنی بر کفر مرده است و صحت این حدیث میانه علما متفق علیه است و چون بنظر تحقیق
غور کرده شود سوای شیعه اثنی عشریه از هیچ فرقه کسی نیست که امامی مستحق امامت
و خلافت را معتقد باشد و امام زمان این طایفه علیا حجة محمد بن الحسن است
مهدی آخر الزمان که متصل است نسب شریف او بخامس اصحاب کسا الحسین
بن علی ابن ابی طالب علیه السلام و اوست امام دوازدهم از ائمه اثنی عشر
که انشاء الله حقیقت امامت ایشان بدلایل ساطعه ظاهر خواهد شد و اما مخالفان

چون بران

چون بران اعتقاد نه که مهدی آخر الزمان در این ازمنه موجود نیست و بعد از این شخصی
از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام موجود خواهد شد که عبارت از مهدی آخر الزمان است
پس در این ازمنه ایشان را امامی نباشد که بآن کس متمسک باشند و فی الحقیقه بلکه خود
معترف گشته اند چرا که متصدی خلافت بحسب ظاهر در این ازمنه نیستند الا سلاطین
جور که باتفاق از اتصاف باوصاف امامت عاری اند و ایشان امام زمان نیستند
بچند دلیل اول آنکه باتفاق متکلمین و اهل ملل در امام عدالت شرطست و در
این ازمنه موصوفند بصفاتی که بهر اصل از ملکه عدالت دور اند و این معنی وضوح
و ظهور تمام دارد و کسی را درین مجال انکار نه دوم آنکه اصحاب حدیث بطرق شتی نموده
از رسول الله نقل کرده اند که آنحضرت فرموده الائمة من قریش و علمای ایشان در شرایط
امام اتفاق نموده اند که شرطست که امام از قریش باشد سیم آنکه نقل کرده اند
مخالفان از رسول الله که آنحضرت فرمود که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا
عضوضا و این سی سال بخلافت علی ابن ابی طالب تمام یافته بنا بر این معویه
و دیگر والیان که بعد از و بوده اند و هستند و سلاطین هر قرن که تصرف در بلاد
و عباد شده اند ملوک و امرا اند نه ائمه و خلفا چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی
در محکم کتاب باطاعت اولی الامر فرموده و اولی الامر عبارت از اهل بیت

پیغمبر بوده چنانچه ظاهر شود پس هرگاه سلاطین جور اولا مر باشند اطاعت ایشان
لازم نباشد پس امام زمان نباشند پنجم آنکه بعد ازین ظاهر خواهد گشت که رسول الله
نص فرموده بر آنکه همیشه اسلام عزیز خواهد بود مادامی که متولی ایشان باشند دوازده
کس که از قریش باشند و این حدیث دالست ایضا بر آنکه مقصود ازین دوازده
خلفای ثلثه و ما بعد ایشان نیست زیرا که عدد ایشان از دوازده متجاوز است
و دیگر لازم می آید که معاویه و یزید عزیز کننده اسلام باشند و فساد این بر هیچ عاقل
پوشیده نیست و علمای عامه ازین حدیث بظهور می رسد که سلاطین و ملوک جور
این زمان ایمه نیستند هرگاه مشخص شد که ملوک و امرا امام زمان نمیدانند
و محمد بن الحسن را منکرند پس ایشان را امام زمانی نباشد و بر کفر مرده باشند و
آنکه بعضی از ایشان گفته اند که در وقت ضرورت که نصب امام مستجمع الشرایط
متعذر باشد امرا صاحب شوکت مسلط بر بلاد و عباد شوند بالقهر و حکم
ایشان نافذ است در حدود و تعزیرات و غیر ذلک میشود که اقامت نمایند
بنا بر آنکه الضرورات تبیح المحظورات با آنکه کلامیست واهی و مردود در عین
محذور بر تقدیر تسلیم فایده نمیکند زیرا که همین قایل معترفست که صاحب
شوکت مذکور امام نیست و آنکه بعضی از ایشان گویند که امام زمان کتاب

خدای تع

خدای تعالی هم مسخرست ظاهر الفساد و چرا که اطلاق امام بر کلام الله متعارف نیست
و دیگر آنکه حدیث سابق مشعر بر آنست که امام بر حسب تجدد ازمنه متعدد است و دیگر آنکه
لازم آید که اطلاق امام زمان در عهد خلفای راشدین بر کلام الله توان نمود باعتقاد
و در آن عهد امام متعدد باشد و این جایز نیست و اما دلیل بر وجود مهدی آخر الزمان
محمد بن الحسن عسکری و غیبت او آنکه ان شاء الله تعالی بعد ازین باحادیث صحیحه متفق
علیها محقق میشود که اطاعت اهل بیت رسول الله واجبست و هر که بدیشان
متمسک شد سالک طریق مستقیم است و گمراه نیست و نیز محقق خواهد گشت که
اهل بیت آنحضرت ایمه اثنی عشرند و ایشان در احادیث متواتره تصریح
کرده اند به وجود آنحضرت و غایب بودن او و غیبت یا صغری که سفرا ثلثه مشهوره
میانه او و موالیان او واسطه بوده اند و یکی کبری که در کبری احدی مشاهده آنحضرت
ننموده تا وقتی که ظهور کند و از حضرت رسالت پناه نیز بطریق کثیره اهل سنت مضمون
مذکور را نقل کرده اند و درین باب باسانید متصله و طرق معتبره علماء اهل البیت
کتب و تصانیف علیحده پرداخته اند بنوعی که در آن شک و ارتیاب نماند و از جمله
احادیث متفق علیها میان شیعه و سنی و سایر فرق قول حضرت رسالت پناه است
که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی

يواطي اسمه اسمي وكنيته كنيتي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما يعني
اگر نمانده باشد از دنيا الا يك روز هر آينه دراز گرداند حق سبحانه وتعالى آن روز را
تا آنكه بيرون آيد مردي از فرزندان من موافق باشد اسم او با اسم من و كنيت او با كنيت من
پر كند زمين را از داد و عدل چنانكه پر شده باشد از ظلم و ستم و بخروج مهدي
در آخر الزمان بصفات مذكوره و ديگر صفات كه موافق منقولات اهل
بيت است در متون صحاح مخالفان بطرق كثيره تصريح واقع شده و تفصيل
آن را در كتاب اصل ايراد كرده ايم از آن جمله در صحيح ابي داود و صحيح ترمذي
باسناد خود از عبد الله بن مسعود نقل ميكند كه رسول الله فرموده لو لم يبق
من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلا مني او من اهل
بيتي يواطي اسمه اسمي واسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت
جورا وظلما و مثل اين مضمون بچند طريق واقع شده و باسناد خود نيز از ابو سحق
نقل ميكند كه علي ابن ابي طالب بحضرت امام حسين نظر كرد و گفت ان
ابني هذا سيد كما سماه رسول الله وسيخرج من صلبه رجل يسمى باسم نبيكم
يشبهه في الخلق يملأ الارض عدلا يعني اين پسر من سيد است چنانچه پيغمبر
او را نام نهاده و زود باشد كه از صلب او مردي بيرون آيد مسمى باسم پيغمبر شما

شبيه پيغمبر باشد در صورت نه در سيرت پر كند زمين را از عدل وجه
مخالف در سيرت آنست كه رسول الله مبعوث شد رحمة للعالمين در باب منافقان
و اعدا بعد از آنكه در رسيده و انتقام نكشيد و ايشانرا رسوا نساخت اما حضرت
مهدي بخلاف اين عمل نموده زمين را از اعدا و منافقان پاك ساخته بر ايشان
ترحم نخواهد كرد و در رسوا ساختن و قتل منافقان مبالغه خواهد نمود اما
توجيه حديث ابن مسعود در آنكه حضرت فرموده كه نام پدر او همچو نام پدر
من است بعض محدثين دو وجه گفته اند يكي آنكه اراده كرده به پدر او
جد او علي كه امام حسين است زيرا كه جد كنيت امام حسين ابو عبد الله است
با اسم پدر پيغمبر كه عبد الله بوده يكي و غرض پيغمبر ازين تشبيه بيان اين بود كه مهدي
از فرزندان امام حسين خواهد بود نه امام حسن و ديگري آنكه راوي وهم
كرده باشد و بجاي ابني ابي نقل نموده و احاديث از كتب مخالفين نقل كه
مهدي چند سال امامت خواهد كرد و عيسى از آسمان نزول كرده در عقب
آنحضرت نماز خواهد كرد و كيفيت خروج دجال و قتل عيسى او را و ديگر وقايع
آنزمان بسيار است موافق بروايات اهل البيت ذكر مجموع موجب
اطناب است و از جمله عجايب آنكه اهل خلاف تصديق نموده اند ببقاء

دجال آخر الزمان با آنکه دجال در زمان پیغمبر صلعم متولد شده و بتقاء خضر و الیاس
و در طول بقاء صاحب الزمان استبعاد نموده انکار میکنند گویا سلاطین معاندین
اهل بیت پیغمبر و گویا که حدیث صحیح باعث این انکار نیست الا آنکه مردن
ایشان مردن جاهلیت باشد بواسطه عارف نبودن بامام زمان خود
همچنانکه ولادت ایشان نیز مبنی بر عدم طیب و پاکی و خبث ولادت است چرا که در
احادیث کثیره واقع شده که انکار ولایت اهل بیت نمیکنند الا کسی
که ولادت او بر پاکی نیست پس گویا اراده کرده اند که بر خباثت متولد
شوند و بر جاهلیت میرند قاتلهم الله انی یوفکون **مطلب اول** در بیان
آنکه فرقه ناجیه اثنا عشریه اند معتقد باثبات امامت و خلافت علی ابن
ابی طالب و باقی ائمه اثنا عشر باید دانست که اکثر طوایف که بخلافت
خلفاء اربعه قایل شده اند و بعد از ایشان امام و خلیفه اثبات نمیکنند
بلکه بمقتضای الضرورات تبیح المحظورات امتثال احکام ملوک و امرا
می نمایند ایشان در اصول و فروع کتب بسیار است تفصیل اول در علم کلام
معلوم توان کرد و ثانی را در کتب فقهیه و باز اشاره باعتبار فروع
دین منقسم میشوند بچند قسم چون شافعیه و حنفیه و امثال آن و معتزله

نیز همین طریق

نیز همین طریق متفرع شوند باقسام کثیره مثل شافعیه و حنفیه و مالکیه و
نظایر آن و باقی طوایف که امام بحق بعد از رسول الله علی ابن ابی طالب را
میدانند و ابوبکر و عمر و عثمان را خلیفه نمیدانند بلکه مستحق لعن و طعن میشمارند
اصحاب این اعتقاد را شیعه خوانند و ایشان نیز منقسم باقسام میشوند چون
کیسانیه که امام نزد ایشان منحصر در چهار است علی بن ابی طالب و امام حسن و امام
حسین و محمد حنفیه و اعتقاد دارند که مهدی آخر الزمان اوست و زنده است و
در جبل رضوان از بلاد یمن غایب شده است و چون اثنا عشریه که امام نزد ایشان
دوازده است برین ترتیب علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی انگاه
علی بن الحسین زین العابدین و بعد از و محمد بن علی الباقر و پس از و جعفر بن محمد الصادق
انگاه موسی بن جعفر انگاه علی ابن موسی الرضا و بعد از و محمد بن علی التقی و بعد از و
علی بن محمد النقی انگاه حسن بن علی العسکری و بعد از و محمد بن الحسن صاحب الزمان
که مهدی عبارت از وست و امام این زمان مستتر تا انقضای تکلیف و جمعی
زیدیه که امام نزد ایشان علی بن ابی طالب انگاه امام حسن انگاه حسین ع
انگاه علی بن الحسین و بعد از و زید بن علی بن الحسین را امام دانند و محمد باقر را
تا آخر امام نمیدانند الا هر فاطمی زاهد عالم که دعوی امامت نموده بشمشیر خروج کند

مثل ناووسیه که تا امام جعفر صادق امام دانند و بس و اعتقاد ایشان آنکه
آنحضرت زنده است و مهدی آخر الزمان اوست و چون واقفیه که تا امام موسی
امام دانند و بس و اعتقاد بحیوة آنحضرت دارند و مهدی او را دانند و چون اسمعیلیه
که تا امام جعفر امام دانند و پس از و اسمعیل ولد آنحضرت را امام دانند و چون
فطحیه که امام ولد دیگر آنحضرت عبد الله افطح را میدانند و این دو طایفه بامامت امام
موسی علیه السلام قایل نیستند و فرقه دیگر از شیعه تا امام حسن عسکری امام دانند
و اعتقاد کنند که زنده است و مهدی اوست و مذهب جمیع این فرقه باطلست الا
اثنا عشریه چنانکه حقیقت آن درین کتاب روشن خواهد شد ان شاء الله تعالی
و درین مقام مقصود تفصیل اعتقادات جمیع فرق نیست چه تفصیل آن در کتب
علیحده مسطورست و شمه ازان تفاصیل اگر طالب خواهد در رساله نجاتیه که قبل ازین
جامع این اوراق بنام پادشاه فردوس مکان علیین آشیان شاه طهماسب
رحمه الله و جعل الجنة مثواه ترتیب داده معلوم میتواند کرد بلکه غرض درین مطلب آنست
که محقق شود که فرقه ناجیه اثنا عشریه اند که تمسک نمایند باهل بیت رسول الله
و حقیقت و تفصیل اعتقادات ایشان درین کتاب روشن گردد ان شاء الله تعالی
اما اصلی که میانه جمیع فرق شیعه مرکب از دو دعوی است اول آنکه

امام بلا فصل

امام بلا فاصله بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالبست دوم وجوب تبرا از ابو بکر و عمر
و عثمان و متابعین ایشان در ظلم و آن معنی در مطلب دوم بظهور خواهد رسید ان شاء الله
و اما دعوی اول را در اثبات آن دلایل واضحه کثیره هست و چون غرض اصلی
درین کتاب بیان حقیقت مذهب اثنا عشریه علی الاجمال در باب این دعوی ببعضی
دلایل اختصار شد **اول** آنکه عصمت در امام شرطست چنانکه معلوم شد و غیر
علی بن ابی طالب از آنجماعت معصوم نیست باجماع و خلو زمان از امام معصوم
محالست و ایضا معلوم شود چنانکه آیه تطهیر عصمت آنحضرت و اهل بیت تحقیق
شده و آن معنی مفصلا خواهد آمد **دوم** آنکه امام میباید افضل اهل زمان خود باشد
و هیچکس بعد از حضرت رسالت پناه افضل از علی علیه السلام نیست چنانکه
شواهد کتاب و سنت بر آن دلالت کرده و تفصیل آن عنقریب خواهد آمد
سیم آنکه آنحضرت دعوی امامت کرد و آن مشهورست و در کتب تواریخ
و سیر و در کلمات و اقوال و خطب خود در مواضع کثیره بآن تصریح نموده
و از خصوم خود درین باب شکایتها و تحسرهای او در نهج البلاغه و غیر آن مشهور
و معروفست و بر طبق دعوی معجزات اظهار کرده اند و آن از عجایب مشهور
و مستغنی از بیانست و در مشارق و مغارب بطریق تواتر اتفاق تا بان

مثل رد آفتاب و قلع باب خیبر و اخبار بمغیبات و غیر آن در مقدمه و دویم
که هر که دعوی امامت نماید بر طبق آن معجزه ظاهر سازد امام بحق است چهارم
آنکه غیر آنحضرت بتقدم کفر و بت پرستی خود ظالم بودند لقوله تعالی والکافرون
هم الظالمون و عهد امامت بظالمان نمیرسد چنانچه در آیه شریفه که لا ینال
عهدی الظالمین شده و چنانکه شنیده از روایت علی بن المغازلی الثقة معلوم شد
که سبق کفر نیز موجب عدم نیل این رتبه است و ازین نکته معلوم شد رد آن
سخن که مخالفان میگویند که آیت دلالت کند بر آنکه عهد امامت بظالم بالفعل
نمیرسد و الجماعت اگرچه سابقا کافر بوده اند ولی در وقت خلافت مسلمان
بوده اند و ایضا این سخن مردود است از آنجهت که جمعی از اهل اصول بر آنند
که اطلاق اسم فاعل بر کسیکه در ماضی بمبدء اشتقاق متصف بوده
بطریق حقیقت است پس الجماعت با وجود تقدم کفر ظالم باشند و ایضا ظلم
شامل مطلق عصیان است چنانچه سابقا معلوم شد و نزدیک باشد که در مطلب
دوم ظاهر شود که الجماعت که وقت خلافت نیز با نواع ظلم موسوم بوده اند
پس عهد امامت ایشان بمقتضای نص قرآن نمیرسد پنجم آنکه حضرت
رسالت پناه بر امامت احدی نص نفرموده اند یا آنکه امر مذکور را قرار

ناداده

ناداده از دنیا رحلت کرده و بطلان شق ثانی سابقا ظاهر شد پس معلوم شد که تا بر احدی
نص نفرموده باشد از دنیا نرفته و ابوبکر منصوص علیه نیست پس امامت حق علی بن
ابی طالب باشد و بر آنکه ابوبکر منصوص علیه نیست چند وجه است اول آنکه
مخالفان خود قایلند که حضرت رسالت پناه در باب امر وصیت نا کرده از دنیا
رفته اند پس دیگر احادیث موضوعه در باب خلافت او نقل کردن چنانچه بیاید
خواهد آمد نهایت سخافت و غایت اضطراب است و ایضا اگر او منصوص
علیه می بود شک نمیکرد در آنکه مستحق خلافت هست یا نه و حال آنکه
باتفاق موافق و مخالف ابوبکر گفت وددت انی کنت سالت رسول الله
عن هذا الامر لمن هو و کنا لا ننازع اهله یعنی کاشکی از پیغمبر می پرسیدم که این
امر خلافت که تعلق بچه کس دارد و ما نزاع با اهل آن امر نمیکردیم
و قریب بمضمون مذکور در دیگر اخبار واقع شده که علمای ایشان در کتب
معتبره خود ایراد کرده اند و محتمل که بعضی از آن درین کتاب مذکور گردد و ایضا اگر
منصوص علیه می بود موقوف ساختن امر خلافت را بر بیعت مردم معقول نبود بلکه
گناهی عظیم و خطای بزرگ بود و ایضا اگر منصوص علیه می بود در اوقات طلب بیعت
و اختلافات صحابه و ادعا کردن هر جماعتی این امر را برای دیگری و طول مجادله

ونزاع در این کار تا مدت ششماه می بایست که متمسک بان نص میشد
و بوصیت پیغمبر منازعان را ساکت کردند این رفع حجت ایشان
می نمود و محتاج بان نمی شد و در دفع سخن انصار متمسک باین
حجت ضعیف نشود که پیغمبر فرموده که الائمة من قریش چه اگر در
این صورت انصار را می رسید که گویند بنابرین اگرچه ما را
در این امر حقی نباشد اما و پیش بسیار است ترا بخصوص
چه رسیده که ادعاء این امر جهت خود میکنی با وجود جماعتی
که برسول صلعم اقرب اند و حق تعالی فرموده که اولی الارحام
بعضهم اولی ببعض و ایضا اگر منصوص علیه می بود هر اینه
قول او که مشهور است و بر او بس استشهاد گفته اقیلونی
فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی فسخ عقد بیعت من کنید که من
بهتر از شما نیستم و علی در میان شماست از اعاظم معاصی باشد
که بر خدا و رسول رد کرده باشد و ایضا اگر منصوص علیه می بود
نمیگفت که وددت ان ضربت یوم السقیفة یدی علی
ید احد الرجلین فکان امیرا و کنت وزیرا یعنی دوست داشتم

ازانکه در روز سقیفه بنی ساعده دست خود را بر دست یکی ازان دو مرد
میزدم پس او امیر می بود و وزیر من بود و ایضا اگر منصوص علیه می بود پیغمبر او را
در وقت مرض موت داخل جیش اسامه نمی ساخت و تکرر در حکم ارسال
الحاح تمام نمیکرد که او و عمر همراه اسامه ببلاد شام روند چنانچه تفصیل این
قضیه مشروحا خواهد آمد **ششم** قوله تبارک و تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی جز این
نیست که اولی بتصرف در شما ای بندگان خدا و رسول او و آن
مؤمنانی که اقامت صلوة میکنند و صدقه زکوة میدهند در حال رکوع
اهل تفسیر اجماع کرده اند که این آیت در شان علی ابن ابی طالب
نازل شده وقتی که آنحضرت در حال رکوع انگشتری بسائل تصدق کرده
و آن قصه مشهور است و اگر ولی بمعنی دوست یا ناصر باشد لازم آید عدم صحت
حصر که کلمه انما مفید است باتفاق علماء عربیت و نیز که صفت مذکور
که اعطاء زکوة است در رکوع مخصوص بآنحضرت است نه دخول سایر صحابه
را موجب است و مخالف نقل متواتر و اما استبعاد تعبیر از واحد بلفظ
جمع مدفوع است بانکه مثل این تعبیر میان اهل لسان شایع است و

ومقصود ازین اظهار تعظیمست اگر گویند بنابر استدلال شما لازم آید
که علی علیه السلام در زمان حیوة رسول الله هم ولی و خداوند مردمان باشد جواب گوییم
که چنین است و حدیث أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى دلالت واضحه
برین معنی دارد و ایضاً ولایت امر در حال حیوة بالجناب بالفعل متعلق
و با ولایت خدا و پیغمبر مجتمع تا ایشان اذن تصرف در مردم بعد از فوت
پیغمبر صلعم متحقق میشود و محذوری لازم نیست معنی و تجوزی در کلام لفظا و مخالفتا
درین آیت اعتراضات ناموجه است بعضی مستلزم تخصیص خطاب در قول
حق تعالی انما ولیکم و بعضی صرف کردن معنی ولی از معنی که مصحح حصر و بعضی
تصرف در رکوع یا در واو و هم بانچه خلاف ظاهر است و امثال اینها و بیان
که ارتکاب ان وقتی مجوز است که ظواهر موافق منافاة بدلیلی دیگر داشته
باشد و درین مقام این تنزیلات بمحض تشهی و عنادست پس بنا بر قاعده
اصول مسموع نباشد ششم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را
و اطاعت کنید رسول او را و صاحبان امر از شما را و استدلال بدین آیت از
چند وجه است اول آنکه اولی الامر در احادیث کثیره مفسر باهل بیت

پیغمبر است

پیغمبرست که عبارت از ائمه اثنا عشر بوده اند چنانچه معلوم شود دوم
آنکه چون پیغمبر صلوات الله علیه وصیت فرموده که هر کس دست تمسک بدامن اهل بیت
من زند گمراه نمیشود چنانچه سابقا گذشت و مفصل خواهد آمد لازم است
که اولی الامر که اطاعت ایشان واجب باشند زیرا که بمقتضای نص قران بر
طریق اطاعت اولی الامر اهتدا بصراط مستقیم و نفی گمراهی از منهاج
قویم مترتب است و همچنین بمقتضای حدیث رسول الله انی تارک فیکم الثقلین
و دیگر احادیث که خواهد آمد از لوازم تمسک جستن بطریق اهل بیت است
پس بنا برین مطیعان اولی الامر و متمسکان اذیال اهل البیت یکی
خواهند بود پس اولی الامر و اهل البیت متحد باشند چه بر تقدیر
مخالفت طریقین و متمسکین در اهتدا و مخالفت حکم الهی یا کذب سخن
حضرت رسالت پناهی لازم آید و این محالست سیم آنکه مراد باولی الامر
جماعتی اند که واجب العصمة باشند یا نه و ثانی باطل است زیرا که محالست
که حق تعالی امر کند باطاعت مطلقه جماعتی که جایز المعاصی والخطا باشند
و همچنین مفصلا مذکور گشت سابقا و هر گاه اولی الامر واجب العصمة
باشند نخواهد بود الا علی بن ابی طالب و اهل بیت او چرا که غیر ایشان

به جمیع معصومین و دلایل عصمت ایشان و تعیین اهل البیت باعیانهم معروف و صحیح
کردانیدیم ان شاء الله تعالی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت فرمان الهی اجتناب کنید و باشید
با صادقان و ایشان دال بوجوه مذکوره باین آیت بعینه مثل آیت اولو الامر است
چنانچه بر فطن عارف پوشیده نیست و ابن مردویه از علماء اهل خلاف
در کتاب مناقب باسناد خود از ابن عباس نقل کرده که او گفت کونوا مع علی و حافظ ابو نعیم
نیز روایت کند از ابن عباس که او گفت انها نزلت فی علی یعنی آیت مذکوره
در شان علی نازل شد قوله تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی حق سبحانه و تعالی میفرماید بسوگند
بستاره زهره وقتیکه فرود افتاد که یار و خداوند شما در ضلالت نیفتاد
و گمراه نشد و سخن نمیکند از روی هوا و هوس و نیست نطق او جز پیام الهی
که باو وحی کرده میشود علی بن المغازلی المالکی باسناد خود از ابن عباس روایت
کند که مضمونش این راجع است که با طایفه از جوانان قریش نشسته
بودیم در مکه و رسول الله در میان ما بود که ستاره فرود افتاد پس حضرت
رسالت پناه فرمود که هر کس این ستاره در منزل او افتد پس بعد از من وصی

از دلائل

جانشین منست جماعت برخاستند و نظر کردند آن ستاره در منزل علی علیه السلام
افتاد جماعت گفتند تحقیق که تو محبت علی گمراه شده پس آیت مذکوره بدین
سبب نازل شد و درین باب دیگر آیات هست مثل قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون
و غیر آن که در کتب مخالفین سبب نزول آیت بیان ولایت شاه مردانست
با خلافت علی بن ابی طالب اما بواسطه خوف اطناب ترک نموده باین قدر از
نصوص قرآنیه اکتفا نمود انکه حضرت رسول الله علی را در غزوه تبوک
خلیفه خود ساخت بر مدینه و او را تا زمان وفات خود معزول نکرد پس خلافت
او عام باشد نسبت با مدینه و سایر امور و سایر بقاع بواسطه اجماع بر عدم فصل
میانه اجزاء زمان و اقسام امور و بلاد بلکه احتیاج بخلیفه بعد از وفات
در سایر مواضع و بقاع زیاده است اما انکه مخالفان در جواب گفته اند
که چون این معنی دلالت قطعی بر بقاء خلافت بعد از و فایده ندارد در معارضه است
با جماع بر خلافت ابو بکر متمسک باین شوند پس رد آن نزد ارباب بصیرت بعد از
اطلاع بر حقیقت کیفیت خلیفه شدن ابو بکر واضح است از دلائل
که نص قرآنی و حدیث رسالت پناهی بر طبق آن واقع شده قصه غدیر خم است
که وضوح آن از آفتاب اظهر است چه اصحاب تفسیر اتفاق کرده اند که

که چون رسول الله صلعم در سنه عشر از هجرت اراده حج نمود چرا که جبرئیل بارتحال
آنجناب از دار دنیا او را خبر داده بود جمیع قبایل عرب را همراه ساخته
جهت تعلیم مناسک حج متوجه مکه بود و قبل از این مامور شده بود که
علی بن ابی طالب را بر رؤس اشهاد خلیفه و قایم مقام خود سازد و آنحضرت
از معاندان ملاحظه کرده بنا بر آنکه میدانست وقت تبلیغ فوت نمیشود بنا
بر مصلحت تاخیر میفرمود تا وقتی که از حج الوداع مراجعت نموده
بموضع غدیر خم که مشهور است این آیت نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس یعنی ای آنکه فرستاده بمردمان برسان بجای آنچه فرود فرستاده شد
بتو از پروردگار تو و اگر این کار نکنی پس همانا که رسالت پیغام پر
وردگار خود نرسانیده باشی و فرمان بجای آر و از مردمان اندیشه مکن
که خدای تعالی ترا از شر ایشان نگاه میدارد و مفسران متفق اند که این آیت
درین باب نزول یافته و چون فرمان الهی رسید که علی الفور مهمی که مامور شده
مسارعت نماید و در باب آیه اهل عرف ذکر نموده والله یعصمک من الناس
مغرور عزیمه آنحضرت گردید با وجود شدت حال و کثرت حرارت هوا

ادا

مردمان را در غدیر خم جمع نمود و از بالا نهادن شتران و احمال و اثقال مشابه منبری ترتیب
کرده بر آنجا صعود فرمود و خطبه بلیغه طویله که مشهور است و نقل آن موجب
تطویل است ادا کرد و بعد از فراغ علی علیه السلام را طلبید و دست او را گرفت
و متوجه مردمان شده فرموده که ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم
قالوا بلی یا رسول الله فقال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
و ادر الحق معه کیف ما دار و این معنی را سه مرتبه تکرار فرمود و معنی
حدیث آنست که ای مردمان آیا نیستم من اولی بشما از نفسهای
شما همه گفتند بلی یا رسول الله پس گفت هر کس که من مولای او بودم
علی مولای اوست خدایا دوست دار آنکه او را دوست دارد و دشمن
دار آنکه او را دشمن دارد و یاری ده آنکه او را یاری دهد و فرو گذار
آنکه او را فرو گذارد و بگردان حق را با او بهر طریق که بگردد و باید دانست
که درین مقام از معانی متعدده مولی مثل آزاد کننده و غلام آزاده و غیر آن
سوی معنی اولی بتصرف نام گنجایش ندارد و آن معلوم است از معنی
ناصر حمل کردن ممتنع است زیرا که مؤمنان ناصر یکدیگرند چه فایده و بیان

ودیگر آنکه

در اظهار کردن اینمضمون در مثل این نوع مقامی مردمان را جمع کردن در حالت
سفر و شدت حال و تفرغ بال و منبر از پالانها و احمال ساختن و گفتن
هر کس من یاری کننده اویم علی نیز یاری کننده اوست و دیگر آنکه
مقدمه حدیث الست اولی بکم من انفسکم و لیست بر آنکه مراد از مولی
اولی بتصرف است و دیگر قراین احوال بسیار است که مصحح معنی مقصود است
چه ثعلبی در تفسیر خود و همچنین حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا از براء
بن عازب روایت کرده اند که گفت آیت یا ایها الرسول بلغ تا آخر در غدیر خم
نزول یافت پس پیغمبر صلواة الله علیه خطبه ادا کرد و بعد از آن گفت من
کنت مولاه فهذا علی مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی
کل مؤمن و مؤمنة یعنی هر که من مولای او بودم علی مولای اوست آنگاه
عمر خطاب گفت بشارت و خوشی ترا ای علی امروز مولای من و خداوند هر مؤمن و مؤمنه
شدی و در بعضی اخبار مسطور است که آنحضرت بعد از فراغ با امیر المؤمنین گفت
تا در خیمه مقام کند و سایر طوایف عرب را فرمان داد تا حضرت را تهنیت و
مبارکباد گویند و زهری نیز نقل این حدیث کرده و او در مقدمه خبر
چنین آورده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده ایها الناس الست اولی

الناس

الناس بالمؤمنین یعنی ای مردمان کیست اولی بتصرف در مؤمنان
صحابه گفتند الله و رسوله اولی بالمؤمنین سه مرتبه این سوال کرد و صحابه
این جواب میگفتند و در نوبت چهارم دست مرتضی علی گرفت و
گفت اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه تا آخر خبر داوود و آخر این حدیث
ایراد کرده که حضرت رسالت فرمود الا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب
یعنی آگاه باشید باید که برسانید ای حاضران شما بغایبان و ابو حفص
عمر بن حفص در کتاب وسیله نیز حدیث غدیر را ایراد کرده است با بعضی
از زواید و ابن مردویه از عبد الله بن عباس و زید بن علی در مناقب نقل
این حدیث نموده و شان نزول آیت مذکوره اثبات کرده و وجه
تاخیر رسول الله این معنی را تا حین مراجعت از حجة الوداع برین وجه
آورده که آنحضرت با حق تعالی مناجات نمود و گفت یا رب ان
قومی حدیثو عهد بالجاهلیة ثم نص الحجة تا آخر یعنی ای پروردگار من بدرستی
که قوم من قریب العهدند بجاهلیت و متحمل این فرمان نشوند و بعد از آن
طرف حج متوجه گشت تا آنکه مراجعت لغدیر خم نزول کرد و آیت یا ایها
الرسول بلغ نازل شد و آنحضرت علی را امیر مؤمنان ساخت تفصیلی که

مذکور شد و ثعالبی از علمای ایشان در تفسیر خود و همچنین ثعلبی
در تفسیر روایتی نقل کرده اند محصلش آنکه چون واقعه غدیر خم در
بلاد شهرت گرفت و این خبر بحارث بن نعمان فهری رسید نزد پیغمبر آمد
بر ناقه سوار تا آنکه بابطح رسید پس از ناقه فرود آمد و آن را در طرفی خوابانید
و پیش پیغمبر آمد در حالی که جمعی از صحابه با او بودند و گفت ای محمد امر
کردی ما را از جانب خدا که گواهی دهیم بآنکه نیست خدایی مگر او و آنکه
تو فرستاده اوی قبول کردیم و امر کردی که پنج وقت نماز را بجا آریم
قبول کردیم و امر کردی که یکماه روزه گیریم اطاعت کردیم و امر بحج کردی
مطیع شدیم و باینها راضی نشدی تا آنکه پسر عم خود را بر ما تفضیل دادی
و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه این کاریست از جانب تو یا از جانب حق تعالی
حضرت پیغمبر فرمود سوگند بدان خدایی که نیست خدایی مگر او در این امر بود
حق تعالی است پس حارث پشت بگردانید و بطرف ناقه خود رفت
و گفت خدایا آنچه محمد از جانب تو بیان کرده اگر راست گفته بباران
سنگی از آسمان و بفرست عذابی عظیم هنوز بناقه نرسیده بود که سنگی
از آسمان فرود آمد و بر سر او خورده از طرف دیگر بیرون آمد

پس بمرد و حق تعالی این آیت فرستاد سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له
خواهنده عذابی است ... کافران را نیست مر او را
دافع من الله و این حدیث غدیر را احمد حنبل در مسند خود و خطیب خوارزمی در
دافعی از خدای
کتاب خود و غیر ایشان از علمای اهل خلاف و محققین ایشان روایت کرده اند
و از جمله متواترات است چنانچه تسمیه آن روز بعید غدیر و آثار آن مقام که
تا این زمان باقی است و مسجدی که در آن موضع بعد از این واقعه بنا شده
معروفست و شعرای عرب و عجم در این باب اشعار در رشته نظم
کشیده بحضرت رسول الله گذرانیده اند و حسان بن ثابت رخصت از رسول
خدای طلبیده که در این باب شعری گوید بعد از اذن حضرت در این باب میگوید
يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم واسمع بالرسول مناديا فقال فمن مولاكم
ونبيكم فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا الهك مولانا وانت ولينا
ولم تر منا في الولاية عاصيا فقال له قم يا علي فانني رضيتك من بعدي اماما وهاديا
ابو الحسن مغازلی باسناد خود از ابی القسم الفضل بن محمد روایت میکند و
او از شیخ ابن المغازلی است و احادیث غدیر را از او نقل میکند که او گفت
این حدیث غدیر حدیثی است صحیح از رسول الله و از آنحضرت نزدیک بصد
نفر این حدیث کرده اند الکاه گفت این حدیث ثابت که در او مخالف تشکیک نیست

حلبی و عیسی و حضرت علی باین فضیلت مخصوص است و دیگری با او شریک نیست و
محققان علماء ایشان در کتب خود تصریح کرده اند که این حدیث غدیر خم
است که صحت او متفق علیه است و یوم الشوری علی علیه السلام بان متمسک شد
و احدی سر و انکار نکرد بر عارف خبیر مخفی نماند که احادیث مذکور از طرف
مخالفانست اما آنچه از طرق شیعه وارد شده از حیز بیان خارج است و بحد تواتر
رسیده و چون درین کتاب التزام شده که روایات طرق شیعه محتاج بذکر
نباشد بنا بر این در ایراد اسانید و متون آن خوض ننموده و احمد حنبل
باسناد خود از ابو طفیل نقل کرده که علی علیه السلام مردم را در رحبه
جمع کرد و گفت سوگند میدهم بخدا هر مردی را که از رسول
خدا شنیده باشد روز غدیر خم آنچه شنیده و ادای شهادت
نماید پس از مردمان بسیار کس ایستاده برخاستند و در حدیث ابو نعیم
آورده که جمعی کثیر برخاستند و گواهی دادند بانکه پیغمبر صلعم
دست علی را گرفت و مردمانرا گفت اتعلمون انی اولی بالمو
منین من انفسهم قالوا نعم یا رسول الله فقال من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

و لفظ

ومضمون مسطور در غیر غدیر خم نیز واقع شده چنانچه در مسند احمد حنبل و مناقب
خطیب خوارزم از بریده اسلمی نقل میکند که او گفت در غزوه یمن همراه
علی بودم و از و جفائی دیدم در وقتی که برگشته بودیم و بر پیغمبر داخل شدیم
از علی را بامری که باعث منقصت باشد یاد کردم و دیدم که رنگ حضرت
رسول الله متغیر شد و مرا گفت یا بریده الست اولی بالمؤمنین من
انفسهم قلت بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه و بمجرد آنکه این حکایت
در صحیح بخاری یا غیر آن مذکور نشده لازم نمی آید که صحیح نباشد
و متواتر از طریق دیگر و معاندان درین باب بنا بر آنکه الغریق یتشبث
بکل حشیش غرقه بحر حیرت شده تمسک میشوند ببعضی از مجادلات
رکیکه و سخنان واهیه از آنجمله گویند علی روز غدیر خم همراه پیغمبر نبود
بلکه در یمن بود گوییم بلکه آنحضرت از یمن بطرف مکه آمد و با رسول الله حج
گذارد و قربان کرد و در آن حج همچنین هدی فرستاده که حضرت
مصطفی و مرتضی را همین نزد اصحاب سیر و تواریخ معروفست و در کتب
ایشان مسطور و مضمون ورود علی را از طرف یمن و ملحق شدن او
بحضرت پیغمبر در صحیح بخاری چند جا ذکر نموده و در روایات اهل السنت

مشهور و معروفست و ایضاً گویند اکثر راویان مقدمهٔ حدیث را الست اولی
بکم من انفسکم که از ادلیل ساخته اند بر آنکه مراد از مولی اولی بتصرفست
روایت نکرده اند جواب گوییم در حمل مولی بر معنی مذکور ثبوت این
مقدمه در کثیری از اخبار کافیست زیرا که زیاده غیر منافی در بعض احادیث
منقولست چنانچه در موضع خود مقرر شده و جمعی که مقدمهٔ حدیث را
روایت نکرده اند اکتفا کرده اند بانچه مقصود اصلیست از تنصیص بر خلافت
و دیگر آنکه ما را در حمل مولی بر معنی مذکور وجوه دیگر هست که سابقا مذکور شد
چون بشارت عمر خطاب و حکایت حارث بن نعمان فهری و غیر آن و ایضاً
گویند تواند بود که مراد اولویت باشد در امور دیگر نه در تصرف مثلا اولویت
در اختصاص و نزدیکی چنانچه حق تعالی گوید ان اولی الناس بابراهیم للذین
اتبعوه جواب گوییم این باطلست از چند وجه اول آنکه مقدمه حدیث
دالست بر آنکه مراد اولویت تصرفست در نفسهای مردمان دوم
آنکه اظهار معنی مذکور در مثل این مقام که موصوف شد در کمال ندرتست سیم
آنکه مولی بمعنی اولی بتصرفست و این در مفهوم او ماخوذ است نه آنکه
بمعنی اولی است فقط تا استعمال او قبل استعمال آن اولی الناس

برهم و نظایر

برهم و نظایر آن باشد و ایضاً بعضی از علمای ایشان که خود را محقق می شمارند
و اهل خلاف با و اعتقاد تمام دارند میگویند که جواب ظاهری ازین حدیث
هست که علمای ما هیچ ذکر نکرده اند و آن قول بموجبست یعنی بتقدیر تسلیم
جمیع مقدمات لازم آید که علی علیه السلام امام باشد در زمانی الحال نفی
امامت خلفای ثلثه قبل از او لازم نمی آید جواب گوییم که ضعف این سخن
بر اصحاب بصیرت پوشیده نیست زیرا که معنی کلام رسول الله بنا بر
قواعد عربیت اینست که هر کس را که من مولای او بوده ام علی مولای اوست
و چون آنحضرت در غدیر خم مولای ابی بکر و عمر و عثمان بود علی نیز چنین باشد
پس چون تواند بود که بعد از پیغمبر ایشان امام و مولای علی باشند و ظرفه آنست
که عمر در آن روز مسلم داشت که علی مولای اوست و علمای ما این اعتراض
بخاطر رسید محقق مذکور را بعد از شنیدن مدت غایت عناد بر این داشت که
باین نوع سخن ظاهر البطلان مباهات نماید که زاده طبع اوست
حدیث منزلتست که نزد اصحاب حدیث متواتر است چنانچه
در صحاح مخالفان باسانید متکثره که زاید بر صد طریقست منقول شده
اما بطریق اهل البیت اسانید آن لا تحصی است و آن چنانست که حضرت

رسالت‌پناه در مواطن متعدده در حق علی ابن ابی طالب فرموده است
یعنی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی ای علی تو نسبت بمن آن منزلت را
است که هرون را بود نسبت بموسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود
ثابت کرده‌اند از برای علی جمیع منازلی که هرون داشت نسبت بموسی غیر نبوت
را بدلیل صحت استثنا و از جمله آن منازل دو مرتبه بودن هرون است خلیفه
موسی و وزیر او و متصرف در امر قوم پس آن منزلت از برای مرتضی علی ثابت
بوده هم در حال حیات حضرت چنانچه هرون را بود در حال حیات موسی و در حال ارتحال
پیغمبر نیز بجهت عموم حدیث و دیگر آنکه احتیاج بخلیفه بعد از وفات آنحضرت
بیشتر است و هرون اگر بعد از موسی در حال حیوة می‌بود همان مرتبت بعد ایشان
زیرا که لایق نیست بمرتبهٔ نبوت زوال این مرتبهٔ رفیعه ثابته در حیوة موسی بعد از فوت
کردن موسی علیه السلام لیکن هرون بعد از موسی باقی نماند و حضرت مرتضی
بعد از رسول الله باقی ماند پس مرتبه‌ها در وی بحال خود بوده باشد زیرا که موجب زوال
متحقق نشد و عموم اثبات این منزلت دلیل استمرار است و اهل سنت را
درین حدیث مکابرات است از جمله منع تواتر خبر مذکور نمایند با آنکه مذکور است
که علمای ایشان بزیاده از صد طریق نقل این کرده‌اند و طریق نقل نسخهٔ خود

فرق اهل سنت و جمیع اهل تاریخ بیان کرده‌اند که چون پیغمبر صلوات الله علیه
بغزوه تبوک بیرون می‌رفت و علی را در مدینه خلیفه خود ساخت
اهل نفاق درین باب سخنان گفته غیبتها کردند پس حضرت مرتضی گفت
با وجود این اختلاف مرا در مدینه میگذاری آنحضرت فرموده بود اما اللهم
اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری تا الفاظ و حافظ
ابونعیم نیز بسند خود از ابن عباس از رسول الله مثل این نقل کرده
و در حدیث ابن عباس وارد است که دست علی را گرفت و این
مذکور را تلاوت فرمود ابن عباس گوید که شنیدم منادی را که ندا کرد
یا احمد قد اوتیت ما سألت ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و چون اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب چنانچه
در علم اصول محقق شده ساقط گشت آن اعتراض نیز که گفته‌اند
این استخلاف دلالت نمیکند بر بقاء خلافت مرتضی بعد از وفات آنحضرت
مثل ابن ام مکتوم که پیغمبر او را در بسیاری از غزوات بر مدینه خلیفه ساخته
بود و ازین حکایت رفع مکابره دیگر که قریب شده نیز لازم آمد اما تقریر
مکابره آنکه گویند اثبات جمیع منازل ممنوع است زیرا که تواند بود که استثناء

منقطع باشد بمعنی لکن پس اخراج بعض افراد شده باشد از لفظ عام و اما وجه
رفع مکابره در خصوص قضیه یعنی استخلاف بر مدینه و ورود حدیث از رسول الله صلعم
بعد از مکالمه مرتضی در باب اهل نفاق چنانچه مذکور شد آنکه چون حدیث مذکور
در صورت استخلاف مرتضی واقع شده بعد از اکثار کلام اصحاب نفاق
و عرض کردن آنحضرت این مضمون را بر رسول الله پس مقصود کلی از سخن آنحضرت
تشبیه کردن بهرون اثبات نیز که خلافت و نیابت است چنانچه هرون
را بود نسبت بموسی پس اگر جمیع منازل را منع توان کرد منع این منزله
و تخصیص آن بهیچ وجه جایز نیست و محض مکابره است چه در علم اصول
محقق شده که هر فرد را از افراد عام تخصیص می توان کرد الا آن فرد را
که سبب ورود نص مخصوص است و ایضا در مسند احمد حنبل از اسماء بنت عمیس
نقل کرده که پیغمبر فرمود اللهم انی اقول کما قال اخی موسی و دیگر اهل خلاف
گویند که از جمله منازل هرون نسبت بموسی اخوت است و آن مرتبه
اینجا مثبت نشود پس عموم منازل دعوی نتوان کرد جواب آنست که مرتبه
اخوت نیز میان مصطفی و مرتضی ثابت است بنا بر احادیثی که درین باب
واقع شده که چون رسول الله میان هر دو کس از صحابه عقد اخوت

بستر و لوا

نسبت مرتضی را با خود مخصوص گردانید و اگر مضایقه کنند که اخوة
نبی منتفی است جواب آنست که آن از غایت ظهور نیز که مستثنی است
چو اکثر بر احدی پوشیده نبود درین جهت تصریح باستثناء آن نشده بخلاف
نبوت و ایشان را درین مقام دیگر مکابره است که بعد از تقریر معنی
حدیث بوجهی مذکور گردیده اند فرع آن بر اهل بصیرت پوشیده نیست مثل
آنکه تصرف هرون در امامت بطریق نیابت نبود بلکه بمقتضای اشتراک
در نبوت و اگر مسلم بداریم دلالت بر بقاء بعد از موت نه ازیم می توان بود
که اگر بعد از موسی می ماند نبی مستقل بود و نیز خلیفه موسی و اگر مسلم داریم
این را تصرف هرون و نفاذ امر او اگر باقی می ماند بسبب نبوت بود بسبب خلافت
و چون نبوت در حق علی منتفی است آنچه بر آن مبنی است و از آن متفرع است
باید که منتفی باشد و بر تقدیر تسلیم جمیع نفی امامت خلفاء ثلثه قبل او لازم
نیاید و چون بانک تا طلوع وجه اندفاع این امور معلوم است خوف اطناب را
بان سه تصریح آن و از جمیع سخنان بعضا و بطلان قریبست که
میگویند بر تقدیر صحت حدیث خبر واحد است معارض با جماع بر خلافت
ابو بکر نصوص جلیه که درین باب از رسول الله منقولست و اگر

به بخصوص هر یک ورود اخبار و احادیث لکن منقول آید مضمون مجموع آنها
من حیث المجموع متواتر است اما آنچه ازین باب بطریق شیعه منقولست از حد
حصر متجاوز است و چون التزام شده که درین کتاب اختصار بر منقولات محدثین
اهل خلاف شود ذکر احادیث اهل البیت نموده و از احادیث مخالفان نیز
اختصار کرده بعضی را مذکور ساخت که ذکر مجموع موجب تطویل است و آن منقسم
به دو قسم میشود بعضی از آن قسم است که دلالت کند بر خلافت مرتضی علی ع
و بعضی با وجود این دلالت مشتمل است بر نفی خلافت خلفاء ثلثه و آنکه
رسول الله بخلافت ایشان راضی نبوده و بنا بر علیه لازم آید که بیعت کردن جمعی از صحابه
برای ایشان خطای صریح بوده و مخالف رضای رسول الله از جمله در صحاح ایشان
با الفاظ متغایره بطرق کثیره وارد شده که رسول الله بنی عبد المطلب را جمع کرد
و بعد از ضیافت و تمهید قواعد ایصار و انذار در آخر سخن فرمود
که کدام یک از شما معاضدت و معاونت من میکنید و بر من بیعت میکنید
تا کسی برادر من شود و وصی من و خلیفه من بعد از من قوم درین معنی ساکت شدند
و علی ع گفت انا یا رسول الله و این مضمون را سه مرتبه تکرار کرد و در هر مرتبه
قوم سکوت اختیار کرده و مرتضی علی میگفت انا یا رسول الله پس پیغمبر فرمود که این برادر

آن جماعت متفرق شدند و از روی طعن ابوطالب را گفتند اطاعت پسر خود کن که
او را بر تو امیر ساخت و این قصه را ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده نزد قوله تعالی
وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و در بعضی اخبار آمده که پیغمبر اشارت کرد به مرتضی و گفت هذا
خَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا و در احادیث دیگر با وی خطاب کرده
که أَنْتَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي و در مناقب خطیب خوارزم و مسند احمد حنبل مرویست از ابن
عباس از رسول الله که خطاب کرد به مرتضی و گفت أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي
وَمُؤْمِنَةٍ و در مناقب خطیب از سلمان فارسی منقولست که پیغمبر بفاطمه علیها السلام
گفت إِنَّ اللهَ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ فَبَعَثَنِي نَبِيًّا ثُمَّ
اطَّلَعَ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكِ فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُزَوِّجَهُ إِيَّاكِ فَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا یعنی
به درستی که حق تعالی بسوی اهل زمین اطلاعی و نظری فرمود و مرا از ایشان اختیار
کرد و بر انگیخت پیغمبر مرسل و پس از آن اطلاعی و نظری فرمود و از ایشان شوهر ترا
اختیار کرد و بسوی من وحی کرد تا او را با تو تزویج کنم و او را وصی خود کردم و این
حدیث در کفایت الطالبین تصنیف محمد بن یوسف الشافعی نیز مذکور است
و در حدیث حافظ ابو نعیم که در رسالت مهدی جمع کرده و در رساله المتقین از انوار نظر
نیز روایت کرده و حافظ ابو نعیم در کتاب حلية الاولياء باسناد خود روایت کرده

که رسول صلعم فرمود برای آنحضرت سید عرب را بخوانید یعنی علی را و این تنها عایشه گفت آیا تو سید عرب
نیستی پس حضرت فرمود که من سید فرزندان آدمم و علی سید عرب است پس چون علی
حاضر شد آنحضرت کس فرستاد و انصار را طلبید چون آمدند فرمود که ای جماعت انصار آیا دلالت کنم
شما را بر آنچه که اگر بدان تمسک جوئید و دست زنید هرگز بعد از من گمراه نشوید همه گفتند بلی
یا رسول الله پیغمبر گفت که این علی است دوست دارید او را بدوستی من و اکرام کنید او را
بکرامت من بدرستی که جبرئیل مرا فرمود بآنچه گفتم شما را از جانب حق جل و علا در کتاب
کفایة الطالبین از ابن لیلی نقل میکند که رسول خدای فرمود که زود است که بعد از من فتنه واقع شود
هرگاه آن بشود شما بر علی بن ابی طالب بچسبید و از وی جدا مشوید بتحقیق که او اول
کسیست که مرا خواهد دید و اول کسیست که با من مصافحه خواهد کرد در روز قیامت
و او با من است در آسمان علیا و اوست فاروق میانه حق و باطل الگنجی گفته که گوید
که این حدیث حسن و عالی الاسناد و همین حدیث را حافظ ابونعیم در کتاب
اربعین و علامه ... در ... ایراد کرده اند و در کتاب مناقب ابن مردویه
از انس بن مالک نقل میکند از سلمان رضی الله عنه که او گفت من رسول خدا را گفتم
که ما بعد از تو از که اخذ کنیم و بر که اعتماد نمائیم آنحضرت هیچ نگفت تا آنکه ده روز
بر سیدیم پس آنحضرت فرمود که ای سلمان وصی و خلیفه من و وزیر من و بهترین کسی

که بعد از خود میگذارم علی بن ابی طالب است و از جانب من معالم دین را ادا میکند
و وعده مرا بوفا مقرون میدارد و در کتاب ... تالیف شیخ ابی بکر محمد بن
الحسین الاجری که شاگرد ابی بکر ولد ابی داود سجستانی است باسناد متصل نقل
میکنند از علقمة بن قیس و اسود بن یزید که ایشان گفتند ما بنزدیک ابو ایوب
انصاری آمدیم و او را گفتیم که خدای تعالی ترا گرامی گردانید بمحمد صلعم که وحی کرد بر او
آنحضرت که بر در خانه تو فرود آمد از میان خانهای انصار و رسول الله مهمان
تو شد و ترا خدای تعالی باین فضل داد بر سایر انصار و تو با وجود این حال در معاونت
علی بن ابی طالب مقاتله میکنی ابو ایوب رحمه الله بدیشان گفت مرحبا بشما
و اهلا بتحقیق و یقین که برای شما بخدای تعالی قسم میخورم که بدرستی که حضرت پیغمبر
در همین خانه که شما هستید تشریف داشت و نبود در خانه سوای رسول خدا
و علی بن ابی طالب بر جانب راست پیغمبر نشسته بود و من در پیش حضرت ایستاده
بودم که کسی در خانه را حرکت داد پیغمبر فرمود که ای انس ببین که کیست انس بیرون
رفت و نگاه کرده آمد و گفت عمار بن یاسر است ابو ایوب گوید که من از پیغمبر
شنیدم که گفت در بگشای از برای عمار پاک پاکیزه انس در بگشاد و عمار
در آمد و سلام کرد بر رسول الله و حضرت جواب سلام داده اکرام عمار نموده

جای نمود تا نشست آنگاه پیغمبر صلعم فرمود یا عمار زود باشد که در امت من بعد از من اختلاف و نزاع
پیدا شود تا آنکه بر یکدیگر شمشیر بکشند تا آنکه بعضی را بکشند و بعضی بیزاری جویند
از بعضی پس هرگاه این حال ملاحظه نمایی بر تو باد باین کس که در جانب راست من نشسته یعنی علی ابن ابی طالب و اگر تمامی امت من سلوک وادی اختیار کنند
و علی سلوک وادی دیگر اختیار نماید تو ای عمار سلوک وادی علی اختیار کن و جمیع مردم را
واگذار یا عمار بتحقیق که علی ترا از راه راست بیرون نمیکند یا عمار طاعت علی طاعت
منست و طاعت من طاعت الله تعالی و خطیب خوارزم در کتاب مناقب از
ابو ایوب رضی الله عنه نقل میکند که رسول خدای عمار را گفت ترا طایفه
باغیه خارج از اطاعت امام حق خواهند کشت و تو بر حقی و حق با تست
ای عمار هرگاه ببینی که علی سلوک وادی اختیار نمود مردمان سلوک وادی غیر آن
نمودند تو با علی باش و مردم را واگذار که علی ترا در هلاکت نمی اندازد
و از هدایت بیرون نمیکند و در وسیلة المتعبدین مرویست از عبد الله بن مسعود
که گفت با رسول الله بودم پس آنحضرت آه سرد کشید گفتم یا رسول الله
حبیبت حال شما فرمود که خبر فوت من رسانیده اند گفتم کسی را بعد از خود
خلیفه ساز فرمود که چه کس را گفتم ابوبکر را پس آنحضرت ساعتی خاموش

ماند بعد از آن آه سرد کشید دیگر حال پرسیدیم همان جواب گفت شنیدم
این نوبت گفتم عمر را خلیفه کن آنحضرت جواب نداد تا یک ساعت و باز آه سرد کشید
باز حال پرسیدیم همان جواب شنیدم این نوبت گفتم علی را خلیفه ساز
فرمود بحق آنکه جان من در دست اوست که اگر صحابه اطاعت علی کنند البته
همه داخل بهشت میشوند و این حدیث در مناقب خطیب هم مرویست و اندک
مغایرتی است و مفهوم این حدیث بر تقدیر عدم اطاعت صحابه علی را چه
نزد اصحاب فطنت معلوم است و از عمر و ام سلمه نقل کرده اند که ایشان
گفتند که شنیدم رسول الله را در حج الوداع می فرمود عَلِیٌّ یَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِینَ وَ
الْمَالُ یَعْسُوبُ الظَّالِمِینَ عَلِیٌّ اَخِی وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ مِنْ بَعْدِی وَ هُوَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ
مُوسَی اِلَّا اَنَّ اللّٰهَ خَتَمَ النُّبُوَّةَ فَلَا نَبِیَّ بَعْدِی وَ هُوَ الْخَلِیفَةُ فِی الْاَهْلِ وَ الْمُؤْمِنِینَ بَعْدِی
یعنی علی شاه مؤمنانست زیرا که شاه زنبوران نحل را یعسوب گویند و مال
ظالمانست علی برادر منست و خداوند مؤمنانست و او لایق تصرف کردن
در ایشان بعد از من و علی از من آن منزلت دارد که هرون داشت از موسی
الا آنکه نبوت را حق تعالی ختم کرده است و بعد از من پیغمبری نیست او خلیفه منست
در اهل بیت من و مؤمنان بعد از منست و در مناقب خطیب نقل کرده

از رسول الله که جبرئیل پیش من آمد و هر دو بال خود پهن کرد در یک بال از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد نبیه و بر بال دیگر نوشته بود لا اله الا الله علی وصیه و در فردوس الاخبار
و در کتاب نزل السایرین و در مستدرک نیز از بریده مرویست که رسول الله فرمود که
لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی یعنی هر پیغمبر را وصی و وارثی است
و بدرستی که علی وصی و وارث من است و در فردوس الاخبار از حذیفه مرویست که
رسول الله فرمود آنچه مضمونش بفارسی راجع است که اگر مردمان دانسته شدند که علی در چه وقت
با میر مؤمنان نامیده شده انکار فضل او نکردندی باین نام نامیده شده در حالی
که آدم میان جان و تن بود و در آن حین که حق تعالی گفت الست بربکم و جواب گفتند
بنی آدم که بلی پس حق تعالی فرمود که منم پروردگار شما و محمد پیغمبر شما و علی
امیر شماست و در مسند احمد حنبل از انس بن مالک مرویست که بسلمان گفتم
از پیغمبر بپرس که وصی تو کیست چون پرسید آنحضرت گفت یا سلمان وصیی و وارثی
و قاضی دینی و منجز وعدی علی ابن ابی طالب و روایات متضمنه این مضامین که
مذکور شد در کتب ایشان بسیار است و ذکر مجموع موجب تطویل است اگر کسی اراده
اطلاع بر جمله کافیه از آن داشته باشد رجوع برساله نجاتیه نماید که قبل ازین باسم نواب
غفران پناه نوشته شده و اما آنچه دلالت کند بر آنکه ایشان بر حقیقت مذهب

هو الله الرحمن

اهل البیت یعنی ائمه اثنی عشر بسیار است نیز از جمله آنها اقتصار بر چند وجه میرود
در آخر ذکر بعضی روایات طرق شیعه نیز که مستفاد است از اقوال اهل البیت که
فی الحقیقه حقیقت آن هم از دلایل عقل و قرآن و احادیث کتب ایشان محقق میشود
خواهد گردید بجهت تیمن و تبرک کلام معجز نظام اهل بیت النبوه و معدن الرساله
اول آنکه حق سبحانه و تعالی در کتاب لازم التکریم میفرماید که انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی نیست
و جز این نیست که اراده الهیه بآن متعلق شده که بتحقیق و یقین دور
گردانند از شما پلیدی گناه و چرکنت عصیان را ای اهل البیت و پاکیزه گردانند شما را
پاکیزه گردانیدنی و یقین است که چون در میان طوایف انام جمعی مخصوص شوند
باینکه از گناهان معصوم باشند و خطا و کذب بر ایشان روا نباشد و در باقی متبوعان که
هر فرقه تابع ایشان شده باشند این صفت موجود نباشد بلکه جایز است بر ایشان
گناه و خطا و کذب چاره نیست ایشان را و بسیار کس را که تابع آنجماعه مخصوصه شوند که بعصمت و تطهیر
از جانب الهی مخصوص شدند و اما تعیین آنجماعه پس بدانکه احمد حنبل در کتاب مناقب
و طبرانی در کتاب معجم نقل میکنند باسناد که آیه شریفه مذکوره در حق پنج کس نازل شد
رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین و روایت کرد احمد از انس بن مالک

که رسول الله بعد از نزول آیت تطهیر تا شش ماه هر گاه به نماز صبح بیرون می آمد می ایستاد
بر در خانه فاطمه علیها و میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الایه و ابو عبد الله نیشابوری در کتاب مستدرک علی الصحیحین
بخاری و مسلم بصحت این حدیث حکم کرده و ترمذی و در کتاب جامع از عمر ابن ابی
سلمه نقل میکند که او گفت این آیت در خانه ام سلمه نازل شد آنگاه پیغمبر فاطمه
و حسن و حسین را بخواند و ایشان را بکسا پوشانید و علی علیه السلام در پس پشت آنحضرت بود
پس گفت اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه گفت
و انا معهم یا رسول الله قال انت علی مکانک و انت علی خیر یعنی خداوندا این جماعت اهل بیت
منند و دور کن از ایشان رجس را و پاکیزه گردان ایشانرا پاکیزه گردانیدنی ام سلمه
گوید من گفتم با ایشان باشم یا رسول خدای آنحضرت فرمود تو بر جای خود باش
و تو بر خیری و ترمذی بطریق دیگر از ام سلمه مثل این حدیث را نقل کرده و گفته هذا حدیث
حسن صحیح و حاکم نیز در کتاب مستدرک نقل این حدیث نموده و بصحت آن حکم کرده
و روایت کرده مسلم در صحیح خود بسند و از عایشه که گفت رسول اصحاب در صباحی
بیرون آمد و برو بود جامه که نقش شده از صوف و حسن بن علی آمد او را در آن
داخل ساخت و حسین بن علی آمد او را نیز داخل گردانید پس علی آمد او را هم داخل ساخت

پس ازان

پس ازان آیت شریفه تطهیر را تلاوت کرد و در وسیله المتعبدین باسناد
خود نقل میکند از عایشه این حدیث را و آنکه پیغمبر فرمود در حق ایشان
اللهم هولاء اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالت عایشه
فذهبت لادخل رأسی فمنعنی فقلت یا رسول الله الست من اهلک فقال
انک علی خیر انک علی خیر عایشه گوید من رفتم تا سر خود را در آن جامه صوف
داخل کنم پیغمبر مرا منع کرد من گفتم یا رسول خدای من از اهل تو نیستم آنحضرت
فرمود تو بر خیری و مراد آنست که ترا شرف زوجیت من است و نه که اهل بیت
و ازین ترا نمیرسد و در حدیث دیگر از ام سلمه منقول شده که رسول الله عبائی بر خود کشید
ساخت پس پشت علی ابن ابی طالب و سینه خود را مقدم ساخت و پشت فاطمه را بر خود
و حسن و حسین را بر جانب چپ و راست او بود پس فراگرفت خود را و ایشان را بعبا
تا آنکه ام سلمه گوید اطراف عبا را در زیر قدم خود کرد و آنگاه بجانب آسمان نظر کرد
و با انگشت شهادت اشارت فرمود و روی آنحضرت بمن بود و گفت اللهم هولاء
اهل بیتی و خاصتی انا سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم اللهم وال من والاهم و عاد
من عاداهم وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم قال رسول الله و جبرئیل معهم ثم قال
معکم یا محمد قال نعم یعنی خداوندا این جماعت اهل بیت منند و اقربای منند من صلح با هر که

باشند من صلح کنندم بحکم با هرکه با ایشان جنگ کنند خدا دوست دارد هرکه ایشان را
دوست دارد و دشمن دارد هرکه ایشان را دشمن دارد و یاری دهد هرکه ایشان را یاری دهد
و فرو گذارد هرکه ایشان را فرو گذارد و حضرت پیغمبر صلعم فرمود که جبرئیل امین مرا گفت
که من با شما ام یا محمد آنحضرت فرمود که این روایت در حدیث کساء را
در تفسیر این قول تعالی قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الایه نقل کرده و گفته نیز قول علی
اصحاب الکساء لا شیء اقوی منه و این حدیث را جمعی کثیر از علماء ایشان نقل کرده اند
و ذکر مجموع موجب تطویل است و آنچه از طرق شیعه درین باب روایت شده از حد
حصر خارج است و بالجمله این حدیث نزد محدثین متواتر است که اورا مردی
و مناقض نیست سوال اگر گوید که سابق آیت مذکوره و لاحق آن در حکایت
ازواج پیغمبر واقع شده پس این قرینه است که مقصود از اهل بیت ایشان باشند
جواب آنست که گوییم احتمال باطل است با احادیث صحیحه سابقه که متتابع و صحیح اند
و دال بر آنکه ازواج را داخل نمی بود همچنانکه ضمیر مذکر نیز در قوله تعالی عنکم یافی این احتمال
و آیات قرآنیه بترتیب مصحف نازل نشده که آیه مقدم یا موخر فرود آید
برای معنی حافظه بانچه متصل بود و مکتوب شده و در حدیث ارقم بعد از نقل
حدیث انی تارک فیکم الثقلین آمده که راوی این حدیث گفت آیا زنان

از اهل بیت پیغمبر هستند زید گفت زنان از اهل بیت هستند اما اهل بیت
آنها اند که صدقه برایشان حرام است بعد از پیغمبر و در حدیث دیگر آمده
که چون راوی گفت که زنان داخل اهل بیت هستند زید گفت لا ایم الله ان
المراة تکون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع الی اهلها و قومها اهل بیته اصله
و عصبته الذین حرموا الصدقة بعده یعنی زنان داخل اهل بیت نیستند بو که بحد آنکه تحقیق
که زن مدتی طویل با مرد گذشته با مرد همنشین باشد بعد از آن طلاق میکند و بر میگردد و داخل اهل
و قوم خود و اهل بیت پیغمبر اصل قوم و خویش او هستند آنچنان کسی که صدقه حرام است برایشان
بعد از پیغمبر و اما خروج غیر زنان از بعض الجمله که اهل کساء اند
الحاق با اهل بیت شده مصرح است در بعض اخبار دیگر چنانچه از سیاق اخبار سابقه
معلوم شد مثل حکایت سوره براة بردن ابوبکر بمکه و بعد از آن حکم الهی شد که بردن آن
و امیر علی علیه السلام متولی آن امر شود و چون ابوبکر از وجه آن سوال کرد رسول الله فرمود
جبرئیل از جانب حق تعالی آمد که سوره براة را بر مشرکان مکه نخواند الا مردی از
اهل بیت من و باید دانست که آل محمد نیز منطبق است بر اهل البیت و
همچنین ذوی القربی که در کتاب کریم محبت ایشان را برکه فرد انام واجب ساخته و
این محبت و مودت را اجر تحمل اثقال رسالت گردانیده چنانچه تعالی

و در تفسیر خود باسناد متصل نقل کرده از ابن عباس که چون این آیت نازل شد قل لا
اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگوی ای محمد که من نمی‌طلبم از شما بر تبلیغ رسالت
اجری و مزدی مگر دوستی و محبت ورزیدن در باره اقربای خود اصحاب گفتند یا رسول الله
من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی و فاطمة و ابناهما یعنی گفتند
این خویشان تو کیستند که دوستی ایشان بر ما واجب شده رسول الله فرمود که علی و فاطمه
و پسران ایشان اند و این حدیث مذکور است در مسند احمد حنبل و غیر آن از
کتب علمای ایشان و ثعلبی گوید دلیل این است و دلیل این حدیث که خبر داد
ما را ابو منصور و ... باسناد متصل نقل کرده تا زید بن علی بن الحسین از پدرش
از جدش از علی ابن ابی طالب که او گفت بحضرت رسول شکایت کردم از حسد
بردن مردم بر من رسول خدای فرمود اما ترضی ان تکون رابع اربعة اول
من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریتنا خلف
ازواجنا و شیعتنا من خلف ذریتنا یعنی راضی نیستی که چهارم چهار کس باشی که اول
کسی که در بهشت میشود منم و تو و حسن و حسین و زنان ما از جانب راست و چپ
و اولاد ما در عقب ایشان و شیعه ما در عقب اولاد و این حدیث را بعینه
احمد حنبل در مسند خود آورده و درین حدیث وجوه تاکید مدعای ما بتعیین محبت

و در این معنی که نجات از دوزخ و فوز بهشت مخصوص متمسکان اهل البیت
و نقل میکند ثعلبی نیز از حسن بن محمد ثقفی باسناد متصل از ام سلمه رضی الله عنها که
رسول خدای بحضرت فاطمه گفت ائتینی بزوجک و ابنیک فجاءت بهم فالقی
علیهم کساء ثم رفع یده علیهم فقال اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک
علی آل محمد انک حمید مجید قالت فرفعت الکساء لادخل معهم فجذبه و قال
انک علی خیر یعنی بیار برای شوهر خود و پسران خود را چون بیاورد رسول
خدای کسائی بر ایشان انداخت آنگاه دست بجانب برد و گفت خدایا این
جماعت آل محمد اند بگردان رحمتهای خود و برکتهای خود را بر آل محمد بتحقیق که تو
سزاوار ستایشی و موصوفی بنهایت مجد و بزرگواری ام سلمه گوید که من کسا را بر داشتم تا با ایشان
داخل شوم رسول خدای آن را از دست من در کشید و گفت تو بر خیری و از اینجا معلوم
که اهل بیت آن حضرت شده که از غایت تعظیم رسول خدای ایشان را در صلوات خاص گردانیده
و مقرون بنفس خود کردانیده چنانچه در کتب صحاح ایشان آمده و همچنین
ثعلبی در تفسیر خود بچند طریق متغایر نقل کرده که چون آیت ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی الآیه نازل شد اصحاب پیغمبر را گفتند که کیفیت سلام کردن
را بر تو دانسته ایم صلوات بر تو بچه نوع دهیم آن حضرت فرمود بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد

كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد وبارك على محمد وآل محمد كما باركت
على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد و از اينجا بوضوح پيوست كه مراد از آل محمد ذوی
القربى است كه رعايت بايد شد بخصوص آيت تطهير و اولى الامر عبارت
از ائمه اثنى عشر و بر مدعاى مذكور نيز منطبق است آنچه صحيح بخارى
در قول حق جل وعلا قل لا اسئلكم الآيه باسناد خود نقل ميكند از طاوس از ابن عباس
كه او را پرسيدند از قوله تعالى الا المودة فى القربى جواب داد عن سعيد بن جبير كه قربى آل
محمد است و اما آنكه اهل البيت كه در آيت تطهير [illegible] و احاديث ثقلين و اخبار [illegible]
وارد گشته شامل است باقى ائمه اثنى عشر [illegible] ايشان نيز معصوم و مطهرند از
ذنوب در اثبات آن چند حجت است [illegible] كه عصمت اصحاب كسا و وجوب اتباع ايشان
باحاديث ثقلين [illegible] چون [illegible] ايشان در بسيارى از اخبار اطلاق اهل البيت
بر باقى ائمه كرده اند پس لفظ آيه شريفه شامل ايشان نيز بمقتضاى وضع عرفى و عدم
دخول ايشان در آن بنا بر تقدير عدم وجود است پس اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص
نقل كه آن هم بجهت المكالمه اشمول الطهر را ايضا سابقا معلوم شد كه اهل البيت و اولى الامر متحدند
و اولى الامر عبارت است از ائمه اثنى عشر چنانچه معلوم شود پس اهل البيت و اولى الامر
يا باشند و اولى الامر نيز مخصوص صفت عصمت بدليل عقلى چنانچه اهل البيت بنص آيه
و

چون اهل البيت و اولى الامر متحدند دليل عقلى و نقلى بر عصمت ايشان
مطابق باشد و ايضا نص بغير از خلفاى الائمة اثنى عشر واقع نشده
چنانكه خواهد آمد و معلوم خواهد شد كه از خلفاى اثنى عشر نباشند الا
ائمه اثنا عشر پس اهل البيت ايشان باشند بجهت آنكه
رسول خداى ايشان را در حديث مشهور ثقلين مقرون بكتاب خداى ساخت و امر كرده
بوجوب اتباع ايشان و تشبيه كرده ايشان را بسفينه نوح و ايضا چون عصمت اصحاب كسا ثابت شد بنصوص كثيره
معلوم شد و آنكه در پيروى ايشان نجات است و رفع ضلالات و ايشان را [illegible]
بر امامت ائمه اثنى عشر لازم است كه معصوم باشند [illegible] داخل در اهل البيت و اصحاب تطهير را كه امام
لازم است كه معصوم باشند و ايضا ثابت شده كه رسول الله فرموده من مات و لم يعرف امام
زمانه مات ميتة جاهلية پس لازم است كه هيچ زمان بى امام نباشد چنانچه حضرت على [illegible]
بآن تصريح فرموده و در حديث متفق عليه كه لا تخلو الارض عن قائم لله بحجة اما ظاهر
مشهور او خائف مغمور و هر كس امام است حجت خداى و واجب الاطاعة است و هر واجب الاطاعة
معصوم است چنانكه معلوم شد و جميع [illegible] حق [illegible] خلفاى اثنا عشر چنانچه روشن شود پس
[illegible] معصوم باشند و نيز در عصر هر يك از ائمه اثنا عشر غير ايشان كسى معصوم نيست
با جمع و اگر يكى از ايشان امام عصر خود معصوم نباشند خلو زمان از امام لازم آيد

و این باطلست بنابر حدیث مذکور و غیر آن از دلایل و احادیث که در محل خود محرر شده

دوم قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و سابقا گذشت که اولی الامر

اهل البیت اند و لزوم عصمت در آن بیان نمودیم لانهم ائمه اثنی عشر چنانچه در احادیث خلفاء اثنا عشر

خواهد آمد و بر این منطبق میشود روایت مشهوره جابر بن عبد الله انصاری که گفت چون آیه مذکوره

نازل شد من گفتم یا رسول الله ترا شناختیم و اطاعت کردیم پس چه کسانند این اولی الامر

که مقرون باطاعت تو کسانی اند ما را فرمود حضرت پیغمبر فرمود هم خلفائی یا جابر و اول ایشان علی است

پس بعد از و فرزند او حسن پس حسین پس علی ابن الحسین پس محمد باقر و زود باشد که تو دریابی

او را یا جابر چون دریابی سلام من برسان او را پس بعد از و جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر

پس علی بن موسی پس محمد الجواد آنگاه علی الهادی پس حسن العسکری پس محمد بن الحسن

که پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور و ستم و بر این منطبق است حدیث

مشهور که رسول الله در حق حسین فرموده هذا ولدی الحسین امام ابن امام اخو امام ابو ائمه

تسعة تاسعهم قائمهم و در طریق اهل البیت موافق این احادیث زیاده از حصر و تعداد است

سوم قوله تعالی و کونوا مع الصادقین و غیر معصوم راستگو معلوم نیست پس بایستی که

تدین بمذهب او واجب نباشد و هیچ شک نیست که تدین بشریعت مصطفی اصولا

و فروعا واجب است پس وجوب اخذ شریعت نباشد الا از کسی که صدق او معلوم باشد

و آن معصوم است

و آن معصوم است و غیر بحقیقی و راست مذکوره غیر او کسی یافت چهارم در کتب محدثین

شیعه و سنی بطرق متواتره محقق و ثابت شده که رسول خدای فرموده انی تارک فیکم

ثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود

من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی در میان شما میگذارم

دو چیز گران که دو خلیفه اند اگر شما باین دو چیز اخذ کنید و بدان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید

بعد از من یکی از این دو بزرگتر از دیگریست و آن دو چیز یکی کتاب خداست که حبل الهی است

کشیده از آسمان بروی زمین و دیگری عترت من اهل بیت من و این دو چیز از یکدیگر

جدا نمیشوند تا آنکه بر لب حوض کوثر بهم رسند و این حدیث و غیر آن باین مضمون در بسیاری

از طرق عامه و خاصه وارد است و در بعض روایات مشتمل بر مبالغه بسیار در تمسک

باین دو چیز و اهل بیت یا علینا بهم و النساء بهم معلوم نیست که چه کسانند پنجم آنچه ذکر کرده

حدیث مذکور شده از روایت متفق علیها که حضرت رسول الله اهل بیت را تشبیه بسفینه نوح

فرموده و این روایت باسانید متصله متغایره وارد شده و ملخصش آنکه جناب رسالت پناه

گفته مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی داستان اهل بیت

من بطریق داستان کشتی نوح است هر که بر آن کشتی نشست از آن نجات یافت و آنکه

تخلف کرد غرق شد و مراد آنست که گمراهان گمراهی میخیز بعمل یا رحبانیچه در لفظ

بعضی احادیث است که مَن تَخَلَّفَ عَنها زُجَّ فِي النّار و روایت
کرده حاکم در کتاب مستدرک و حکم کرده بصحت آن از ابوذر
رحمه الله که او باب خانهٔ کعبه را گرفت و گفت هر که مرا شناسد
شناسد و هر که مرا نشناسد منم ابوذر شنیدم از حضرت پیغمبر
که فرمود الا اِنَّ مَثَلَ اَهلِ بَیتی فیکُم مَثَلُ سَفینَةِ نوحٍ مَن رَکِبَها نَجا و مَن تَخَلَّفَ
عَنها غَرِقَ یعنی داستان اهل بیت من نظیر مثل داستان کشتی نوح است هر که بر آن
کشتی سوار شد نجات یافت و هر که تخلف کرد غرق شد و در روایت دیگر
بدخوان چنانچه در لفظ بعض احادیث است که مَن تَخَلَّفَ عَنها زُجَّ فِي النّار
کرده حاکم در کتاب مستدرک و حکم کرده بصحت آن از ابوذر رحمه الله که او باب خانه کعبه
عَنها هَلَکَ و دلالت این حدیث بر مقصود واضح است انچه مکرر شده ذکر
آن در متون صحاح مخالفان از ذکر خلفای اثنی عشر چنانچه در صحیح بخاری نقل میکنند
باسناد خود از جابر بن سمره که گفت از پیغمبر صلعم شنیدم که میگفت یکون بعدی
اثنی عشر امیراً فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی اِنَّهُ قالَ کُلُّهُم مِن قُرَیش یعنی خواهد بود
بعد از من دوازده امیر پس آنحضرت کلمه گفت که من نشنیدم و از پدرم پرسیدم
او بیان کرد که حضرت فرموده که آن دوازده تمام از قریش خواهند بود و در

متقدم مرفوعا از ابن عیینه نقل میکنند که رسول الله فرمود لا یَزالُ اَمرُ النّاسِ ماضیاً
ما وَلِیَهُم اثنا عَشَرَ رَجُلاً ثُمَّ تَکَلَّمَ النَّبیُّ بِکَلِمَةٍ خَفِیَت عَلَیَّ فَسَأَلتُ اَبی ماذا قالَ رَسولُ الله
فَقالَ قالَ کُلُّهُم مِن قُرَیش یعنی همیشه کار مردم بخیر و خوبی گذران خواهد بود مادام
که متولی امور ایشان دوازده مرد باشند پس جابر نقل کرد که پیغمبر کلمه دیگر گفت
و من نشنیدم از پدرم تحقیق آن کردم مضمون آن بود که تمام ایشان از قریش
باشند و در صحیح مسلم باسنادی که مغایر اسناد بخاری است از جابر بن سمره نقل
این حدیث کرده و بچند طریق دیگر نیز روایت کرده و در ابتدای بعض از آن روایات
چنین وارد شده که لا یَزالُ هذا الدّینُ عَزیزاً مَنیعاً اِلی اثنی عَشَرَ خَلیفَةً الحدیث
یعنی همیشه این دین عزیز و گرامی و با قدر و احترام باشد تا دوازده خلیفه تا آخر
حدیث و در بعضی چنین است که همیشه این دین قایم است تا روز قیامت و بر ایشان
دوازده خلیفه خواهد بود تمامی از قریش و مثل این مضامین نیز نقل کرده
حمیدی در جمع بین الصحیحین و همچنین روایت کرده ابن عبدی در جمع بین الصحاح الستة
و این حدیث مذکور است نیز در صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و غیر آن و از
مشاهیر اخبار که در بطون کتب ایشان مودوع است روایتی که باسانید
معتبره منقول شده از شعبی از مسروق که او گفت در اثنای آن که ما با جمعی

نزد عبد الله بن مسعود بودیم و مصحفهای خود بر وی عرض میکردیم که ناگاه جوانی
پرسید که آیا وصیت و عهدی کرده پیغمبر شما که چند خلیفه بعد از او خواهد بود ابن مسعود
جواب داد که تو جوانی و نرسیده [illegible] سال و تا غایت از هیچ مصحفی غیر تو این سخن
از من نپرسیده با پیغمبر صلوات الله علیه عهد کرده با ما و وصیت فرموده
که بعد از او که بعد از او دوازده خلیفه خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل
و در بعض احادیث جابر بن سمره آمده که در آخر حدیث پیغمبر فرموده کلهم من قریش
و کلهم لا یری مثلهم یعنی همه این دوازده از قریش خواهند بود و همه از ایشان
که مثل و مانند ایشان دیده نخواهد شد و در این حدیث اشعارست موافق مضمون
آیه کریمه و دلیل عقل که امام و خلیفه می باید افضل اهل زمان خود باشد و مساوی
او نیز در رعیت نباشد تا ترجیح بلا مرجح لازم نیاید و دلیلست بر آنکه ائمه اثنی عشر
که اهل بیت منحصرند عدیل و نظیر ندارند و ابن المغازلی الشافعی در کتاب مناقب
باسناد خود نقل میکند از محمد بن سهل بغدادی از موسی بن القسم از علی بن
جعفر که او گفت سوال کردم از ابو الحسن موسی علیه السلام از قول حق تعالی
کمشکاة فیها مصباح تا آخر آیه فرمود که مشکاة فاطمه است و المصباح
الحسن و الحسین و قوله جل و علا الزجاجة کانها کوکب دری گفت که فاطمه

کوکب دری

کوکب دری است از زنان عالم یوقد من شجرة مبارکة شجره مبارکه ابراهیم است
لا شرقیة و لا غربیة یعنی نه یهود و نه نصرانیه یکاد زیتها یضیئ گفت نزدیک که علم
در سخن آید از آن شجره و لو لم تمسسه نار نور علی نور گفت یعنی از آن شجره
امامی بعد از امامی قایم شود یهدی الله لنوره من یشاء گفت یعنی هدایت
میکند خدای تعالی بولایت ما هر کس را که میخواهد پس گوییم که این دوازده
خلیفه که پیغمبر فرموده خلفای ظاهر نیستند منحصر با خلفای اربعه سابق زیرا که
عدد ایشان از دوازده زیادت است و مع هذا که متصف بوده اند بصفاتی
که مستحق امامت نیستند و اکثر از مردودان و مطرودان حضرت رسول الله بوده اند
چه مروان حکم و اولاد او چنانچه در مقدمه کتاب مذکور شد و انفصال لازم آید که
معویه و یزید امام اسلام باشند و در زمان ایشان کار مردم بجز و جوی کشیده [illegible]
با آنچه از ایشان صادر شده در حق اهل بیت پیغمبر که بر خاص و عام پوشیده نیست
و بر کفر و ظلمت ایشان حکم میکنند جمیع ذوالآراء بلکه گواهی میدهند جمادات و عجماء
و نزدیکیست که از جفا و جور ایشان بگرید ارض و سما و طر قیده شود از آن جبال
و صخور و لعنت کنند بر ایشان مخلوقات جهان بر گذر شهور و دهور و حتی
الوحوش و الطیور و بنا بر تقدیر این حمل لازم است که مقصود ائمه اثنی عشر باشند

غور کننده

موافق بروایت مشهوره جابر بن عبد الله انصاری و غیر آن و دیگر دلایل و براهین مثل
اتصاف ایشان بصفاتی که در امام و خلیفه لازم است و تعدد ایشان و کمال
علم و حلم و زهد و ورع و اختصاص بکرامات باهره و غیر آن چنانچه شمه از آن محرر خواهد شد
خصوصا که در روایات اهل البیت حضرت رسالت پناه بر ایشان بخصوص
اعیانهم و اشخاصهم تنصیص نموده و دیگر شواهد و وجوه سابقه و لاحقه با آن منطبق آمده
اگر هر یک از ائمه اثنی عشر بطریقی که بر زبان معجز بیان رسالت پناهی گذشته که کلهم
لا یری مثلهم در زمان خود عدیل و نظیر نداشتند و افضل عصر خود بوده و موصوف باتفاق
عدو و ولی و دوری و کی و حسن کمالات و عفت و علم بکتاب و سنت و ورع و زهد و تقوی
و حلم و سخاوت و کمال اجتهاد در عبادت و ترک زخارف و لذات دنیا
و اقبال کلی بر مولی تعالی و هر یک در عصر خود از اهل آن زمان بوفور کمالات و ظهور
کرامات و جموم مناقب و محاسن و عموم فضایل با اکثر علما موافق و مخالف بتدوین
و جمع مآثر و محامد و مناقب ایشان اهتمام نموده مجلدات صحیح در این باب بانجام
رسانیده اند و اخبار و آثار متظافر نقل نموده چنانچه جمیع است متفقند که ایشان بکمال
فضایل و علو شأن و مراتب طهارت اصول و فروع و شرف آبا و اجداد از سایر
ممتاز بودند و هر یک با وجود صغر سن حل مسایل مشکله و علوم مفصله کرده و در کتب اهل السنه

عاجز نشده

عاجز نشده بلکه متأمل بوده اند و محول علما و فضلا مسایل شرع و غیر آن را
تعلیم نگرفته اند و ایشان در هیچ حکمی بدیگری رجوع هرگز نکرده اند و احادیث
و اخبار ایشان مروی و مدون و مشهور و معین است مشتمل بر رواة و رجال مضبوط
در دفاتر و کتب علیحده و منطوی بر اسانید محفوظه از صحاح و حسان و غیرها مفرق
مبنا بر تجلیل و جرح و تعدیل چنانچه مدونات احادیث ایشان زیادت است
سندا و متنا بر صحاح سته مخالفان و تجمیع و تالیف در آمده از اجوبه
مسایل امام همام جعفر بن محمد صادق چهار صد مصنف از چهار صد مصنف و از
برواة معروفه مقرره آنحضرت چهار هزار کس از خبر ضبط و جمع در آمده و نقل آن
از والد ماجد او امام محمد باقر زیرا که بانقضای علوم مخفیه میراث از رسول الله
با ائمه سعیده باقر و صادق بوده رخصت نشر علوم در رفع تقیه حاصل بوده بخلاف معظم
ائمه چون زین العابدین و کاظم و غیرهما که بواسطه مصالح مخفیه مامور بتقیه بوده اند
و از جهت طالبان از ایشان استفاده کمتر میکردند و مع هذا رجال روات احادیث
ائمه معروف و مشهور بوده اند و مدون در کتب مسطور چنانچه صاحب اصول اربعه مشهوره و کتب ماثوره
و بسیاری از رجال امام جعفر صادق را حافظ ابن عقده که از اکابر رواة اهل السنت است
معتبر و سرافراز گشته اند و همچنین اعاظم زهاد و عباد در اصحاب کاظم و سایر ائمه

سلطان العارفین شیخ ابا یزید طیفور البسطامی و عارف ربانی معروف کرخی
بخدمت امام جعفر صادق مباهات کرده اند چه سلطان العارفین سقای آن
آنحضرت و معروف دربانی آنجناب مشرف بوده و بعضی گویند دربان حضرت امام
رضا است و در اول نصرانی بوده بر دست آنحضرت مسلمان شده و حالات امام
ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا و تعظیم و احترام او در زمان مأمون ازان
مشهورتر است که احتیاج بشرح باشد و امام محمد باقر بواسطه تبحر در علوم باین لقب ملقب شده
چنانچه موافق و مخالف باین معترف اند و در کتب خود بیان و جه این تسمیه تصریح
باین معنی کرده اند بلکه جمیع علوم حقیقیه حضرت علی ابن ابیطالب که در جفر احدی مرتب است
و نخواهد رسید چنانچه معلوم شود و آن از مشکاة نبوت مستخرج شده اولاد
آن بزرگ ائمه معصومین از اولاد آنحضرت یافته و کتاب جفر و سلسله جامعه
که مشتمل بر جمیع علوم و غیوب مخفیه است از حضرت مرتضی اولاد و احفاد او بعضی
واحد بعد واحد انتقال موجب علم الهی یافته و حالا درین زمان نزد حضرت صاحب الزمان
چنانچه در احادیث اهل البیت و غیرشان وارد شده و کرامات و امارات
و معجزات و منحات که ازیشان بظهور آمده در افواه و السنه مشهور است
و در دفاتر و کتب مسطور و اضداد و اعداء ایشان در زمان هر یک که لطف الله

وازروی حسد و عناد میخواستند که خلل و علمی و نقصی در ایشان پیدا کنند که صرف
توجه قلوب مردم ازیشان نمایند که مبادا که از کثرت توجه خلایق
مقصور بحکومت و ملک ایشان عاید شود و هیچ وجه با وجود کمال سعی ازین
نیافته ایم یعنی ایشان را امتحان شیوه و طریق این مقصود بریشان میسر و دلنبود
و قصه امتحان کردن عباسیان امام محمد جواد را در صغر سن که اموال بسیار
قاضی یحیی اکثم را قبول کرده بودند هر گاه حضرت را الزام دهد و سوال کردن
قاضی از آنحضرت در مجلس مأمون بحضور افاضل آن زمان و الزام یافتن قاضی
است این مشهور و معروف و پس ازان مأمون دختر خود ام الفضل را
بآنحضرت نکاح بستن و حالات صاحب الزمان محمد بن الحسن
و ظهور بسیاری از خوارق عادات در وقت ولادت آنحضرت
و وفور کرامات او و حل کردن مسائل مشکله در وقت غیبت صغری و کبری و
اخبار مغیبات و غیر آن از کمالات معروف و مشهور است و در
کتب اهل خلاف نیز مکتوب و مسطور و الحاصل که مقصود از
جمع این کتاب امر دیگر است و سخن باطناب کشید و از فضایل
و حالات و وفور کرامات هر یک از آنحضرات شمه مسطور شد که اراده

اطلاع بران داشته باشیم هم از کتب امامیه چون جوامع الجامع راوندی و ما نند ان
و هم از کتب اهل خلاف مثل شواهد النبوة عبد الرحمن جامی و غیر ان
حقیقت حال برو معلوم میشود هشتم روایت کرده است حاکم در کتاب مستدرک
از عبد الرحمن عوف که او گفت از من فرا گیرید پیش از انکه احادیث باطیل
ممزوج و امیخته گردد شنیدم از رسول خدای که میگفت انا الشجرة و فاطمة
فرعها و علی لقاحها و الحسن و الحسین ثمرتها و شیعتنا ورقها و اصل الشجرة
فی جنة عدن و سایر ذلک فی الجنة یعنی من شجره ام و فاطمه شاخ ان شجره است
و علی لقاح ان شجره است و لقاح بزبان عرب شکوفه درخت خرما را گویند
که از ان بر شاخ دیگر چون منضم سازند درخت بخرما بار ور گردد و حسن و حسین
میوه ان درخت اند و شیعه ما برگ ان شجره اند و بیخ ان در بهشت عدن است
و فروع ان در سایر انکه جنت را این حدیث ظاهر است در تلازم میانه
انحضرت و شیعه ایشان نهم قوله تعالی قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و
نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم الایه در وقت مباهله نصاری حق تعالی
فرمود که بگو با این جماعت که بخوانیم ما پسران خود را و شما پسران خود را
و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما نفسهای خود را و شما نفسهای خود را

و باتفاق

و باتفاق متفقیم و اصحاب حدیث مراد با ابناءنا امام حسن و امام حسین اند
و از نساءنا فاطمه علیها السلام و از انفسنا علی ابن ابی طالب علیه السلام
و حضرت رسول الله ایشان را بمباهله مخصوص ساخت و جمیع اصحاب علم
نصاری ایشان را دیدند ترک مباهله کرده مصالحه کردند بر ادای جزیه روایت
کرده است مسلم در صحیح خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص که او گفت
چون آیه مباهله نازل شد رسول الله علی و فاطمه و حسن و حسین را بخواند و گفت
اللهم هؤلاء اهل بیتی و مثل این حدیث در صحیح مذکور از ابو سعید خدری
نقل کرده و لفظ ان چنین است که اللهم هؤلاء اهلی و صاحب کشاف نیز در
این ایت حدیث عبا را که بسمت ذکر یافت نقل کرده و گفته که درین
دلیلیست بر فضل اصحاب کسا که از ان قوی تر نمی باشد و درین ایت
و شرح قصه مباهله برهانیست روشن بر انکه انحضرت با جمیع آل
کمال اتحاد و یگانگی دارند و مودت ایشان در کمال قرب و منزلت نزد
خدای تعالی است که از قاعده عرب در اختصاص مباهله بمعنی مستفاد
و لفظ ابنا و در افاده اختصاص و منزلت و قدر مؤید انست ترک
اتباع انجماعت و پیروی اضداد ایشان کردن بمقتضای عقل و نقل

جایز نباشند و نجات ازدوزخ مخصوص به اتباع ایشان باشد دهم
در کتاب خطیب خوارزم و از جابر انصاری نقل میکند که نزد پیغمبر بودیم
و علی بن ابی طالب پیدا شد و رسول خدای گفت برادر من نزد شما آمد
پس دست بکعبه زد و گفت والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته
هم الفائزون یوم القیمة الحدیث یعنی سوگند بانکسی که جان من بقبضه قدرت
اوست که اینکس و شیعه او ایند که روز قیامت رستگار خواهند بود
و بعد از ان تعداد بعضی از مناقب علی در تتمه حدیث ایراد کرده تفصیل
آن در رساله نجاتیه آورده ام یازدهم نقل کرده است ابن مردویه
در کتاب خود و در کتاب خطیب خوارزم هم آورده باسناد از زید بن
بشر حنبل انصاری که رسول الله ایت ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة را تلاوت فرمود و معنی آیه الست که بدرستی که جماعت
که ایمان آورده اند و عملهای صالح کرده اند ایشانند که بهترین خلایق اند
و خطاب کرد بعلی که انت و شیعتک موعدی و موعدکم الحوض اذا
جثت الامم للحساب تدعون غرا محجلین یعنی جماعت مذکوره در آیه بعض
تویی و شیعه تو و وعده گاه من و تو حوض کوثر است هرگاه که زانو درآیند

باشند

باشند همه امتها برای حساب خوانده میشوید در حالی که شریفان و کریمان باشید
با حال انکه پیشانیها و چهار دست و پای شما سفید و نورانی باشد و حافظ ابو نعیم
روایت کرده باسناد خود از ابن عباس که پیغمبر در وقت نزول ایه مذکوره
بمرتضی علی گفت هم انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین و یاتی
عدوک غضابا مقمحین [illegible] یعنی جماعت مذکوره در ایت تویی و شیعه تو
می آیند روز قیامت راضی و مرضی و دشمنان تو می آیند غضب کرده
شده و قمیح کردانیده و نا امید دوازدهم خطیب خوارزم باسناد خود از
ابن عباس نقل میکند که گفت از پیغمبر پرسیدم از معنی السابقون السابقون اولئک المقربون
الایه گفت که مرا جبرئیل خبر داده که اینجماعت علی و شیعه اویند که سابقند
ببهشت و مقرب جناب الهی اند بجهت کرامت علی ع سیزدهم
ابن مردویه در کتاب مناقب باسناد خود از ابو هریره نقل میکند در حدیث
طویلی الحاصل مضمونش برین راجع است که پیغمبر بعلی ع گفت که یا علی نه
مرا میم که تو نزد من پیش حوض کوثر و میرانی از انجا مردمانرا [illegible]
که از ان آب نخواهند خورد و بسبب اعتقاد و عمل خود از شراب ان
محروم باشند و بتحقیق که بر ان حوض ابریقها است بعدد ستارگان

هفدهم روایت کرده‌اند ثعلبی در تفسیر خود و ابن مغازلی از ابان بن تغلب از جعفر بن محمد که گفت
ما ایم حبل الله که حق تعالی در قران یاد کرده انجا که فرموده و اعتصموا بحبل الله جمیعا
ولا تفرقوا یعنی دست بزنید تمام شما این رسن را که آن حبل الله است و متفرق مشوید
هجدهم احادیث و اخباری که وارد است از مخصوص طرق شیعه است و فی الحقیقه
استدلال بدین طریق خارج از دلایل سابقه نیست و الزام مخالفین از روی
انصاف لازم است زیرا که چنین دلایل قران و احادیث که اثبات ان
اطاعت ائمه هدی در اقوال و افعال واجب است و معلوم شد که رسول خدا حکم فرموده
که تخلف از ایشان موجب هلاکت است و در پیروی ایشان عدم گمراهی و هدایت است
پس هر چه از ایشان منقول شود حق و صدق خواهد بود و از ان حضرات در این
باب وارد شده از حد حصر خارج است و چون ذکر جمیع به تطویل می انجامید
بنده بعضی از ان به حذف اسانید مذکور میشود و از انجمله است و از ان اکتفا کرده مرا
شیخ جلیل ثقة الاسلام و المسلمین شیخ عبد الصمد الحارثی و مولانا الاعظم الاکرم
مولانا عبد الله الشوشتری و غیرهما که شیخ اصحاب ما است تغمده الله بغفرانه از شیخ بزرگوار
شهید ثانی زین الدین عاملی رحمه الله که او به اسانید متصله که در موضع خود علیحده
منفصل است واحدا بعد واحد از مردم معتبر نقل کرده از پیغمبر صلوات الله علیه خطاب

کرده با اهل بیت و گفت و الامر الیکم و الهدایة منکم یعنی امامت از شما است و هدایت
از شما است و هم از رسول خدا به چندین طریق روایت کرده‌اند که فرموده فی کل
خلف من امتی عدل من اهل بیتی ینفی عن هذا الدین تحریف الغالین و انتحال المبطلین یعنی
در هر زمانی در خلف امت من عادلی از اهل بیت من خواهد بود که دور کند
از این دین تغییر دادن غلو کنندگان و دروغ باطلان را یعنی تغییرات و بدعتها
که در شرع نمایند و نیز از انجناب مرویست انچه مضمونش این است که
اهل بیت من مثل ستارگان آسمانند پس ایشان امان اهل زمین‌اند
همچنانکه ستارگان امان اهل آسمانند و هم از رسول خدا روایت است که به تحقیق از
اهل بیت من دوازده نقیب نجیب خواهند بود که حدیث کرده شده‌اند و تفهیم
و تصدیق به ایشان کنند و در اخر ایشان است قائم به حق و از انس بن مالک مرویست که رسول خدا
فرمود که ما روز قیامت بر انگیخته خواهند شد بندگانی که نور از روی ایشان فرا گیرد
... ایشان نه انبیا اند و لیکن انبیا ... و نه شهدا اند ولیکن شهدا
... پس ابو بکر بر خواست و گفت من از ایشان ام یا رسول الله فرمود که نه پس عمر
بر خواست و گفت من از ایشان ام یا رسول خدا گفت نه پس رسول خدا دست بر دوش علی
نهاد و گفت او و شیعه او و از اصبغ بن نباته مرویست از علی ابن ابی طالب

از رسول الله که گفت افضل کلام لا اله الا الله است و افضل خلق اول کسی است که این کلمه
گفته پرسیدند که اول کسی که لا اله الا الله گفته کیست فرمود که من و من در آن وقت نوری بودم
نزد حق جل و علا بتقدیس و تمجید او مشغول و در جنب من نوری بود پس از من پرسیدند
که نوری که در جنب شما بود کیست فرمود که علی ابن ابی طالب برادر من و وصی من
و وزیر من و وارث من و خلیفه من و امام امت من و صاحب حوض من و حامل لوای من
پس از من پرسیدند که بعد از وی کیست گفت حسن و حسین سیدا جوانان اهل بهشت پس ائمه
از فرزندان حسین تا روز قیامت و از امام علی ابن موسی الرضا روایت است از پدرانش
که رسول گفت یا علی ابن ابی طالب تو و ائمه از فرزندان تو بعد از من حجتهای خدا اند بر مردمان
هر کس یکی از ایشان را منکر شود بتحقیق که انکار من کرده و هر که در یکی از ایشان عاصی شود
بتحقیق که در من عاصی شده و هر که بر ایشان جفا کند بر من جفا کرده باشد
و هر که اهانت ایشان کرده باشد اهانت من کرده و هر که اطاعت ایشان کند
اطاعت من کرده و هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ایشان را
دشمن دارد مرا دشمن داشته زیرا که ایشان از من آفریده شده اند و
کل ایشان از گل منند و من از ایشانم و در احادیث کثیره از امام جعفر
صادق از آبای بزرگوار و از رسول خدا مرویست تفضیل انبیا و ائمه علیهم السلام

با معصوم

با معصوم و از آنحضرت بسوی علی و از و بسوی بقیه ائمه اثنی عشر بر سایر خلق
در اول مطلب آنکه منتهی میشود بامام محمد مهدی و در احادیث بعضی از آن احادیث
که رسول خدای بعلی علیه السلام گفت یا علی تو کار خود بمن گذاشتی و اختلاف خدا اختیار کرد
بر تو اختلاف ... کسی که ... بر تو حکم کسی است که با من مخاصمه باشد
کسی که از تو جدا شود در آتش است و از آنجا که کافرانند روایت است ما را
منقول است از سلیمان بن مهران اعمش از صادق از پدران حضرت امام زین العابدین
علیه السلام که گفت مائیم ائمه مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سادات مؤمنان
و قائد غر محجلین و خداوند مؤمنان و مائیم امان اهل زمین چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند
و بوجود ما خدای تعالی نگاه میدارد آسمان را که بر زمین واقع شود الا باذن او و بوجود ما
زمین را نگاه میدارد از آنکه متحرک گردد و هلاک شوند اهل زمین و بعد از آن فرمود
که از زمانی که خدای تعالی آدم را آفریده خالی نمیشود زمین از حجتی از حق یا ظاهر
و مشهور یا خائف و مستور و خالی نیست زمین تا روز قیامت از حجتی از خدا و اگر
در زمین و اگر نه این چنین بودی عبادت خدای کرده نمیشود سلیمان گوید که من گفتم
چگونه منتفع شوند مردمان از حجت غایب مستور فرمود که بطریقی که منتفع میشوند از آفتاب
چون پوشیده گردد به سحاب و این مضمون بعینه تشبیه شعاع با امام در زمان غیبت

با نقاب و در وقت ما محتجب است و در باب بسیار از اخبار که در شأن مهدی وارد شده از حضرت
امام جعفر صادق مرویست که فرمود میفرمایند که این امر یعنی امر خلافت مخصوص مردی است که
بهر کس خواهیم عطا کنیم نه آنچنان که گویند بخدایی که این امر یعنی عهد ولایت و وصیتی از رسول خدا
بسوی هر مردی تا آنکه منتهی شود بصاحب این امر و از یونس بن عبدالرحمن مرویست که گفت
بر موسی بن جعفر داخل شدم و گفتم ای پسر رسول خدا آیا تویی قائم بحق جواب داد که من قائم بحقم
لیکن قائمی که زمین را از اعدای الله پاک سازد و پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده باشد
از ظلم آن پنجمی است از فرزندان من مر او را غایبیتی است که بسیار طول کشد از خوف نفس خود
که مدت آن دراز کشد و در باب غیبت او مرتد گردند جماعتی و بر حق ثابت باشند جماعتی دیگر پس
آنحضرت فرمود که خوشا شیعیان ما که در زمان غیبت قائم ما دست زده باشند بحبل ما
و ثابت قدم باشند بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما و ایشان از ما اند و ما از ایشانیم و راضی
باشند بامامت ما و ما راضی‌ایم از ایشان که شیعه ما اند خوشا ایشان خوشا ایشان
بخدا که ایشان در روز قیامت با ما خواهند بود در درجات ما و روایت معتبر است بسند متصل
از امامزاده بزرگوار عالیمقدار عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی المدفون بالری صلوات الله علیه
و علی آبائه الطاهرین که فرمود که من بر سید خود علی بن محمد علیه السلام داخل شدم مرا چون
دید گفت مرحبا یا ابا القاسم تو از دوستان مایی حقا پس گفت که من بآنحضرت گفتم

که اراده کرده‌ام که دین و مذهب خود را بر تو عرض کنم اگر مرضی و مستحسن است بر آن ثابت باشم
تا آن وقت که بخدای خود برسم فرمود که بیار یا ابا القاسم گفتم که معتقدم که حق سبحانه و تعالی
یکی است و مانندی ندارد و از دو حد بیرون است و جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه
مجسم اجسام است و مصور صور و خالق اعراض و جواهر و پروردگار همه چیز و مالک آن و
معتقدم که محمد بن عبدالله بنده او و رسول او و خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود
تا روز قیامت و شریعت او خاتم شرایع است و بعد از او شریعتی دیگر نخواهد بود و معتقدم که
امام و خلیفه و ولی امر بعد از او علی ابن ابی طالب است پس حسن پس حسین پس علی ابن الحسین
بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد آنگاه موسی بن جعفر پس علی بن موسی آنگاه
محمد بن علی پس تو ای مولای من پس در این مقام آنحضرت فرمود که بعد از من پسر من حسن
و چگونه است حال مردمان بخلف بعد از وی گفتم چون است یا مولای من گفت از جهت آنکه
شخص او را نمی‌بینند و نام او بردن حلال نیست تا آنکه
بیرون آید و پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم عبدالعظیم گوید
بعد از آن تسلیم سخن کرده گفتم اقرار دارم که دوست ائمه مذکوره دوست خداست
و دشمن ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خداست و معصیت ایشان معصیت خداست
معصیت خداست و اقرار دارم که معراج پیغمبر حق است و سؤال قبر و بهشت و دوزخ

وهر اینها و ... ان حق است و محرم که ثابت آمده در ان هیچ شک نیست خدای تعالی
اصحاب قبور را برخواهد انگیزانید و زنده ساخت و میگویم اقرار دارم که فرایض و احکام محمد
از عجبت اهل بیت نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی منکر
جواب سخن من مهمتا تمام شد حضرت علی ابن محمد علیه السلام فرمود که یا ابا القاسم این است
برگزیده خدای و دین خدای که راضی گشته انرا جهت بندگان خود پس ثابت بر این باش
ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة و چون درین باب احادیث
بسیار است و مضمون انها قریب بانچه منقول شد و سخن باطناب میشد بر همین
اختصار شد و لیکن درین مقام از تبیین بعض مرام ناچار است و انچنانست که گوییم
بعض اعتراضات و سخنان که اهل خلاف بر دلایل امامت علی ابن ابی طالب که
سابقا مذکور شد وارد کرده اند از ان قسم است که واضح الفساد است و بر اکثر مردم معلوم
باطل و مردود است و بیشتر انها و رد ان مذکور شد اما ایراد بعض سخنان نموده اند که
بحسب ظاهر مضله عوام و مظنه تشویش افهام است و جمعی که از انها بصیرتی تمام
و احاطه علمی حاصل نکرده بانچه در اکثر وقایع است اسرار و رسیده است بر شان
بسیاری از اخبار و اثار و رد و غدغه افتند و اندک شک و ریبی نزد و بدین سبب ذکر
ان سخنان و دفع انها که حقیقت حال روشن گردد واجب می نماید و ان اعتراضات

و تحتیرا

و سخنان قوم محصلش بر چهار نوع وارد است مجموع انها متوافق در انکه نصوص
بر امامت علی ابن ابی طالب از پیغمبر صلعم واقع نشده اول انکه اگر درین
باب این نوع نصوص ظاهر می بود و در میان صحابه معروف و مشهور می بود
و توقف نمیکردند در عمل کردن بان و چندین نزاع و اختلاف در تعیین خلیفه نمی شد
چنانچه سابقا در مقدمه درگذشت و اگر گویند که این نصوص در میان اصحاب
مقرر و مشهور بود اما بواسطه حب جاه و غیر ان از اغراض عمل بمضمون ان
نکردند گوییم که این مظنه باصحاب نمیتوان برد جماعتی که در راه حضرت رسول الله ترک
عشایر و اقربای خود کرده باشند و بقتل اقوام و اقارب خود راضی شده و بذل
اموال و ارواح در رواج دین و اعلای کلمه اسلام نموده باشند و در اطاعت انحضرت
تا اقصی الغایه کوشیده باشند با انکه در رضای او از اقوام و عشایر بیزاری جسته
باشند و با وجود این احوال چون پیغمبر از دنیا رحلت کند قبل از انکه
مدفون شود ترک وصیت و امر او نموده مخالفت اوامر و نواهی او کرده به پیروی
هوا و متابعت شیطان موسوم شوند و عدول کنند از حق صحیح
بباطل صریح و فرو گذارند مستحق را از خالص بنی هاشم و خواص ذوالقربی
و میل کنند بشخصی از بنی تمیم یا بنی عدی دوم انکه علی ابن ابی طالب

با وجود کمال شجاعت و نهایت قوت و غیرت در امضای امور دینیه و خلوص و کثرت
اعوان از مهاجرین و انصار روز سابقه کبار صحابه با وجود این قسم نصوص و محض نزاع با آنجماعت
نمیکرد و طلب حق خود نمی نمود و مسلم نمیداشت این امر را بمردی از بنی تیم ضعیف الحال
عدیم المال قلیل الاتباع والاشیاع و اگر آنکه بمحض منازعه در امضاء امر رسول الله
مهم متمشی نمیشد با ایشان قتال میکرد چنانچه با اهل بصره کرد با وجود آنکه زوجه
پیغمبر در میان ایشان بود و طلحه و زبیر با معویه و اهل شام قتال نمود
مدتهای مدید با آنکه خلایق بسیار از جانبین قاتل شدند در جمیع این مواقف در
تصمیم عزم خود نبود غیر مجرد تعصبی بود که در ترویج حق و تنظیم امر دین داشت از تعهد خود
و اصحاب خود نداشت پس چنین بود که شمه از آن امور با خلفای سابقه بفعل می آورد
با آنکه در آن محل قلوب خلایق بتنفیذ احکام رسول ما قریب بود و توجه ایشان باتباع حق
در خطب باطل نشسته و عهدشان به پیغمبر نزدیکتر و اراده ایشان بجاه و دنیا کمتر
پیشتر سیم آنکه اقتضا نفرمود حضرت مرتضی بهیچ رنگ نزاع و قتال بلکه
با ایشان بیعت کرد و مخالطه می ورزید مخالطه اخلاء در مجالس ایشان حاضر
میشد و مشاورت امور دین با ایشان کرده معاونت می نمود در تصویب
آراء و انفاذ جیوش و در تنظیم امور بآنچه مصلحت بود هدایت میکرد و می فرستاد و بجوار

عسا

عساکر ایشان مخصوصان خود را چون عمار یاسر و غیر او و از عطایای ایشان
قبول میکرد و از سبایای ایشان تزویج اختیار می نمود و دختر خود ام کلثوم را بعمر
نکاح فرمود و داخل گشت در قضیه شوری با آنکه نزد شما ای معاشر شیعه اکثر آن امور
چهارم آنکه حضرت مرتضی در خطب و محاورات و رسایل و مفاخرات خود اشاره
باین نصوص نفرمودند و بآنها تمسک نکردند تا الزام خصم فرمایند و اگر چنانچه مسموع
شد از بعضی شیعیان بوده بجا و ملک فریب خورده باشد المحل آنحضرت بمعنی ور
بوده باشد و لازم نیاید که اهمال و اغفال و رزیده باشد در امری که پیغمبر بخصوص معه
و بر و تعدیل کرده بلکه آنحضرت بر معویه با این احتجاج فرموده که مردم برو بیعت کرده اند
و تمسک بوجود نص نکرده بلکه عباس در روز غسل دادن پیغمبر با وی گفت دست بده تا با تو
بیعت کنیم تا مردم گویند که عم پیغمبر با پسر عم پیغمبر بیعت کرد پس هیچ کس با تو اختلاف نکند
ابوبکر گفت دوست داشتم که از پیغمبر خدا در باب این امر سوال میکردم که
بچه کس تعلق دارد و با اهل آن نزاع نمیکردیم و جمیع اینها و امثال آن دلالت دارد
بر آنکه در این مقام نصوص تقرر نبوده و الا تمسک با آن لازم می نمود اما دفع این ایراد
جواب از امر اول اجمالا آنکه
و اجوبه آن با جمال و تفصیل مذکور می شود علی الترتیب
چون تواتر نصوص مذکوره سابقا واضح شد پس بعضی از قراین ضعیفه که ظاهر آن منفی

تواتر باشد تمسک ایشان چه در مقدمه قرار یافت که آنچه دلالت کند بر تنصیص بمضمون
متواتر آن و دلالت غیر ملتفت الیه است زیرا که امور ظنیه معارض با قطعیه نمیکند
و ازینجا یقین حاصل شود که منشاء آن آثار که قرینه تنصیص متواتر است امور دیگر است
و سبب وجوه مخفیه که اصحاب توفیق استخراج آن نمایند و تفصیلا آنکه تتبع
از نقل آثار و تتبع کتب معموله در احوال سلف که اکثر صحابه حسد تمام و عداوت لا کلام
نسبت بحضرت امیر داشتند قومی بواسطه رشک مناقب و مفاخر و کمال قرب و منزلت
او نزد رسول خدا و جمعی بجهت آنکه در راه دین و ترویج شریعت سید المرسلین آنحضرت خویشان
و اقارب ایشانرا بقتل آورده بود تا آنکه از غایت حسد و بغض در مقام قتل آنحضرت
بودند چنانچه درین دو بیت بان تصریح فرموده اند تلکم قریش تمنانی لتقتلنی
فلا وربک ما بروا ولا ظفروا فان هلکت فرهن ذمتی لهم
بذات ودقین لا تعفو طائفة و باتفاق اهل تحقیق قایل این دو بیت
آنحضرت است چنانچه امام فاضل زمخشری ثقة مرد صحیح است که آنحضرت امیر
این دو بیت بسیار میخواند بعد از گذشتن آنحضرت رسول الله
حکایت کرد از حسد بعضی صحابه و در بسیاری از اخبار مشغول شده و ذکر مجموع موجب تطویل
و چون حسد و عداوت تمام با آنحضرت داشتند اخفای وصیت پیغمبر کرده و نص بعضی فلا بجهت

درین باب نمی کرد و بعضی نیز بواسطه خوف اهل نفاق آنحضرت را بهمان ممنوع میداشتند
و همین نکته درین باب گفت که چون پیغمبر مامور شد که علی را بر رؤس اشهاد
وصی گرداند بجهت ملاحظه اهل نفاق این کار را تاخیر نمود و گفت هذا یا
قوم من الجاهلیة حدیث العهد چنانکه گذشت و مجملی است از آن کریمه والله
یعصمک من الناس و هرگاه حال اصحاب نفاق در عهد پیغمبر بدین طریقه بود
پس از موت او معلوم است آنچه کردند و سابقا سمت ذکر یافت مخفی داشتن ایشان
او نیز حدیث وصیت پیغمبر را از کتاب حمیدی بطریق طلحه بن مصرف و در مسند ابن حنبل
باسناد خود نقل میکند از عطیه عوفی که گفت پرسیدم زید بن ارقم را و گفتم که ختنی از تو
غدیر — حکایت کرد حدیثی در شان علی روز غدیر خم و من میل دارم که خود از تو بشنوم
پس زید گفت انکم یا معشر العراق فیکم ما فیکم فقلت له لیس علیک
منی باس فقال نعم کنا بالجحفة فخرج رسول الله ظهرا وهو
آخذ بید علی فقال ایها الناس الستم تعلمون انی اولی
بالمومنین من انفسهم قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی
مولاه ... آنکه بطریق ایشان از زید بن ارقم واقع شده که گفت علی مردم را
غدیر — بخواند و گفت سوگند میدهم بخدای تعالی هر مردی را که از پیغمبر شنیده باشد در غدیر خم که فرموده

من کنت مولاه فعلی مولاه و ادای شهادت نماید و من از جمله آن کسان بودم که کتمان
شهادت کردند و چشم من کور شد و آنکه مذکور شد آنست که بودند که با صحاب رسول الله
که جان و مال خود فدا میکردند و در اطاعت آنحضرت تا اقصی الغایة کوشیدند و
چنین و چنین بودند گمان نیست که این قسم امور نا شایست از ایشان بظهور
رسد جواب آنست که تبدیل وصیت پیغمبر و مخالفت حکم او قبل از آنکه مذکور شود
و عدول از حق صریح با ملاحظه صریح نیز از جماعتی صادر شده از صحابه که با صفات مذکوره
موصوف بودند بلکه از جماعتی واقع شده که در حال حیات رسول الله نیز در [illegible] شده ایذا
او میکردند و عمر که آنست شد که در حال بیماری خود که قلم و دوات طلبید بود که چیزی بنویسد
که بعد از و گمراه نشوند عمل بعد [illegible] آنحضرت نشد و در سخن او را نسبت بهذیان میکردند
تا آنکه متاذی و غضبناک شده ایشان را از خانه خود اخراج فرمود چنانچه تفصیل
قضیه مذکور خواهد شد و اما جمعی از صحابه اما نمایان شد که معاونت معویه میکردند
و با حضرت مرتضی حرب میکردند با آنکه رسول الله فرموده بود که الحق مع علی و علی مع الحق
و در احادیث کثیره که در صحاح ایشان آمده و در حق آنحضرت فرموده که حربک
حربی و امثال آن که از آفتاب در میان ایشان مشهورتر بود و قول آنحضرت بعمار
یا عمار تقتلک الفئة الباغیة که بچندین طرق در صحاح ایشان و کتب شیعه

منقول

منقول شده و همچنین جماعتی که در بصره با آن حضرت جنگ کردند با صحابه بودند و اکثر
معلوم ایشان بود که آنحضرت در جمیع این مواطن بر حق است و تمامی معتبر
اهل سنت خود قبول دارند که اضداد مذکوره آنحضرت بر غیر حق بودند بنا
بر بسیاری از دلایل سابقه غیر از چندان قول رسول الله در حق علی فرموده ستقاتل
الناکثین و القاسطین و المارقین پس جماعت ادعای این مخالفت صریحه
مرتضی با وجود این براهین واضحه نبود الا حب جاه و طلب ریاست چنانچه یاد
کردیم با آنکه از کثرت حب ریاست با مور واهیه متمسک شده از حق تجاهل
می نمودند مثل آنکه در جنگ صفین که چون عمار رضی الله عنه شهید شد و حقیقت قول
حضرت که تقتلک الفئة الباغیة بظهور رسید و نزدیک بود که مردم از معویه
برگردند عمرو عاص و غیر او بطریق حیل بلکه تجاهل گفتند که علی او را کشته است زیرا
که او را در جنگ ما آورد و کشته شد و با مثال این خرافات سد عوام
داد و ام نیست الا از کثرت حب ریاست و چون طالبان دنیا در [illegible] ایمان
چیزی از وصیت رسول الله کوشیدند جماعتی که منافق بودند و اعدای اهل بیت
فرصت غنیمت شمرده معاون ایشان شدند و باقی مردم قومی مذبذب بودند
و جانب نفع دنیا منظور داشته با ایشان یکی شدند و جمعی از حقیقت امور آگاه [illegible]

چون عوام الناس غلبه ایشان اختیار کرده و طایفهٔ دیگر خایف و کاره که قومی
و عشیره نشدند از ترس و خوف بطریق اکراه با ایشان بیعت کردند
واما علی علیه السلام و جماعت بنی هاشم و بعضی از اکابر صحابه که صادق الایمان
بودند و در دین بدنیا التفات نداشتند چون قدرت مقاومت نداشتند بسبب وجوهی که
مذکور خواهد شد متقاعد گشته ترک منازعه بواسطه مراعات حفظ دین اسلام
نمودند و آنچه دلالت کند بر جمیع این مقدمات عنقریب در مطلب دوم واضح
خواهد شد و بر خصوص معاضدت اهل نفاق با طالبان جاه در باب خلافت
دلالت کند آنچه روایت کرده مسلم در صحیح خود از ابو قتاده از ابو نضره از قیس
که او گفت من بعمار گفتم این قسم کاری و معامله که شما کردید در شأن علی
وصی او آیا رای و تدبیری بود که اندیشیده بودید یا آنکه چیزی بود که رسول
بشما عهد فرموده و وصیت کرده بود و عمار در جواب گفت ما عهد الینا
رسول الله شیئاً لم یعهده الی الناس کافة ولکن حذیفة اخبرنی
عن النبی صلعم فی اصحابی اثنا عشر منافقا منهم ثمانیة لا یدخلون الجنة حتی
یلج الجمل فی سم الخیاط واربعة لم یحفظ بعض الرواة ما قال فیهم و مثل این حدیث
در صحاح ایشان بسیار واقع شده محصل مضمون آنکه

عمار گفت

عمار گفت در جواب سایل که پیغمبر عهد و وصیت بجا نیاورده بلکه نسبت بما
بجمیع مردمان عهد کرده و وصیت نموده و بر روش اشتهار فرموده
متابعت وصیت او نمایند ولیکن حذیفه مرا خبر داده است از رسول خدا
که او گفت که در میان صحابهٔ من دوازده منافق اند از ایشان هشت کس
داخل بهشت نمیشوند تا آنکه شتر بسوراخ سوزن در آید و چهار کس
دیگر را بعضی راویان یاد نگرفتند که رسول خدای در حق ایشان چه
فرموده و درین حدیث از حسن تعریض و غرابت کنایه که اهل فصاحت
و بلاغت در کلام خود درج فرمایند و از تنقیه سایل بطریق رمز و ایما
بر مقصود متکلم چند امر واقع است اول اشاره با آنکه استحقاق
مرتضی علی مر تولیه و ولایت را و با او قتال و جهاد با اعدا کردن و
مقتدای واجب الاطاعه دانستن نه امریست که ما در آنجا رای و تدبیر
کرده باشیم و از روی رای این کار را واقع شده باشیم بجهت آنکه این عهد
و وصیت که درین باب از رسول الله واقع شده نه بطریقی است که
بر احدی مخفی مانده و بعضی این عهد و وصیت شده و بعضی نشده
بلکه کافه مردمان و جمیع خلقان رسول الله این عهد کرده و چنین امر شده علی

ان بود که سایل سوال کند که هرگاه حال برین منوال بود چرا جماعتی بعهد اول عهد
عمل نکردند استدراک آن نمود بقول خود ولکن حذیفه دوم [illegible]
اهل نفاق سعی کردند در تغییر این عهد بجهت آنکه گفتیم که چون حال ستر این بود
با وجود آنکه در کلام ذکر منافقان نشده بود گفت ولیکن حذیفه مرا از پیغمبر
خبر داد که در اصحاب او دوازده منافقند یعنی نقض این عهد و تبدیل این دین
منافقان باعث شده اند صریح ساختند ظاهر آنچه درین اوقات در دلها جو
کفار مهیا شدند پس کافر شدند ظاهرا و باطنا اما در عهد پیغمبر مسلمان بودند
بحسب ظاهر و همین معنی تحقیق آنست که بعضی گفته اند که نفاق مخصوص بعهد پیغمبر است
چنانکه در صحیح بخاری باسناد خود از حذیفه نقل میکند که او گفت انما کان
النفاق علی عهد النبی صلعم واما الیوم فانما هو الکفر بعد الایمان یعنی نفاق مخصوص
بزمان پیغمبر بود اما امروز غیر از کفر بعد از ایمان نیست و بطریق دیگر از حذیفه
نقل میکند که گفت ان المنافقین الیوم شر منهم علی عهد النبی کانوا یومئذ یسرون
والیوم یجهرون یعنی بدرستی که منافقان امروز بدترند از آنکه در عهد پیغمبر بودند
زیرا که در آن روز بطریق خفیه کفر میورزیدند و امروز کفر را آشکارا کردند
انکه هر کس مخالفت مرتضی علی در ولایت و اطاعت نماید منافقست

وازروی

وازروی رشک این کار کرده و شمه از آنچه بیان کردیم در وجه عمل ناکردن بوصیت پیغمبر
آنجا بظهور می رسد و تحقیق این معنی است آنچه بطرق کثیره در صحاح ایشان واقع شده
که رسول خدای در حق مرتضی گفت لا یبغضک مؤمن ولا یحبک منافق و در بعضی
ازین احادیث وارد است از ابو سعید خدری که گفت ما منافقان
انصار را بان می شناختیم که بغض علی از ایشان معلوم می شد و در صحاح آمده
نیز که از جابر سوال حال علی علیه السلام کردند گفت او بهترین بشر بود نبودیم ما
که منافقان را بشناسیم الا ببغض ایشان مر علی را و در مناقب ابن المغازلی
باسناد خود نقل میکند از رسول خدای که گفت مر علی را لولاک ما عرف المؤمنون
بعدی اگر تو نمی بودی یا علی اهل ایمان شناخته نمیشدند بعد از من و در بسیاری
از اخبار اهل البیت واقع است آنچه دلالت کند بر آنکه عمر و اشباه او
معتقد قول رسول الله نبودند و در زمره اهل نفاق داخل بودند بنده از آن
در کتاب اصل ایراد کرده ایم از آنجا طلب باید کرد و سوال اگر گویند که پیغمبر
استیلای تمام یافته بود و معهود نقل بسی جمعی که [illegible] قبول نکنند بواسطه
ترس جمعی اظهار ایمان نمایند و فی الحقیقه تصدیق رسالت حضرت ننموده
باشند و در وقتی که عمر و اشباه او اظهار ایمان کردند محل ضعف اسلام بود.

از نفاق [illegible]

وقهر و غلبه متحقق شود پس ظاهر شد که صادق الایمانند جوانب که مولای

بیان فرموده که ایشان در توریه و سایر کتب متقدمه مخبره از وقایع آخر الزمان مطلع

کرده بودند که محمد بن عبدالله مسلط بر عرب خواهد شد همچنانکه بخت نصر بر بنی اسرائیل پس

بدین جهت نزد حضرت آمدند و اظهار کلمه شهادت نمودند بطمع دولت

در باطن نه از روی حقیقت چنانچه طلحه و زبیر بقصد این مدعا با حضرت امیر بیعت کردند

و آخر چون مدعای ایشان بر نیامد نقض عهد نمودند و مؤید و محقق آنچه گفته ایم

که قوم عموما و عمر خصوصا بواسطه رشک و حسد و حب جاه و محض تشهی غضب حق امیر

نمودند روایتیست که علمای اهل سنت در نقل آن خلاف ندارند که عمر حقاً روزی

بعبدالله عباس گفت که تو میدانی که قوم شما حق خلافت را از شما بچه جهت منع کردند

جواب داد که نمیدانم یا امیر مؤمنان عمر گفت کَرِهُوا اَنْ تَجْتَمِعَ لَکُمُ النُّبُوَّةُ وَالْخِلَافَةُ

فَتَذْهَبُوا فِی السَّمَاءِ بَذَخاً وَشَمَخاً یعنی قوم کراهیت داشتند که جهت شما

جمع شود پیغمبری و خلافت پس باسمان روید و لوای فخر و کبر برافرازید جمهور روات

کرده اند که عمر از بسیاری مبالغه در این باب این مضمون را به پیغمبر نسبت

داده که پیغمبر فرموده اِنَّ النُّبُوَّةَ وَالْاِمَامَةَ لَا تَجْتَمِعَانِ فِی بَیْتٍ یعنی پیغمبری و امامت

در یکجا نواده جمع نشود و چون بمقتضای اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوحٰی سخن پیغمبر الا از جهات

حق تعالی پس افترای بر رسول خدای افترا بر خدای تعالی است و مفتری شود بر عمر لازم آید

ظالمترین کسی باشد بقوله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِباً و چون عبدالله عباس

مانع می شد مرتضی را از داخل شدن با قوم در قضیه شوری آنحضرت در دخول جواب

گفته که این مناقضه نقل عمر با روایتی که کرده ظاهر ساز و در باب کراهت قوم

از اجتماع خلافت و نبوت حدیثی طولانی مخالفان نقل کرده اند و در آنجا مذکور است

الزام ابن عباس عمر را بابلغ و احسن وجهی اختصار بر محصل مضمون آن شد و احتیاط

که از صحاح خود نقل کرده اند که عمر با ابن عباس گفت میدانی که چرا منع کردند قوم

شما را از آنکه خلافت متعلق شما باشد بعد از محمد ابن عباس گفت اگر من ندانم امیر

مؤمنان دانسته خواهد بود عمر گفت کراهت داشتند که برای شما نبوت و خلافت

جمع شود پس افتخار را و تکبر کنید بر ... بنابرین قریش اختیار کردند برای خود

خلافت را و افضل قریش ابوبکر را در این باب سلوک طریق صواب نمودند موفق

شدند ابن عباس گفت رخصت میدهی یا امیر مؤمنان در جواب دادن بکلمه حق بر نفس خود

از غضب و آزار ایمن هستم عمر جواب داد که بگوی ای ابن عباس پس رخصت داد علم

الحمد خواهی گفت ای ابن عباس گفت یا امیر مؤمنان آنچه گفتی قریش برای نفس خود

اختیار کردند اگر چنانچه قریش اختیار میکردند برای خود آنچه خدای از برای ایشان اختیار

کرده بود هر آینه حق و صواب آن شان می بود پی رد و حسد و اما آنچه گفتی کراهت
داشتند که جمع شوند برای شما نبوت و خلافت پس تحقیق که این هر دو را جمع کرده
خدای تعالی برای جماعتی عمر گفت از کجا میگوئی ای پسر عباس گفت از محکم کتاب خدای آنجا
که میگوید ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب
والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما پس ماییم سوگند بخدای آل ابراهیم گفت ابن عباس که عمر
گویا این آیت را نشنیده بود الا امروز پس عمر کلمهٔ هیهات هیهات بر زبان
آورده گفت تحقیق که بمن رسیده اند از تو چیزی چند که خوش نمی آید مرا اظهار ساختن
آن که باعث آن شود که منزلت تو نزد من زایل و ضایع گردد ابن عباس گفت که
من گفتم آن چیزها کدام است اگر حق بوده است پس دوست نمیدارم که حق منزلت مرا زایل گرداند
و اگر آنها باطل است پس مثل من کسی میتواند که آثار باطل از نفس خود دور کرده
عمر گفت بمن رسیده است از تو که تو گفته که انحراف کرده اند خلافت را از
اهل شما به یکبری بواسطه حسد و ظلم ابن عباس گفت اما قول تو که گفتی از روی ظلم
صرف خلافت کردند تحقیق که بر جاهل و حکیم ظاهر است که سزاوارترین مردمان
بدین امر بعد از رسول خدای برادر اوست و همچنین نیز میسر باید که حق سبحانه تعالی
که اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین و اما قول تو که

گفتی صرف از روی حسد کردند پس تحقیق که ابلیس حسد برد بر آدم علیه السلام و ما
فرزندان اوییم که محسود گشته ایم ابن عباس گفت که غضبناک گردید عمر غضب گردان
شدید و گفت ای جماعت بنی هاشم دلهای شما از غش و حسد هرگز خالی نیست
و اینها از قلوب شما زایل نمیشود ابن عباس گوید گفتم آهسته باش و چنین مگو
ای عمر وصف مکن دلهای قومی را که دور کرده است خدای تعالی از ایشان
پلیدی گناه را و پاکیزه ساخت پاکیزه ساختنی بحقیقت غش تحقیق که دل رسول خدای
از دلهای بنی هاشم است پس عمر گفت که برخیز از پیش من ای ابن عباس
پس ابن عباس گوید که من گفتم چنین کنم و برخواستم که بروم عمر گفت ای ابن
عباس بجای خود باش سوگند بخدای که من رعایت کننده ام حق ترا
و دوست میدارم آنچه ترا مسرور میگرداند ابن عباس گوید گفتم تحقیق که مرا بر تو و بر هر
مسلمی حقی است پس هر که نگاه دارد آنرا بهره خود رسیده باشد و هر که ضایع
گرداند آن حق را پس از بهره خود درگذشته پس ابن عباس برخواست و رفت
و گوید که همیشه غضب بر روی او مشاهده میکردم تا وقتی که هلاک شد و از این اخبار
و آثار معلوم شد عدم تصدیق ایشان برسالت پیغمبر پس معنی لفظ وصایای آنحضرت
از ایشان و اتباع ایشان کما ستعرفه والتصریح بر کفر ایشان در اخبار اهل البیت

واقع است چه وارد شده بطرق متعدده معتبره که بعد از انعقاد خلافت ابی بکر میانه
مرتضی و او در خلوت بعضی حکایات گذشت و بعد از معاتبه و وضوح
حق بحجتهای علی علیه السلام آورده معلوم شد که مستحق امامت آنحضرت است اراده بیعت
ابی بکر راضی نمیشود ابوبکر ملزم شده گریه کرد و اراده نمود که بعد از مهلکه روز دیگر
خود را از خلافت خود خلع نماید در بین اثنا بر بعضی خوارق عادات از
مرتضی علیه السلام واقع شده که بسبب قوت عزم ابی بکر گشت بر آنچه اراده نموده بود
ابوبکر این مضامین را بعد از انقضای سه روز بعمر نقل کرد آن ملعون تضلیل
او نموده لغت سعی کنید هم ترا از خلیفه رسول خدای بعد که بجز بنی هاشم در تفرقه نشوی
بتحقیق کم زین اول سحر نیست که ما از ایشان دیده ایم و بعضی از این قضیه را
در کتاب اصل ذکر کرده ایم و تفصیلاتش در کتب علمای اهل سنت معتبره
مذکور است جواب از امر دوم گوییم آن مظلومیت بر دو قسم است اول
آنکه حضرت مرتضی ترک نزاع نموده دوم آنکه ترک قتال کرده و از غصب حق
در زودی که جهت ترک قتال مبین شود اما آنکه حضرت نزاع نمود اقرار
صحیح است و کذب آن بر جمیع اهل بصیرت واضح چرا که متواتر و
مشهور است و در کتب صحاح ایشان و مؤلفات اهل تاریخ دیگر مذکور که

بمواله

مرتضی علی با جماعت بنی هاشم و خلصای اصحاب خود چون سلمان و عمار و ابوذر
و دیگران از صحابه که اسامی ایشان در محل خود بتفصیل یافته با قوم مناظره کردند
و در جمعه اول که بر منبر عروج رفته بود امام حسن و امام حسین بر در رد کردند و گفتند
که این مقام جد ماست و ترا اهلیت آن نیست که اینجا صعود نمایی و دیگر صحابه بروی
حجتها گرفتند و او محجوج گشته بر روس اشهاد گفت اقیلونی فلست بخیرکم
واطلبوا امیرا غیری و امر سقیفه بنی ساعده و آنچه جاری شده در میان صحابه
از اختلاف و تنازع و تخلف علی علیه السلام از حضور مجلس ایشان و بیعت
ناکردن امریست واضح و مکشوف و خطبتیست مشهور و معروف و این تنازع
و اختلافات ... گشته تا آنکه معظم اهل تاریخ و سیر گفته اند که
مطلقا بیعت نکرده نه حقیقة و نه ظاهرا و بعضی اصرار ایشان بر مخالفت بعد از
معلوم نمود بمقتضای وصیت آنحضرت و دیگر وجوه که مذکور خواهد شد بعد از اتمام حجت
صبر نموده بعبادت پروردگار خود مشغول گشت و بجمع کتاب الله و امور خاص خود
و شیعیان خود پرداخت و قوم از دولت و الفت از مناظره احتراز نموده شدند
و در این صورت چون عدم تاثیر و حصول غرض مظنون بلکه متیقن بود تصریح بنهی منکر
لازم نبود و اهل سنت گویند رجعت کرد اما بعد از مناظره و معاتبه و از اروده فعم

ومجادله بسیار و جمعی از علماء شیعه گفته اند که علی وجه الاکراه والاضطرار از صوری سابقه
روی نمود اما همچنان تعریض الکفار از انحضرت و اظهار اضطرار برقرار بود و بیت گفت این احقر
و اکراه و آزار ایشان مر نفس را در مطلب دوم خواهد آمد و مخالفت دیگر قبایل عرب
و منازعات و مدافعات ایشان با قوم معروف و مشهور است و شمه از ان
مذکور خواهد شد و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل کرده اند با سناد از عایشه که فاطمه
و عباس بحجت طلب میراث نزد ابو بکر آمدند و حقیقت جواب رسول ایشان نزد او
که بیایند تا انکه عایشه گفت که فاطمه از ابو بکر مهاجرت اختیار کرد و با او سخن نگرد تا وقتی
که از دنیا رحلت نمود و پس علی او را بشب دفن کرد و ابو بکر را اعلام نکرد بآن قضیه
و نیز عایشه گوید درین خبر كَانَ لِعَلِيٍّ وَجْهٌ فِي النَّاسِ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ
انْصَرَفَتْ وُجُوهُ النَّاسِ عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَ رَجُلٌ لِلزُّهْرِيِّ وَهُوَ رَاوِي
هَذَا الْخَبَرِ عَنْ عَائِشَةَ فَلَمْ يُبَايِعْهُ عَلِيٌّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَالَ لَا وَلَا أَحَدٌ
مِنْ بَنِي هَاشِمٍ و در کلام انحضرت در نهج البلاغه تصریحات است باینکه نقض از صبر او بر ان
و بعد از اتمام حجت بعلت ضرورت و اضطرار چنانچه انحضرت در خطبه موسوم بشقشقیه
این مضمون را صریح ساخته انجا که میگوید لقد تقمصها ابن ابي قحافة وانه ليعلم
ان محلي منها محل القطب من الرحى تا انجا که میفرماید وطفقت ارتأي

بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها
الكبير ويشيب فيها الصغير فرايت ان الصبر على هاتي احجى فصبرت و
في العين قذى وفي الحلق شجى و در موضع دیگر میگوید فصبرت على طول المدة
و شدة المحنة و در موضع دیگر از نهج البلاغه میفرماید اللهم اني استعديك
على قريش ومن اعانهم فانهم قد قطعوا رحمي واكفؤا انائي
واجمعوا على منازعتي حقا كنت اولى به من غيري فنظرت فاذا ليس لي
رافد الا ذاب ولا مساعد الا اهل بيتي فظننت بهم عن المنية فاغضيت
على القذى وجرعت ريقي على الشجى وصبرت من كظم الغيظ على
امر من العلقم وآلم للقلب من وخز الشفار و ابن ابي الحديد از علماء اهل
سنت میگوید که بسیاری از محدثان روایت کرده اند که انحضرت بعد از غصب
روز سقیفه اظهار تألم و تظلم نمود و طلب فریاد رس کرد در عقب امور خلافت
که بانحضرت در ان روز رسید تا انکه بصریح مقدس رسول الله اشارت کرد
و این ایت را تلاوت نمود یا ابن ام ان القوم استضعفوني وكادوا
يقتلونني و دیگر میگفت واجعفراه ولا جعفر لي اليوم واحمزتاه ولا حمزة
لي اليوم مضمون جمیع این کلمات مرحمت در انکه حضرت منازعت ابا

خلافت نمود ومدتی که واقعه اختلاف وتنازع نشسته ماه بود وهمچنین در آنچه ترک
قتال بود ودر آن وقت در ترک قتال آنحضرت را چند وجه است اول عدم مساعد
ومعاون سوی اهل بیت آنحضرت خصوصا آنچه در مستعد او وخویش مصرح ساخت [illegible]
بقول خود آن اصل پیدا [illegible] در منع بقول خود فصدمت بهم عن المدینه برانکه
اندک قتال می نمود باعث اهلاک اهل بیت واتباع خود می شد وازین جهت است که در اخبار
آمده که چون ایشان رخصت قتال طلبیدند اذن نداد وگفت [illegible]
الا عشال بلح در طعام ولکن اکثر آنرا برانبات محبت میکنند حضیره ایشان روز جمعه
بمسجد آمده برای کر حجتها گفتند تا آنکه بعد از الزام گفت اقیلونی فلست بخیرکم
وعلی فیکم آنگاه جمعه دیگر عمر خطاب با جمعی مهیای قتال شده بودند آمد وگفت اگر
احدی ازین روز تکلم کند بمثل آنچه سابقا تکلم کرده بر هلاک خود اقدام نموده است اما
در حرب بصره وصفین معاون حضرت بسیار بود ومضمون ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه
مشتمل وارد نیست چنین [illegible] اعذار متقاعد نشدند با ایشان قتال نمود وکرد
معاملی وباجر در عصر [illegible] اشاره فرموده در آنچه بعد از قتل عثمان گفته لولا حضور الحاضر
وقیام الحجة بوجود الناصر لالقیت حبلها علی غاربها ولسقیت آخرها بکأس اولها
وچون این چنین باشد وحال آنکه شبهه در فعل وبغی ایشان جماعه قتل فعل معاویه [illegible] بصره

بنود وبر اکثر

بنود وبر اکثر ظاهر بود که ایشان خطا میکنند بخلاف جماعه صحابه که مقارن انتقال
رسول با مرتضی نزاع کردند که خطای ایشان بر اکثر مخفی بود ولهذا اکثر عساکر آنحضرت
درین حروب از معتقدان خلفای ثلثه بودند وفعل ایشان را موافق حق
می دانستند واز برای ترک قتال وجه صحیح دیگر هست وان آنست که مقاتله
مؤدی می شد بضعف اسلام وبطلان شوکت مسلمانان وانداراس دین وغلبه کفره وتسلط
ایشان بر دیار اسلام چه هر گاه حضرت مقاتله می نمود اهل نفاق واعدا
مقاتله اختیار میکردند هر گاه اهل اسلام شمشیر در یکدیگر نهند ویکدیگر را کشند جماعتی
که ضعیف الایمان باشند نیز در شک وتردد افتند وقبایل عرب بعلت [illegible] از اول
عصبیت وجاهلیت که حتی ایشان است طالب فرصت گشته با نتقام خونهای کفار
وعشایر ایشان که در زمان اسلام موافق امر الهی ریخته شده شمشیر در یکدیگر نهاده اند
وجماعتی از آنان که رسوخی در دین نداشتند بمشاهده این امور از اسلام تبرا نموده
مرتد می شدند واین واسطه نظر بر آنکه شوکت اسلام تضاعف می پذیرد واحوال ایشان
باختلال وپریشانی نمی کشد حضرت مرتضی در اتفاق وخاموشی حال با وشورت میکردند
ودر وجوه ظفر وغزوات ایشان از اهدا [illegible] میکرد وهمراه خموشی [illegible] خلفا
اصحاب خود را ودر جمیع انها الطف الفتنه واعلاء کلمه اسلام منظور بوده آنکه

باعمال ایشان رضی بوده اظهار رضا و تسلیم نموده باشند و تکلف ایشان قابل کشف است اما حسن
و صحه برانکه حضرت معذور بود و تمکن نبود از ازاله منکر در انوقت با وجود
لحوق ضرر منضم باشد اشارات که سبق ذکر یافته قضایایی است که نهایت تحمل
رسالت پناه وردی نعمه چنانکه خواهد آمد و کلام آنحضرت در مواضع متعدده
مخبر ازان آگاه بود که حضرت رسول الله در زمان حیوة خود با بعضی از
اموری که خاطر مبارکش بان راغب و مایل بوده رعایت نکرده از بیم خوف
ارتداد قوم و وقوع ضعف اسلام چنانچه در صحاح ایشان آمده که آنحضرت بعایشه
گفت اگر نه آن می بود که قوم تو قریب العهد اند بشرک هر آینه مر کعبه را هدم
منقض نموده بنا میکردم و دو در آنجا مینهادم یکی شرقی و دیگری غربی و زیاده میکردم
در خانه شش ذرع از حجر زیرا که قریش آنچه در اصل خانه بوده بعضی را کم ساخته
بنا نهاده بودند و ازین جهت است که عبدالله زبیر چون بر مکه مستولی شد خانه را از نو کرده
بنوعی که پیغمبر خواسته بود بنا نهاد و دو در گذاشت که درین زمان خوفی که باعث
توقف پیغمبر بود درین کار رفع شده است و چون حجاج بر مکه استیلا یافت ابن
زبیر را کشت درین باب بعبدالملک نوشت و او امر کرد که بنای ابن زبیر را
خراب کرده موافق سابق بنا نهند و بعد ازان عبدالملک که بطواف آمده بود و

بعضی بصحت

دوم

بعضی بصحت حدیث عایشه او را مطلع گردانیده بودند میگفت اگر قبل
ازین برمن معلوم می شد بخراب کردن بنای ابن الزبیر حکم میکردم و امثال
این بسیار است پس اگر بعد از فوت آنحضرت خوف ضعف اسلام و ارتداد
انام باعث مدارای اعدای دین گردد مستبعد نیست حفظ وصیت پیغمبر
چه در اخبار آمده که آنحضرت مرتضی را بصبر و ترک قتال امر کرده بود بوقوع امور
مکروهه که بعد از وفات او روی نماید چه در روایت آمده که رسول الله علی بن
ابی طالب را در حین وفات خبر داد بانچه او را پیش خواهد آمد و آنحضرت
گفت درین حال بمن چه میفرمایی یا رسول الله گفت بصبر واحتسب الی ان یعود
الناس الیک طوعا فحینئذ تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و در صحاح عامه
آمده که رسول خدای با وی گفت تحقیق که تو بمنزله کعبه که مردمان با وی آیند و او
نزد مردم نمیرود پس اگر این جماعت نزد تو آیند و این امر را بتو تسلیم کنند
قبول کن و اگر نیایند تو پیش ایشان مرو بعد ازین سبب منازعه و قتال نمای
و آنحضرت بهمین معنی اشارت فرموده و در نهج البلاغه آنجا که میگوید لولا
قضیة سبقت من محمد ما ترکت احدا علی الارض کافرا بالله و منافقا
علی رسول الله و جاحدا بولایتی ولکن اشکو بثی و حزنی الی الله و در موضع دیگر

میفرماید وقتی که بعمر خطاب کرده یا ابن الصهاک الحبشیة لولا کتاب من الله
سبق وعهد من رسول الله تقدم لأریتک اینا اضعف ناصرا واقل عددا
انکه آنحضرت باعلام الهی میدانست که از صلب آنجماعت بهم خواهد رسید
قومی که سبب جاری کلمه مستقیمه نموده انحراف وتبدیل در راه حق از ایشان
واقع نشود واین سبب ازدیاد عدد مومنان است که اولیت نوبت مطلب
شارع خواهد گشت ودلیل این تاویل قول حق تعالی است لو تزیلوا لعذبنا
الذین کفروا منهم عذابا الیما چه اهل تفسیر مذکور ساخته اند که مراد
نفی تعذیب است از جهت تداخل مومن بکافر در اصلاب وارحام که اگر مزایل
شوند وهر یک از مومن وکافر منفصل گردند از دیگری هر آینه عذاب میکند
حق سبحانه کافر را معجلا چنانچه در صحاح السته آمده که وقتی پیغمبر از ایذاء کفار
بغایت ملول ومحزون بود ناگاه جبرئیل نازل شد وهمراه او بود ملک جبال
که حق تعالی فرموده بود که اگر پیغمبر خواهد امر فرماید که کوهها بهم آیند وکفار را در میان گرفته
هلاک کنند وچون ملک جبال این مضمون عرض کرد پیغمبر راضی بهلاک ایشان نگردید
وگفت بل ارجو ان یخرج الله من اصلابهم من یعبد الله وحده ولا یشرک به شیئا وهرگاه
بهمین جانب برطرف شد ومعلوم شد بعلوم غیبیه که از اصحاب کهف بعد از فنای [illegible] ملعون واندا

رسل دیگر از ظهور ایشان کسی که ایمان آرد ومعبود حقی را پرستد بوجود آید ازین
وقت قتل واهلاک ایشان بالکلیه مطابق حکمت بالغه الهی است [illegible]
مرضی ومستحسن بطریق آنچه در قصه نوح پیغمبر روی نمود که چون معلوم بوحی الهی شد
انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن وانکه از ایشان تولد مومن صورت نمیدارد چنانکه
تا قیامت مومن بر آن دلالت کرده دعای حضرت نوح پیغمبر که رب لا تذر علی الارض
موافق علم الهی شد واستیصال قوم مرغوب [illegible] وموافق است این بوجه اخص حدیث صحیح که
وغیر آن از صحاح آمده که مخصوص بود به نبی علیه السلام علم دانستن بحال هر محارب ومخالف
او که هر حرب وفتنه که در آن زمان روی نماید اگر رئیس آن فتنه کیست ودر آنجا
که کشته خواهد گشت وکه نخواهد گشت ومآل حال آنچه خواهد انجامید مقرر است
تا ظاهر شده که بالای منبر میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی فسلونی عن
کتاب الله وما من آیة الا وانا اعلم حیث نزلت بحضیض جبل او سهل ارض وسلونی
عن الفتن فما من فتنة الا وقد علمت کبشها ومن یقتل فیها وبشمه اعراب
احوال محاربان وخبر دادن آنحضرت بقتل وهلاک بعضی وموافق آمدن آن
در کتاب اصل مذکور است واولاد آنحضرت از ائمه معصومین بموجب جمیع
علم عمل نموده امرای بنی امیه وبنی عباس نفور بودند وبسبب آن به پروردگار مشغول شدند

انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا

که مدت تحکیم استیلای آن قوم تا وقت معین ایشان معلوم بود جواب از امر آن است
که محافظت و مصاحبت و دلالت ندارد بر رضا با عمال ایشان و رجحان ... بجمعی
بواسطه اطفای فتنه و اعلای لوای اسلام بود و حفظ و حمایت مظلومان از آنکه از جهال تفرقه و تقاطع
و مقاتله و محاربه مهمات ایشان مختل شود و بعضی بجاهلیت اولی عود کرده مرتد شوند
و بسیار است که اصحاب بصیرت بواسطه مصالح با اعدا و خصوم مخالطت و مجالست کنند
و انجمعی دلالت بر آن نمیکند که با عمال و کردار ایشان راضی باشند و اعتقاد بحقیت احکام ایشان داشته باشند
و متوالی ایشان را موافق حق دانند و همچنین هدایت در انقیاد جیوش و تشاور ایشان
و خلفای اصحاب حق خود همراه ساختن عام ایشان بجهت تقویت شوکت اسلام و خفض اعلام کفر بود
اخذ عطیه خود شبهه مندفع است زیرا که آن حق آنحضرت بود و از اینجا لازم نیاید
که ایشان بر حق باشند سؤال اگر گویی این معنی صحیح است که افعال ایشان
و دیگر ... و مثل آن اما این مال و فیئی جایز التصرف نیست که مستفید و حلال آن بر حق باشد
و هرگاه با اعتقاد شما آنجماعه غاصب و ظالم بودند پس غنیمت ایشان چگونه حلال گردد
جواب آن است که تصرف غاصب در اینها است هرگاه از قهر و غلبه شود و حال معتقد آنکه
اهل حق آن تصرف را بواسطه تقیه و خوف از منع و انکار ساکت باید بود اما بعضی
در شریعه بمنزله تصرف محق است در باب اخذ اموال غنیمت و نکاح سبی ایشان

و اگرچه غاصب در فعل خود عاصی و معاقب است و این مسئله مخصوص بجمعی مخصوص است
از اهل بیت در باب نکاح و تصرف در غنایم در ایام دولت اهل باطل و از آنجا
ظاهر شد نیز جواب تزویج کردن حضرت امیر دختر را با آنکه وجهی دیگر
هم با آن منضم است و آن چنان است که مقصود این تزویج ... الا جمعی ... محمد حنفیه
و در رد این سخن گوییم که ثبوت نپیوسته که آنحضرت او را عقد فرمود بصداق و مهر
نه آنکه دخول با و بمجرد سبی ... و این معنی در کتب علما نیز منقولست چنانکه بلاذری
در کتاب انساب الاشراف نقل میکند از هشام بن عروه ... که او گفت حنفیه زنی
اسیر بر ... بنی حنیفه رفته بودند در ایام خلافت ابی بکر بطریق سبی خوله بنت جعفر را که قوم
بمدینه آوردند و بعضی علی فروختند و بعد از آنکه خبر بقوم او رسید نزد علی آمدند
و او را شناختند حقیقت حال او را معروض داشتند پس آنحضرت او را آزاد کرد
و بمهر معین تزویج فرمود پس از و محمد متولد شد و حضرت او را ابوالقاسم کنیت نهاد
و در کتب ایشان نیز وارد شده بطریقی دیگر که رسول خدای علی را ... فرستاد
و در آنجا خوله بدست حضرت افتاد و بعد از قسمت در سهم آنجناب را فتح
و رسول خدای با او گفت اگر از تو ترا پسری متولد شود او را نام من کن و کنیت من را موافق
کنیت من و بنا بر این روایت سؤال از اصل مندفع است و اما حکایت تزویج

ام کلثوم بعمر ورسیدن باب نزد اصحاب بصیرت فلان اخبار روشن است که این
امر از روی اکراه و اجبار روی نموده نشأش آن که چون طغیان طاغی مسلط گشت بتحصیل ظلم
بسیار بر اهل بیت کرد خواه بطریق مباشرت و خواه بتسبب از غصب حق خلافت
و اعانت ابابکر و امانت صحابه که کبار در تغییر شرع رسول الله و منع فدک از فاطمه
و غیر آن از کارهای که مخفی نیست بعد از آن که خلق مطمئن شدند و مهمات او استقامت گرفت
اراده کرد که بر جمیع خلایق کار را ملتبس و مشتبه سازد و بمردم باز نماید که در این امور صلاح خود
که باعث انکار و عدم رضای مرتضی علی و اهل بیت او نشده بر روی نمی آورده بار نیز
اراده نکاح ام کلثوم نمود که چون این واقع شود دلیل قوی گردد از برای ائمه ضلال خیال کنند
که امور ایشان از روی واقع شده بر نهج صدق و صواب بوده و علی ابن ابی طالب را از آنها
کراهتی و انکاری نبوده و الا چون بنکاح مذکور راضی میشد و چون این حیله بخاطر آن محیل طاغی رسید در این
باب الحاح و مبالغه تمام نمود و چون بان مقصود حاصل نشد در مقام تهدید و توعید شد
و بجایی رسید که اغراض جناب مرتضی از صبر که بر اعمال ایشان می نمود منقوض گشته
آنچه برو خایف بود از قتال و استیصال و ذهاب دین و ملت و خفض اسلام
و رفع لوای کفر متحقق گردد بنابراین حکم ضرورت امر ام کلثوم را بعباس گذاشت
و عباس متولی عقد گردید در حالیکه از زمان از عادت عرب این بوده که از تزویج

دختر خواهر خود

دختر خواهر خود نفس خویش احتیاج را می نمایند پس اگرچه امیرالمؤمنین ابن عم او کار را داده
چرا خود متعلق عقد نشد موافق عادتی که در آن زمان بود و خواهر ام کلثوم زینب را بعبدالله بن جعفر
بنفس نفیس عقد کرد و عباس در مجلس حاضر بود و او را وکیل نساخت و حضرت رسول خدای
فاطمه را خود عقد نمود و وکیل در میان نبود و مؤید این معنی است حدیثی که باسانید متعدده
نقل کرده ایم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در کتاب بسیار از تزویج
کردن ام کلثوم بعمر پرسیدند جواب داد ذلک فرج غصبنا علیه و محقق این مصنف
خبر مشهور که مشایخ ما باسناد نقل کرده اند که عمر در باب ام کلثوم عباس
بن عبدالمطلب را نزد علی ابن ابی طالب فرستاد و او از قبول تزویج ام کلثوم ابا کرد
و چون خبر بعمر رسید در این باب تهدید و وعید داد و گفت ای عباس بحسن
بدان که من بر قتل او قادرم و جمیع عباس مضمون تعرض مرتضی را بسیار منع
مصر بود و جمیع عمر مضمون را از عباس استماع نمود گفت در جمعه حاضر شود و رد
منبر نشسته و مشابه گردد که چه مسکند رد تا بدانی که من بر کشتن او قادرم حضر روز جمعه
عباس حاضر شد عمر بعد از ادای خطبه روی بمردم کرد و گفت ای مردمان اینجا مردی است
از اصحاب که او محصن است زنا کرده و در این قضیه غیر عمر کسی مطلع نیست
و در این باب جمیع ساکت شدند پس مردمان از همه جانب گفتند هر کاه

امیرمؤمنان برای قضیه خود مطلع است چه حاجت اطلاع و شهادت دیگریست علم خود را
جاری می باید ساخت پس عمر از منبر فرود آمد و عباس را گفت برو و بجهه دیگر حسنین با علی
بگو سوگند بخدای که اگر این کار نکنند فرزانچه گفته ام عمل کنم عباس چون این مضمون را بعرض رسانیده گرد
آنحضرت گفت از و امتثال این کار هیچ وجه نیست و هیچ نظر او در کار نه ولیکن من نمی گذارم که اورا
بهیچ وجه قبول نمیکنیم الکلام عباس چون دید که کار بجاها میکشد و انواع فساد در میدهد
حضرت را قسم داد که مخالفت قول و فعل عباس نماید و این کار را با و گذارد
بعد از آن عباس بنا بر اضطرار ام کلثوم را بعمر عقد کرد و بود آن او نزد او الا حاضر نبود
بود الا آسیه بود نزد فرعون و در صحاح عامه روایات دیگر یافت می شود اگرچه نکاح
مذکور بر وجه اضطرار واقع شده ذکر آن در کتاب اصل کرده ایم و اما آنچه بعضی
از جهال ایشان گفته اند که اگر حال بر این منوال می بود چون آنجناب با شجاعتی که داشت
قبول این معنی نماید وبطریق تسلیم ام کلثوم راضی شود و بر تقدیر حسب الضروره دختر بیهود
و نصاری توان داد جواب آنست که حضرت سید مرتضی علم الهدی دعوی اجماع نموده که
نکاح یهودی و نصرانی بر مسلمه حال جایز نیست اما اجماع واقع شده که کسی را که ظاهر اظهار
اسلام کند اما امور نتیجه از و واقع شده بلکه از شرع امری محقق گشته بعنوان در این صورت
رضا زوجیا را نکاح او حاکم نیست چنانچه اکراه و اجبار روی دهد چون صرف قبول بعضی بر اکراه تسلیم امرا

دنا زوجنا

وف و وقتل و عدم اجابت او بعض کراه بالفور و رد نتوان و خبر مردود او چون در باب المهر
تزویج دختر در این مقام که آنجناب بدان راضی نبود در حالی که بفعل امیرالمؤمنین در باب احکام شرعیه او و تزویج
و دلیل آنست با وجود تحقیق عصمت آنحضرت امکان اعتراض بر فعل او نیست و اما دخول او
در شوری شنید بچند وجه است اول آنکه بیان سبب گریه به ارتجالات
وجه دوم اثبات فساد اجماع بر وجه است چه اعتقاد او در دم در قضیه شوری آنکه
از راه صدق و صواب واقع شده و چون آنحضرت از مداخله اهل شوری امتناع می کرد
میگردند بر این معنی نزد او باطل و فاسد است و از آنجا فتنه و آشوب بساد می شد
چون مجلس مذکور منعقد گردید اظهار حجت های خود میبرد تا بر قوم حجت تمام کند و قضایای سیر را
بیان ایشان دهد و هیچ مخالفت کنند در ترک حق خلاف معتقدی سیم آنکه بعضی
از علما گفته اند ممکن بود که حضرت تجویز کرده باشد احتمال آنکه حق را در یابد و گذارند و نصایح او را
قبول کنند چون این معنی تجویز بود مداخله لازم می بود چه توسل بحق بقدر الامکان لازم است چهارم
وجهی که سابقا مذکور گشت از آنکه حضرت اراده نموده بود چه مناقضه بفعل عمر با ادعای
جواب کرده ظاهر سازد چه آن ظالم حیله بخیله خود را نسبت بروایت از رسول داده بود
و گفته که من از رسول شنیدم که میگفت ان النبوة والامامة لا تجتمعان فی بیت
از امور چهارم آنکه حضرت در اوایل مقدر نشده بنفوس مذکوره چون پدر زنی او را

و غیر آن نمود چنانچه اهل تاریخ و سیر و اصحاب حدیث خبر بآن تصریح کرده اند و سابقا ذکر آن
از روایات صحیح ایشان گذشت و بعد از آنکه این معنی مرّة بعد مرّة بعد اخری مذکور شد
و معهذا مفاد حضرت ایشان اعراض نمود بتغافل کم و جمع از ایشان استنکار گرفت و اقرار
داده گشت ممکن بود که دیگر استناد بنصوص فرد کی اتهاد در محافل و مجامع موجب تشنیع و فساد گردیدی
و لهذا از ابتدا امام بیعت نمود که امکان فساد کمتر بود و تمسک آنحضرت بنصوص منصوص نیز
واقع می شد و در ایام خلافت عمر کم و بعد از ان در زمان عثمان حضرتش که در اواخر دعوت آن
حضرت بیش بودند و جانب عثمان بسبب اجوایت او ضعیف گشت اشارت آنحضرت
بنظر بی کنایه و صریح بآن نصوص و اظهار تظلم و توجه بیشتر آمده شد و چون امر خلافت مسلم
شد در خطبه شقشقیه و محاورات صریح نمود که از آنحضرت نسبت ظلم و غصب بغیر رضا
بمتعدیان واقع میشود و اما احتجاج جستن بر معاویه بآنکه مردم بیعت او کرده بودند آن
بحثی بود و الزامی بر سکات خصم بمعتقد خود و اما قول عباس در حیات عمر که
منکشف علی را دست بیار تا بر تو بیعت کنم از آنجا نفی نصوص معلوم نمیشود بلکه علی
تقویت و تاکید امر است اما قول آن که مقصود او از آن بود که ظاهر بسیار مردم
که از مخالفت نص کرده در باب امامت وصیتی نشده دان بکر و در
که بان تصحیح حیله بیعت خود قصد کرده بودند و اظهار آنکه ایشان فی الواقع

وصایای پیغمبر اهتمام می نمودند اگر این وصیت واقع می بود **مطلب دوم** در ذکر مطاعن و فضایح
خلفای ثلثه که از عهد مجتمع شد و دلالت کند بر آنکه مستحق خلافت نبودند و اگر انها سابقه ای هم ذکر
بعض دیگر از ایشان چون انتظام یابد بعضی شواهد کتاب **ذکر مطاعن ابوبکر**
اول بعضی از ابوبکر واقع شد که درین باب بعضی اشارات رفته و اساس بر
آن بود که بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کردن و خود بخلافت مطالبه کرد
و کرسی آنکه این معنی را اقتضای ما رسول او ایشان خلاف کرده بلکه بمقتضای اوامر و احکام الهی
بنا بر امر خلافت متعلق بر غیر آن بود و مردم در اطاعت و امتثال فرمان ایشان
اشاره است که منقسم بچند قسم بودند بعضی از ایشان منافق شده بسبب حبی که مذکور شد
راضی بوده معاونت نمودند و متعلق بمال دنیا گشته
و بعضی درین باب متحیر و متردد بوده اند و بعضی مستضعف گشته ظهور راه حق قاطع قطع اعذار
ایشان می نماید و قومی بودند مذبذب و مختلط بودند بظاهر با ایشان بیعت کرده در عقیده حکم
ایشان بسر بردند و باطنا با اصحاب حق موافق فی الجمله می ورزیدند و سابق اند
و در تقلید و مال رطایفه بسیار بودند بعضی راهی و ضلالت ایشان و معتقد حق و اهل آن
عدم قبیله و عشیره امتناع از بیعت کردند با ایشان بیعت نمودند و بطریق اکراه
و معدودی چند قومی با وجود استبصار و معرفت حق داخل در بیعت ایشان نشدند

بالیشان در مدینه مدید علی مرتضی بوده‌اند گردد بواسطه اظهار تعجیل و سبب خود لکن قدر ایشان ارزانی
اهل تغلب از بنی لخود شان بیعت نشد چون علی علیه السلام و جماعه عمر با سلمان و عمار یا ابوذر و مقداد و جمعی
و غیر ایشان از وجوه مهاجرین و انصار و مثل رئیس قبیله خزرج سعد بن عباده که از جمله انصار ارادت
جمعی از انصار آن بود که بر وی بیعت کنند ظاهراً تا دفع تغلب طالبان این دیگر کسی شود و منازعه
کثیره طویله که بیوم السقیفه و غیر آن روی داده مشهور است مستغنی از بیان و قضیه سقیفه قبل
از دفن حضرت رسالت روی نموده چنانچه در خانه الخبار مسطور است بود و امیر المؤمنین و بنی هاشم
مشغول امداد جهاز آنحضرت بوده‌اند و عباس عم رسول الله بمحضرت امیر گفت دست بده
تا بر تو بیعت کنم که مردم گویند عم رسول خدا بر پسر عم بیعت کرده پس دو کس بر تو خلاف نکنند
علیه السلام فرمود او المطلع فیها یا عم طامع غیر بعضی آیا طمع خواهد کرد در خلافت طمع کننده
عرض مؤلف از نقل این آن کاره بود که قبل از دفن حضرت رسول خدا بعضی ... و عهد وعده
آن پرداز عباس گفت اگر دانی که حال معلوم گردد در این اثنا خبر مخالفت مهاجرین و انصار
و اجتماع ایشان در سقیفه بنی ساعده آوردند و آنکه از انصار سعد بن عباده را جهت خلافت
و سعی نشسته بودند و آنکه عمر و ابو عبیده و جماعتی معاونت معظم برای ابی بکر سعی کردند
تا آنکه عمر شمشیر زبیر را که برهنه کرده بود شکسته و در سینه مقداد دست زده و بانی سوء نهاده
و انواع آزار مهاجرین و انصار رسید که شرح آن در محل خود مفصل است از آنجا
معلوم

معلوم شد که اکثر صحابه به طریق اکراه بیعت کرده‌اند و وجوه مهاجرین و انصار بعضی که ... کافه
بیعت نکرده‌اند و اگر بالآخره کرده باشند آن نیز باکراه است باتفاق موافق و مخالف و
معلوم است که بیعت باکراه معتبر نیست مع هذا که اهالی بلاد متباعده و قطار ربه
باین معنی خبر ایشان نشده اند الا که رضا و عدم رضای ایشان در آن اوان آنها
الآن مجهول است و طرفه در این است با وجود این حالت انکار جلباب حیا از روی برداشته اند
و دعوی اجماع بر خلافت ابی بکر می‌کنند و اما سعد بن عباده و قبیله خزرج
مطلقا بیعت نکردند و همچنین قبیله بنی حنیفه در زکوة با ابی بکر نزاع کردند و ابو بکر
در موضع حجت ایشان در آخر معین است در حالتی رفتند که سعد بن عباده
اصلا ایشان بیعت نکرده بود و ایشان را اکراه و ادعا در ... بواسطه خوف
قبیله او یا بی کرفتن بر سعد ایشان را الکفت تحجت ... تحقیق
که سعد قسم خورده است که تا با ما بیعت نکنند و ... ازو
بر سکه و کشته شدن او موقوف است بر کشتن قوم او و کشتن قوم او
نیست الا بعد از قتل قبیله اوس و خزرج با تمام و ... باطل
تمام کنند لیکن ... بر تکلیف بیعت او نکنند
ایشان در این حالت قبول نصیحت کرده متعرض سعد نشدند بعد از آن سعد

از اعراض بزرگ مدینه کرده متوجه دیار شام شد و از انجا خالد بن الولید را با مردی فرستاد و هردو در
میان درختان پنهان شده سعد براه قریه می‌رفت چون تیر بروز ده او را بکشتند و این فعل را
بجنیان نسبت داده مشهور ساختند که جنیان او را کشته‌اند و این بیت در مدینه
از ایشان مسموع شده نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده و رمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده
و ظاهر است که اگر این امر بطریق حق می‌بود علی از ان امتناع نمی‌نمود تا بیعت شش ماه
بنا بر انچه خود قایلند چون علی انکار نمی‌نمود لیس است که بمقتضای احادیث صحیحه که
و گمراهی صریح بوده اند و انچه دلالت کند بر انچه یاد کردیم انست که در صحاح ایشان
بطریق شعبی منقول شده که ابو بکر فرستاد عمر و خالد بن ولید را با جماعه کثیر که ببرند علی و زبیر را
طلب نمودند و بیارند نزد من پس ایشان آمدند و خالد بر در خانه با انجماعه ایستاد
و عمر داخل خانه شد و شمشیر زبیر بر نهاده بود و در ان خانه مجموع بنی هاشم بودند و مقداد
و غیر او از اصحاب عمر زبیر را گفت این چه شمشیر است گفت مهیا ساخته‌ام این شمشیر را
از برای بیعت کردن با علی پس عمر ان شمشیر را گرفته بر سنگی که در ان خانه بود زد و شکست
پس دست زبیر را گرفته برد و او را بیرون برد و بخالد سپرد بعد از ان نزد علی آمد و گفت
برخیز و بیعت کن علی از بیعت ابا کرده بالاخره با تفاق انجماعه و معاونت ایشان علی را نیز با کراه
بیرون برد و همچنین انجماعه که در ان خانه بودند همراه ساخته بطریق عنف نزد ابو بکر بردند پس ازدحام

بروند و جمیع مردمان جمع شده شوارع مدینه پر از خلایق گشت و چون فاطمه ان دید بدر حجره
مطهره آمد ندا کرد که ای ابا بکر چه بسیار تعجیل کردید در امدن بر سر خانه اهل بیت رسول خدا
و زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان جمع شده و ولوله و فغان ایشان در مدینه افتاد
و فاطمه علیه فرمود والله لا اکلم عمر حتی القی الله پس علی و زبیر بیعت کرد
و آن حدت و تندی بسکونت و اطمینان کشید ابو بکر نزد فاطمه امد و از
و از برای عمر شفاعت کرده عذر خواست و التماس نمود که از عمر راضی شود پس فاطمه از و راضی شد
تا انجا است لفظ حدیث و باید دانست که انچه در اول حدیث از حال قبیحه انجماعه منقول شده
بیان واقع است و جمیع محدثان از طرق عامه و خاصه نقل ان با اسناد بسیار نموده‌اند که تصریح
ان بطول می‌کشید کرده‌اند از ان قسم تفاصیل که صادر نمی‌شود الا از کسی که بهره
از وقوع بیعت علی و زبیر ان امر بسبب مختلف فیه و در بسیاری از اخبار است مثل روایه زهری
در صحیح بخاری و غیر ان که انحضرت بیعت نکرد و قوم بسکوت و عدم نزاع از ایشان امر
شدند و بعضی از علما گفته‌اند که علی بطریق الاکراه و الاجبار بیعت کردند و علی التقدیر مقصود
که بیعت حقیقی است واقع نیست و اما انچه ذکر کرده که فاطمه شفاعت ابی بکر از عمر راضی شد
کذب صریح و افترا محض است زیرا که فاطمه معصومه است و مخالف سنت رسول خود نکرده و الفاظ
در صحیح مسلم دینوری آمده که ابو بکر بعمر گفت قم بنا الی فاطمة فانا قد اغضبناها و خبر

تا در خانهٔ فاطمه رویم و عذر خواهیم که بتحقیق او را از غضب آوردیم پس باتفاق بر در خانه رفتند
فاطمه آمده در دخول اذن نشد پس بحضرت مرتضی علی رجوع کردند و بوسیلهٔ او ماذون شدند
و چون بحجره در آمدند حضرت فاطمه روی بدیوار کرد آنگاه ایشان از النبی حدیث فاطمة بضعة منی
من آذاها فقد آذانی مطالبه کرد یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که او را بیازارد مرا آزرده بتحقیق
که مرا ایذا کرده ایشان هر دو بصحت آن اعتراف کرده اقرار کردند که از رسول خدا شنیده‌ایم
پس فاطمه گفت گواه میگیرم خدا را که شما مرا ایذا کرده‌اید و نزد رسول الله از شما شکایت خواهم کرد
و مثل این مضمون بسیار روایت شده و در صحیح بخاری آمده چنانچه گذشت که ایشان ایذا فاطمه
کردند و آنحضرت علی وصیت کرد که او را در شب دفن کنند که ابوبکر و عمر بر او نماز نکنند و انقیاد در غضب فاطمه
از ایشان و ایذاء ایشان آنحضرت نیز از غیبت در نصوص کثیره ثابت شده و آنکه تا آخر حیات از ایشان
راضی نشده غیر معلوم است بنا بر حکم اصل استصحاب ایذا و غضب لازم است و ابن ابی الحدید از علمای ایشان
و غیر او تصریح کرده‌اند که فاطمه از ایشان خشنود نشده از دنیا رحلت فرمود و عبارت ابن ابی الحدید
این است والصحیح انها ماتت وهی واجدة علی ابی بکر وعمر وانها اوصت ان لا یصلیا علیها وذلک عند اصحابنا من الامور
المغفورة لهما و هرگاه بمقتضای این قضیه لازم آید که ایشان ایذاء رسول خدا کرده‌اند
چنانچه در دیگر احادیث نیز خواهد آمد پس بتحقیق کافر باشند و حال آنکه خدای تعالی در محکم کتاب
میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة پس ایشان

ملعون‌اند

لعنت کردن و آن نیز از جهت بموافقت حکم الهی فرض و لازم و واجب و متحتم شد و از جمله
مفاسد ایام خلافت ابوبکر قتل مالک بن نویره است و جمعی کثیر از قوم او و سبی و ایذاء اهل ایشان
و مباح گردانیدن خون و مال ایشان با آنکه اجماع همه مسلمان بودند و از ایشان امری موجب
قتل و اباحت دماء و اموال باشد واقع نشده بود و از این جهت جماعتی بر ابوبکر در این باب انکار کردند
تا آنکه عمر مبالغه بسیار در باب قصاص کردن خالد نمود و ابوبکر نشنید و همچنین عمر تعریض
خود را از غنیمت ایشان تصرف نکرد و عوض نمود و در وقت خلافت سهم خود و بقیه الخمس
نزد مسلمانان مانده بود که بوارثان مالک پس داد و در زمان خلافت خالد مالک را بقتل آورد
بزوجهٔ او دخول کرد و در باب او حد جاری کردند چند عمر مبالغه کرد ابوبکر مداهنه نمود و ترک قصاص
و حد خالد را بعذر غیر موجه گذرانید و ایضا از جمله مفاسد این بیعت آزار فاطمه و علی و حسنین بود
و کشف بیت فاطمه و متعرض شدن باعمال قبیحه که اصدار آن از اهل ایمان ممکن نیست و ابوبکر
در باب ندامت از آن گفته است لیتنی لم اکشف بیت فاطمة ولو اغلق علی الحرب
و ایضا از جمله دلایل بطلان این بیعت و بنای آن بر هوای نفس قول عمر است در باب
بر روی کس استشهاد گفته واحدی از مخالفان در سال نزاع ندارند که کانت بیعة ابی بکر
فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابی بکر از روی بی
اندیشگی و فکری واقع شد و خطائی بود که روی نمود خدای تعالی از شر آن بعد نگاه داشت

پس هر کس مثل این بیعت عود کند او را بکشید و اهل قبله را در این کلام تأویلات بعیده
نقل محمل آن نیست و الجواب آنست گوییم مراد آنست که خدای نگاه دارد از شر آن فتنه
که نزد این بیعت ظهور رسید پس هر که مثل این مخالفت عود کند او را بقتل آرید و
بر عارف آگاه فساد این بیعت دلیل بعضی خفیست و ایضا بر فساد این بیعت دلالت دارد قول
ابی بکر که گفته وددت انی کنت سألت رسول الله عن هذا الامر لمن هو وکنا لا ننازعه اهله
و بسند در صحاح ایشان وارد است از زید بن قنیفه که گفت از ابو بکر شنیدم
که گفت بر هیچ چیز القدرت پشیمانی نخوردم که برای این چند او سه چیز را فعل شدم و از سه چیز شنیدم
و سه کار کرده ام که کاشکی نمیکردم و سه کار نکردم که کاشکی میکردم و چهار سوال از تفاصیل
این امور کردند گفت اما آن سه چیز که نپرسیدم یکی آنکه از رسول الله نپرسیدم که امر خلافت
بعد از او تعلق بچه کس دارد دوم از ذبایح اهل کتاب و حلال و حرام بودن آن
سوال نکردم سیوم از میراث جده از آنحضرت نپرسیدم و اما آن سه چیز که
کرده ام و کاشکی نمیکردم یکی کشف بیت فاطمه بنت رسول الله دوم تخلف
کردن از جیش اسامه با وجود آن همه مبالغه که رسول خدا در وقت ارتحال نمود سیوم
سیم واگذاشتن من اشعث بن قیس کندی را و نکشتن او اما آن سه چیز که نکردم
و کاش میکردم یکی ترک قصاص خالد بجهت مالک بن نویره دوم نکشتن عیینه

بن حصین

بن حصین فزاری سیم نکشتن طلحه بن خویلد اسدی و بر اهل بصیرت روشن است که این امور
دلیلند بر عدم استحقاق او خلافت را و ایضا از آن امور که دلالت میکنند بر فساد این بیعت
و عدم رضای رسول خدا با آن روایتیست که ایشان در صحاح خود نقل کرده اند و بر صحت آن
اتفاق نموده اند و آن خبر آنست که بعضی صحابه رسول خدا را گفتند که ابو بکر را بر ما والی
آنحضرت نمود اگر او را والی خود سازید خواهید یافت او را ضعیف در بدن خود
و قوی در کار خدا و اگر عمر را والی گردانید خواهید یافت او را قوی در بدن خود و قوی در کار خدا
و اگر علی را والی خود سازید و حال آنکه نمی بینم که شما این کار بکنید خواهید یافت او را هادی و مهدی
کننده براه راست هادیست هدایت شده شما را بر آن دارد که سالک جاده راست شوید
و از صراط المستقیم انحراف نورزید و مفهوم از این حدیث نزد اهل بصیرت واضح است
و مقصود از این حدیث نزد کسیکه آنچه سابقا مذکور شد از حدیث ابن مسعود که هر بار
میگفت رسول را که ابو بکر را خلیفه ساز یا عمر را آنحضرت متغیر میشد و غضب او
در مرتبه آخر که گفت علی را خلیفه ساز آنحضرت تبسم نمود که اگر صحابه اطاعت او بکنند
البته داخل بهشت میشوند و عجیب تر از این اخبار اینست که خطیب خوارزمی و غیر او
ها بسند نقل کرده اند که پیغمبر در بیماری خود فرمود که ادعوا الی حبیبی پیغمبر از برای من بخوانید
حبیب و دوست مرا عایشه کس فرستاد و ابو بکر را طلبید چون او بدید آنحضرت سر را

از قطیفه که بر روی کشیده بود سر بر آورد و چون ابو بکر را دید با سر خود بجانب او اشاره نمود
که حبیب مرا بخوانید پس عایشه گفت رسول خدا فرمود بخوانید علی ابن ابی طالب را سوگند بخدا که غیر او را نمی‌خواهد
و چون حضرت علی علیه السلام از خواندن حاضر شد پیغمبر علیه السلام قطیفه را برداشت و او را در آنجا داخل کرد
و همچنان با پیغمبر بود تا از دنیا رحلت نمود و از امیر المؤمنین منقولست که حضرت رسول الله
در وقت ارتحال هزار باب از علم بمن آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح گشت و نظیر
این احادیث بسیار است در تبیین تبلیغ و مفهوم بدیع حدیث رایت که در روز فتح
خیبر واقع است دال در بطلان در کتب موافق و مخالف متواترست که رسول خدا
رایت بابو بکر داد و بقلعه خیبر فرستاد منهزم برگشت روز دیگر بعمر داد او نیز منهزما
عود کرد پس آنحضرت فرمود لأعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح الله علی یدیه
و از جمله مطاعن اوست آنچه در کتب موافق و مخالف مسطورست و بین الانام معروف
و مشهور که چون بر ابو بکر حجتها مؤکد گردید و الزام یافت بعدم صلاحیت استحقاق خلافت او بظهور رسید
بر روی منبر رفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی فسخ عقد بیعت من کنید که من
بهتر از شما نیستم و علی در میان شماست و از اینجا معلوم شد که صلاحیت امامت و خلافت او
نه از روی حقیقت واقع شده و مبنی بر اصل نبوده و شاعر درین باب میگوید حملوها
یوم السقیفة اوزارا تخف الجبال و هی ثقال ثم جاؤا من بعدها یستقیلون هیهات

عثره لا تقال و از جمله مطاعن قول اوست که معروفست ان لی شیطانا یعترینی
فان استقمت فاتبعونی و ان اخطات فجنبونی یعنی بتحقیق که مرا شیطانیست که عارض
و وارد من میشود اگر براه راست مستقیم باشم متابعت من کنید و اگر خطا کردم اجتناب کنید و هر که خود
قابل باشد بتجویز خطا پس ممکن است که بر نهج مستقیم نباشد و درین صورت اطاعت او شرعا و عقلا
نیست پس لازم اطاعت کسیست که این احتمال از جانب او منفی باشد و عارف کامل
مولا که چه نسبت قایل این کلمات را بکسی که در رؤس اشهاد در جمیع اوقات بر ملا
هر کس گفته سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عما دون العرش سلونی عن طرق السماء
فانی اعرف بها من طرق الارض و لو کشفت لی الوسادة لحکمت بین اهل
التوریة بتوریتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین
اهل القرآن بقرآنهم والله ما نزلت من آیة فی بر او بحر او سهل او جبل
او سماء او ارض او لیل او نهار الا انا اعلم فیمن نزلت و فی ای شیء نزلت
و رسول الله در حق او گفته انا مدینة العلم و علی بابها و باو آموخته هزار باب از علم
که از هر باب دیگری مفتوح گشته متعین بنا کلمه سلونی به از اقیلونی
چو اردوان روی خواجه ازره انصاف و عن مطاعنه و فضایحه التی هی الطامة
الکبری و الفضیحة العظمی و تحقیق صاحب اوردین باب بعض عمر خطاب

ومعاون اوست ظلم حضرت فاطمه و ایذای او و زوج او و سبطین است بلکه ایذای
رسول الله که مستلزم غضب الهی و سخط پادشاهی است در حوالی [?] ان اخبار
قریه فدک است از ان حضرت و بثبوت پیوسته که تصرف فاطمه بود در حین
غصب بمقتضای همه شریعه و وکلای او حاصل را از کار او بیرون نمودند و
همچنین اخراج حضرت فاطمه عا از ترکات پدر خود و از ضیاع و بساتین و غیرها که
همه را از او گرفتند بر غصب و ادعای آنکه تعلق باهل اسلام دارد و بنا بر حدیثی که ابوبکر نقل نموده
و بدلایل مذکوره کذب آن واضح و آنچنان است که از رسول الله نقل میکنند که فرموده نحن
معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه یعنی ما جماعت پیغمبران میراث نمی دهیم
و مال ما بوارث تعلق ندارد آنچه ما میگذاریم صدقه است و درین مقام از بیان جواب ما چاره نیست
شرح قصه فدک و احوالی که درین باب از ایشان صادر شده و یکی از حدیث مذکور
اما اول چون آن دو لعین در باب اخراج فدک از تصرف فاطمه عا جد نمودند و گفتند
درین باب مجادله نمود و از و طلب بینه کردند و این حکم مخالف اجماع و سنت بود زیرا که
از دو وجه یکی آنکه بینه متوجه خارج است و یمین بر صاحب ید و باتفاق فاطمه صاحب ید بود
چنانکه مذکور شد و دیگر آنکه فاطمه معصومه است بمقتضای آیت تطهیر و دروغ بر او جایز نیست
و بهر تقدیر چون طلب بینه کردند امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین و ام ایمن

بر طبق دعوی فاطمه عا

بر طبق دعوی فاطمه گواهی دادند و ان بحجت گواهی علی و سبطین را رد کرده گفتند که
در اینجا ایشان را جر منفعت است و شهادت قنبر قبول نکرد که بنده است و ام ایمن
یک زن است بشهادت او همه مذکوره ثبوت نمیرسد و بر عارف خبیر واضح است که در اینجا
رد بر رسول خدا کرده اند بلکه بر حق زیرا که در کتاب مجید خدای گواهی بطهارت علی و فاطمه
و سبطین داده و ایشان را از پلیدی گناه و معصیت پاکیزه ساخته پس عدم اعتقاد
داشتن بمضمون کذب ایشان روایت که کلام خدا را رد کرده باشند و نیز رسول
خدای باتفاق اهل حدیث در حق علی فرموده علی مع الحق و الحق مع علی و نیز گواهی
مملوک در شرع مقبول است و جواب ایشان در باب همه این نوع ظلم صریح کرده حضرت
فاطمه گفت بحکم ارث فدک و سایر متروکات رسول خدای بما میرسد و دفع این دعوی بحدیثی
که مذکور گشت نمودند پس فاطمه عا در غضب شده سوگند خورد که با ابوبکر و عمر سخن نکند
تا برسول خدای ملاقات کرده شکایت بان حضرت نماید و در حین حضور وفات وصیت کرد که علی
او را بشب دفن کند تا ابوبکر و عمر برو نماز نکنند و جمیع این مقدمات ازان قسم است که احدی از اصحاب
تاریخ و سیر و رواة حدیث و جز درین خلاف ندارند و چنین این ظلم بغایت واضح
و ظاهر بود عمر عبد العزیز در ایام خلافت خود فدک را با امام محمد باقر رد کرد و بعد از او
باز تغییرات شد و باقی خلفا بطریقه سابق عمل نمودند و چون خلافت بمامون رسید از خراسان

بوالی مدینه نوشت که فدک را بفرزندان حضرت فاطمه رد کنند هرگاه این مقدمه بثبوت رسید
که ایشان ایذاء فاطمه و سبطین و علی ابن ابی طالب در این باب کردند کو سیم محدثان از
موافق و مخالف برین اتفاق دارند که رسول صلعم فرموده فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی
ومن آذانی فقد آذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که او را ایذا کند مرا ایذا کرده باشد
و هر که مرا ایذا کرده بتحقیق که ایزد تعالی را ایذا کرده و محسن بسیع محدثین روایت کرده اند که
رسول بفاطمه خطاب کرده گفت ان الله یغضب لغضبک یا فاطمة ویرضی لرضاک یعنی بتحقیق که خدای
غضب میکند بغضب تو ای فاطمه و راضی میشود برضای تو و در صحیح بخاری باسناد خود از مسور بن مخرمه
نقل میکند که پیغمبر فرمود فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی و در صحیح مسلم و غیر آن از صحاح نیز
این وارد شده و در بسیاری از احادیث صحاح ایشان آمده که من آذی علیا فقد آذانی
و در مسند احمد حنبل از ابن عباس منقولست که من نزد پیغمبر بودم که علی غضب آلوده آمد پیغمبر
پرسید که سبب غضب تو چیست علی فرمود که در باب تو بنی اسلام ترا ایذا کردند مرا
پس رسول خدا غضبناک برخواست و گفت یا ایها الناس من آذی علیا فقد آذانی
ان علیا اولکم ایمانا و اوفاکم بعهد الله یا ایها الناس من آذی علیا بعث یوم القیمة
یهودیا او نصرانیا پس جابر بن عبد الله انصاری گفت ایذا کننده علی یهودی
و نصرانیست اگرچه گوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پیغمبر فرمود

فرمود که ای جابر این کلمه ایست که بان حفظ مال خود میکنند و از آنکه خونشان باد داد
یعنی باین کلمه در دنیا احکام اسلام بر ایشان جاری میشود لیکن چون آیند این رسول کرده ما نشسته
در آخرت در تحت احکام یهودی و نصاری خواهند بود و در همین کتاب باسناد خود
از عمرو بن شاس اسلمی نقل میکند که در سفری همراه علی ابن ابی طالب بودم و از وی جفائی
رسیده بود که از آن محزون بودم چون از آن سفر باز گشتم من در مسجد شکایت از او
کرده بودم این خبر برسول خدا رسید چون فردا بمسجد داخل شدم رسول الله با جمعی
از مردمان نشسته بود چون مرا دید تند از روی غضب بمن نگاه کرد تا آنکه من بنشستم
آنحضرت فرمود که ای عمرو بخدا سوگند که مرا ایذا کردی من گفتم پناه میگیرم بخدا از
آنکه ترا ایذا کرده باشم یا رسول الله آنحضرت فرمود بلی آزار کرده هر کس علی را
ایذا کند بتحقیق که مرا ایذا کرده و ثعلبی در تفسیر آورده باسناد از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
که فرموده حرامست بهشت بر هر کس که بر اهل بیت من ظلم کند و ایذا کند مرا در عترت من
و چون امعن مشخص شد که ایذاء فاطمه و علی و اهل بیت مستلزم ایذاء رسول الله است و ایذاء
آنحضرت موجب ایذاء الله تعالی پس بمقتضای آیه کریمه ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا لعن ایشان واجب و لازم گردید
و مضامین مذکوره را مجملا در صحیح بخاری و صحیح مسلم باسناد خود از عایشه چنین نقل کرده

كه ان فاطمة والعباس اتيا ابابكر يلتمسان ميراثهما من النبي ص فقال نحن
معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة انما ياكل ال محمد في هذا المال
واني والله لا ادع امرا رايت رسول الله يصنعه الا صنعته فهجرته
فاطمة ولم يكلمه في ذلك حتى ماتت فدفنها علي ليلا ولم يؤذن بها
ابابكر وكان لعلي وجه في الناس حيوة فاطمة فلما توفيت انصرف وجوه
الناس عن علي عليه السلام فمكثت فاطمة ستة اشهر قال الراوي
ثم توفيت فقال رجل للزهري وهو راوي هذا الخبر عن عايشه
فلم يبايعه علي ستة اشهر قال لا ولا احد من بني هاشم ومحبين [illegible]

ابن حجر در احادیث ایشان تصریح بان شده که ایشان ایذاء حضرت فاطمه رضیها عنها نمودند
و در بعض احادیث امده که ابوبکر از [illegible] پشیمان شده در باب انکه فدک را فاطمه [illegible] نمود و از
[illegible] باید گذاشت [illegible] عمر ازان اطلاع یافته ان خط را از حضرت فاطمه علیها السلام
گرفته پاره کرد و انحضرت دعا کرد که مزق الله بطنک کما مزقت کتابی و از جمله [illegible]
انکه در باب [illegible] فاطمه [illegible] طریقه سلوک کردند [illegible] شهادت علی و حسنین [illegible] نمودند
و صلح [illegible] دعوی ملکیت [illegible] حجره کردید [illegible] و شاهد [illegible] تصدیق او نموده قبول کردند لا
بیان امر [illegible] و ان ظاهر [illegible] کذب [illegible] ایشان در حدیث نحن معاشر الانبیاء

فقال لها ابوبكر [illegible] رسول الله [illegible]

داود

نحن معاشر الانبياء لا نورث پس انکه [illegible] جواب اول انکه اگر مضمون خبر مذکور
واقع می بود هر اینه اهل البیت طلب [illegible] از ان نمیکردند با وجود طهارت عصمت
ایشان و اذهاب رجس از ایشان زیرا که بر ایشان محقق بود که پیغمبر ص فرموده
نحن اهل بيت لا تحل لنا الصدقة پس چگونه توهم توان کرد که مانند ایشان جماعتی
بر حق [illegible] مال ایشان را [illegible] بعد از وفات رسول الله بلا فاصله در طلب حرام فرستند
و در تحصیل ان سعی و اهتمام تمام نمایند دوم انکه مضمون مذکور که خروج حکم [illegible] از
از حکم سایر امت امر [illegible] بر نقل او متواتر است چرا که از [illegible]
و نادر [illegible] بیرون از [illegible] اگر واقع می بود بایستی متواتر می بود و اهل
غیر ابوبکر هم می شنیدند تا باین تخصیص حکم ثابت کتاب کریم که قوله تعالی یوصیکم الله فی
اولادکم که جایز نمی بود [illegible] ومتواتر نبود کذب ان ظاهر گردید چنانکه در مقدمه کتاب
بیان کرده ایم سیم انکه قران مجید تکذیب ان میکند در انچه ادعا کرده اند که از
پیغمبران میراث نگیرند چرا که خدای تعالی [illegible] فرموده و ورث سلیمان داود و در قصه ذکریا
پیغمبر باید فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب [illegible]
مذکور شده که وانی خفت الموالی من ورائی [illegible]
این [illegible] افترا بر پیغمبر کرده که بجهت مخالفت [illegible] حکم کتاب [illegible]

[illegible]

لا یحتسب و لیلی واضح آورده و این از جمله امتنان حق تعالی است بر مؤمنین در کشف باطل
مبطلین که با دعای اصل خود که میراث نگرفتن است از رسول ما صلوات الله علیه احکام
آیات انبیاء را نفهمیده اند بقصد استحکام حیله خود و قضات ایشان را اسقاط همین ضمیم ربوان [illegible]
افترا اظهار چند چه اگر این قایل اکتفا بهمین حکم پیغمبر با بکر [illegible] که ادعای باطل ایشان
رواج یافتی و اگر مردم نفهمیدندی محتمل می‌بود در لباسی که جمعی از جهال ایشان در نظر
در اطراف کلام با دلیل نکند که مراد و میراث نبوة با علم است و بطلان این ادعا دلیل [illegible]
و انی خفت الموالی من ورائی در آنجا اهل تاریخ ذکر کرده اند که ایشان [illegible]
حضرت سلیمان میراث از داود گرفته بود و دیگر آنکه نبوت و علم محض تحصیل
بلکه آن تعلق بمحض عطای الهی دارد و با وجود اهلیت استحقاق و بسا که ذریه [illegible] ارد
میراث باشند از عطیه نبوة با علم که از این موروث ایشان ثابت بوده است
اهلیت آن نداشته باشند چنانچه کریمه لا ینال عهدی الظالمین مفصح از آن [illegible]
مقرر است ذکر حدیث چهارم آنکه اصحاب سیر و تاریخ تصریح کرده اند از خلفا که
رسول بعد و تمشیه و عمامه آنحضرت را بعمر بود و علی ابن ابی طالب [illegible] نموده [illegible]
[illegible] اولی اند و نمود و اگر این چیزها واقع می‌بود در مشهور [illegible] و سیدی [illegible]
از برای منع آن جناب در تصرف این اشیاء و ایضا تنقیض علی با آنکه [illegible]
حرامست

حرامست بر خود این اشیاء را چون حلال می‌دانست دفن توانند بود که گویند این اشیاء در حال حیات
رسول بوجهی از وجوه با نحضرت انتقال یافته زیرا که اگر بدین وجه می‌بود جزئی در بین مأثور
و امثال معروف و مشهور می‌بود و دیگر آنکه نقل کرده اند که عباس با علی در باب این اشیاء
نزد ابوبکر مرافعه نمود و دعوی اولویت است اظهار کرد بنا بر این که او عم است [illegible]
پس اگر انتقال اشیاء بانحضرت در حال حیوة رسول وقوع می‌یافت اظهار آن در زمن
قضیه لازم می‌نمود و عباس اراده اخذ آن اشیاء نمی‌نمود اکثر [illegible]
که متروکات رسول صدقات شد واجب بود بر آنحضرت که [illegible]
و دوا زمان خود را گوید که طلب آنها نکنند و دعوی نمایند که بر ایشان صدقه حرام است
بستقیم باز گذارند و از جمله مطاعن او در حق ایشان مخالفت حضرت رسول است [illegible]
اقتتال امر آنجناب با وجود تاکیدات در تخلف از جیش اسامه بن زید و در آنجا [illegible]
بر عدم استحقاق خلافت ایشان را ... لعن و طرد و حقیقت این تقصیر چنان است که اصحاب
تاریخ و نقال حدیث متفقند در آنکه رسول الله در اثنای مرض موت ابوبکر و عمر و [illegible]
ایشان والی ساخت و علی ابن ابی طالب را در خدمت خود نگاه داشته بود در اصحاب [illegible]
خلاف اراده و مامور ساخته بود که بوادی فلسطین بجهاد کفار روند و ایشان [illegible]
تامل بوده بتعویق [illegible] رسیده با تفاق ائمه حدیث حضرت رسول مکرر در اثنای بیماری [illegible]

[illegible] بوده و ابوبکر و عمر [illegible]

بر قتن جیش اسامه فرموده میگفته انفذوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عن جیش اسامه
بروید در سلک جیش اسامه لعنت خدای بر انها که باز ایستند از جیش پس درود ندو ابو بکر
و عمر هر چند پیغمبر مبالغه بیش کرد تا در حیوة بود نرفتند بعد از فوت آنجناب ترک عمل بمقتضای
این وصیت کرده و سایر وصایای آنجناب را ناکرده انگاشتند و قبل از دفن آنحضرت در
طلب ریاست ناحق افتادند و چون اسامه در خارج مدینه کس فرستاد که بروند و آمدند و استقبال حکم
رسول کنند بان التفات ناکرده و در نسق امر بیعت مشغول شدند و چون مهم ایشان انتظام یافت
ابو بکر نامه نوشت باسامه مضمونش آنکه از ابی بکر خلیفه رسول خدای باسامة بن زید اما بعد مردمان
بخلافت و امامت من رضا دادند و بیعت کردند و بیافتند در این باب از عمر بن خطاب مستغنی نیستم
در بعضی امور محتاجم بعمر خطاب او را اذن ده که برگردد و تو متوجه شو بصوبی که رسول الله فرمود
اسامه در جواب نوشت که بعد از اسامة بن زید بابی بکر بن ابی قحافه کتابت تو بمن رسید که ازو آن
نقض اول بود اگر مردم ترا خلیفه کرده اند پس تو خلیفه مردم باشی و مرا که در تخلف
رخصت داده که تو رخصت دیگری میطلبی اگر اطاعت امر رسول میکنی متوجه شو بطرفی
که رسول خدای فرموده پس ابو بکر با او بمدارا پیش آمده بهر نوع بود او و عمر هر دو تخلف
کردند و در صحاح ایشان در باب اهتمام رسول خدای بانفاذ جیش اسامه و لعن متخلفان
مره بعد اخری روایات بسیار واقع شده چنانچه در طول آن احادیث است که بعد از

تاکید بسیار

تاکید بسیار اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا اذن میدهی که چند روز توقف کنم
تا خدای ترا شفا دهد حضرت فرمود اخرج و سر علی برکة الله یعنی بیرون رو از مدینه و توجه
سفر شو برکت خدا باز اسامه گفت یا رسول خدای در این حال چون من بروم همیشه
دل من از قصه بیماری تو پریشان خواهد بود رسول الله فرمود سر علی النصرة والعافیة
باز اسامه گفت مرا خوش نمی آید که از سواران خبر تو می پرسیده باشم رسول فرمود
انفذ لما امرتک به برو بطرفی که ترا بان فرموده ام آنگاه رسول الله از شدت مرض
غش کرده بیهوش شد پس اسامه برخواست و شروع در تجهیز سفر کرد و چون رسول
خدای بهوش آمد سوال کرد از اسامه و رفتن جیش او گفتند یا رسول خدای مردم در تجهیز
رفتن اند پس حضرت مکرر فرمود انفذوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و در روایت
سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده اند که او حکایت تعین اسامه را مذکور ساخت و قبل از این
مذکور کرده بود قضیه آنکه رسول خدای دوات و قلم طلبید که چیزی نویسد که بعد از وی گمراه نشوند
و عمر منع آن کرد و حضرت جمیع حاضران را از خانه بیرون کرد چنانچه تفصیل آن خواهد آمد
انگاه ابن عباس میگفت تحقیق که اهتمام آنحضرت بانفاذ جیش اسامه بواسطه امری
عظیم بود و توجه خاطر حضرت بان گشته که آن همه مبالغه و تاکید میفرمود در ساعت
که از بیهوشی بحال افاقه عود میکرد سوال می فرمود اول از اسامه و تنفیذ او و از این مضمون منظور

برآنکه بعضی از علما گفته اند که مقصود رسول از مبالغه بسیار در تجهیز جیش اسامه آن بود که
ابوبکر و عمر در وقت وفات آنحضرت در مدینه نباشند و با علی در باب خلافت منازعه نکنند
و چون آن جماعت که در مدینه مانده باشند و بر شخصی بیعت کرده باشند و کار را استحکام بخشیده
چون ابوبکر و عمر و غیر ایشان از منافقان که همراه اسامه بوده اند این خبر بشنوند از منازعه
ایشان موثر نباشد زیرا که عرب با تمام آن بیعت ملتزم بود و نقض آن محتاج به بسیاری
از مقدمات که از محل آن جماعت بر آن قدرت نمی یافتند پس از جهت که ایشان آنحضرت
این معنی کرده بودند تخلف نمودند و در تحت لعن در آمده مخالفت بسیار بر وجهی که ذکر کرده
اعمال قبیحه از ایشان واقع شد و آن اعمال بدترین فضایح و اعداد [illegible] گشت
منطبق بر مضمون احادیث سابقه که در مقدمه گذشته که بعضی صحابه در روز محشر از ذات الشمال ۲
برده بدوزخ خواهند رسید و در جواب سؤال پیغمبر از حال ایشان گفته خواهد شد که انک
لا تدری ما احدثوا بعدک و ابن ابی الحدید از علمای اهل سنت بر آنچه منقول شد از وجوه
مقصود حضرت پیغمبر آن بود که ایشان در مدینه نباشند و حضرت [illegible] نکنند اعتراض کرده
که این سخن متوجه نیست زیرا که اگر پیغمبر میدانست فوت خود را این [illegible] که ابوبکر [illegible]
خلافت بعد از وی میشود [illegible] که داند وقوع از [illegible] این در صورتی
متصور است که عاقبت کار بر وی مجهول بوده [illegible] خود را [illegible]

ازین اعراض منع ملازمه است بین العلیین چه جایز است که بوحی الهی زمان خود را
تعیین ندانسته باشد اما تعیین [illegible] از خلافت ابی بکر و [illegible]
مقصود ازین دفع کردن ایشان [illegible] بلعن [illegible] معلوم [illegible]
ایشان [illegible] در امر خلافت مدخل نباشد و استحقاق آن [illegible]
که بر آن دال است که ایشان صلاحیت امامت ندارند اول آنکه اسامه را بر ایشان
امیر ساخت و عزل او واقع نشد [illegible] بلحیه ایشان را [illegible]
از جمله رعیت و این معنی را [illegible] خود اسامه بدیشان اعلام کرد [illegible]
اما انا فقد امرنی رسول الله علیک فمن امرک علی دوم اخراج ایشان از دار الهجره آنکه
علی را درین غزوه همراه نکرد با آنکه در جمیع غزوات آنحضرت [illegible] پس اگر ابوبکر و عمر را
در امر خلافت بهره بودی ایشان را اخراج نمیکرد با آن مبالغات کثیره سیم آنکه حضرت
رسول الله نص نمود بر آنکه اسامه [illegible] در تولیت اسامه بر ایشان [illegible]
و هیچ شک نیست که علی افضل از اسامه است بمقتضای عقل و نقل تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است
چهارم آنکه ایشان بمقتضای قول رسول مستحق لعن شدند [illegible]
که قایم مقام رسول الله [illegible] از جمله [illegible] احکام [illegible]
[illegible]

که در کتب مبسوطه مفصل مذکور است و در باب کلاله گفته که من درین باب برای خود میگویم اگر موافق شد
از جانب الهی باشد و اگر خطا کرده باشم از جانب شیطان است و قبح این قول بر عاقل باید ملاحظه کنند بعین الانصاف
که این شخص محتاج تعلیم است یا آنکه بر رؤوس الاشهاد گفته سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عما دون العرش
و امثال آن و از جمله مطاعن تغییر احکام شرع رسول است محض تشهی نفس برخلاف آیات محکم کلام الله که
نص کتاب و سنت نبوی و اجماع امت است مثل اخذ اجرت معینه هر روز از بیت المال مسلمانان
جهت خود و مانند آن از آنچه در محل خود تفصیل یافته و از جمله مطاعن امر کردن خالد بن ولید است بقتل
علی ابن ابی طالب و بعد از آن پشیمان شدن و در نماز قبل از سلام حرف زدن که تحریم آن
متفق علیه است چنانچه گفته اند که قرار داده بود بقتل علی با خالد در نماز مقارن اختتام سلام
و علی علیه السلام در مسجد بود و چون تشهد خوانده شد در فکر افتاد و مردم هر چند انتظار میکشیدند سلام نمیداد
آخر گفت لا یفعلن خالد ما امرته آنگاه سلام داد و غیر اینها بر خالد آنچه بود فرموده ام و آن
بواسطه آن بود که ترتیب فتنه عظیم بر سبیل [illegible] گرد و خالد را از آن کار چنانچه جمعی از علمای سنی
استدلال کرده اند که سخن کردن بعد از تشهد و قبل از سلام جایز است و متشبث باین قضیه شده اند و بعضی
جایز نمیدانند و میگویند ابو بکر قبل از گفتن سلام داد و بعد از آن این کلمه گفت زیرا که اگر سلام را نمیگفت
میگفت خالد بمقتضای وعده اراده بعمل که برو فرموده میکرد و حال آنکه او را از آن مقدمه پشیمانی بود
بواسطه فتنه و فساد و نه آنکه رضای الهی منظور داشته و در امر کردن و مشغول شدن این امر کاری بود از جمله

مطاعن و صحابیان او است بعمر خطاب و حال آنکه او بغیر حق مرتکب این کار شده و دیگر
آنکه و چه [illegible] نقال آخر گشته و مع هذا امر کرده او را و در آن نقل نسبت میکرد از برای
عمر خطاب مخالفت فعل رسول میکند بنا بر اعتقاد اهل سنت و با وجود این حال
اکثر مردم از آنکه بقول و نقض این او بعمل کنند کاره بودند و در مجلس او تصریح گفتند و درین باب
امور غریبه که دال است بر عمل نمودن ایشان بمحض مدعای خود روی نموده جمله از آن
در کتاب اصل یاد کرده ایم و از غرایب این عبث خبر میدهد حضرت علی بن ابی طالب
در نهج البلاغه آنجا که میفرماید فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لآخر بعد وفاته
و از جمله مطاعن او وصایت اوست آنکه در وقت حضور وفات امر کرد که او را در خانه
پیغمبر موضع قبر او دفن کنند و اهل سنت این را اعتبار از برای ایشان منقبتی قرار داده اند
و ایشان را ضجیع و همخوابه رسول خدا خوانده و حال آنکه ایشان درین باب مرتکب معصیت
[illegible] گشته اند که فوق آن متصور نیست زیرا که آن خانه پیغمبر از سه وجه خالی نیست
یا ملک رسول خدا است از جهت نفس خود مستخلص گشته بحیثیتی که احدی را در آن دخل
نباشد و حکم انتقال بورثه از آن [illegible] یا آنکه منتقل بوارثان آنحضرت شده باشد
یا تصدق است بر جمیع مردم بنا بر آنچه زعم فاسد ایشانست در باب متروکات رسول خدا
پس اگر امر اول واقع حق سبحانه و تعالی فرموده که احدی نخواهد [illegible] رسول خدا را بی اذن او

چنانچه در قرآن مجید وارد شده یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم در تقدیر
تفاوت در حال حیوة و ممات نیست زیرا که مفروض عدم استقلال بیت و اکرام بانی و دفع
شبهه معصیت بعد موت ایشان نمی ماند زیرا که ایشان ورثه رسول شدند رخصت از ورثه در
باب حاصل نکردند و اکرام ثالث را فرض کنیم شک نیست که در صورت تعلق بجمیع مسلمانان خواه بعموم
و خواه بخصوص باحدی کردن صورت ندارد و ایشان از جمیع مسلمانان نخریدند و رخصت حاصل نکردند
با آنکه این معنی در حیز امتناع است زیرا که محصور در عدد معین نیستند نیز اجماع مسلمانان بر بطلان تقدیر
فرض امکان محال است زیرا که صدقه رسول را فروختن و بخشیدن و ماندن آنها جایز نیست
و چون در بیع ده مخلص امکان ندارد بعضی از ایشان مضطر میشوند که تمسک جویند که مقدم
که فضیحت کردند و آنچنان است که گویند از روی استحقاق که عایشه و حفصه مستحق دخول
در بیت مذکور شده اند و این فاسد است زیرا که اهل علم و اصحاب حدیث و اثر اتفاق دارند
که از جمله خصایص پیغمبر صلوات الله علیه است که جایز نیست بر وطی زوجه خود مادام
که کابین را نقد تسلیم نکند چنانچه مصحح از بیت کلام الهی یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک
اللاتی آتیت اجورهن و چون این درجه برایشان فاسد میگردد دست زنند با آنکه از جهت
حصه میراث عایشه و حفصه از خانه مذکوره مستحق موضع قبر شده اند و حال آنکه رسول را
نه زن بود و فرزند و ثمن میراث نه زن را میرسد تسع ثمن یعنی یک جزء از هفتاد و دو جزء حظ

خانه با وجود تنگی آن نمایی این مقدار برابر یک وجب نمی شود پس موضع دو قبر از جهت
حلال نباشد با آنکه این وجه نقیض آنست که ایشان ترکه رسول را صدقه میدانند و وارث را
در آن مدخل نمی دانند و هرگاه مشخص شد که ایشان غاصبند در تصرف آن زمین منطبق شد
برایشان مضمون حدیثی که اهل علم متفق اند در نقل آن و هو قوله صلی الله علیه و آله من
اغتصب بقعة من الارض جعلت یوم القیمة من الارض السابعة السفلی الی الارض السابعة
العلیا فی عنقه الی ان یفرغ الله من حساب الخلق و اما ادعا کردن حجره را ما برای
تنها یا جمیع ازواج آن امریست که او را اصالت و وجهی نیست مگر دو شاهد اگر ثابت
شود که ابوبکر درین مدعا مجرد از شاهدی تصدیق ایشان نموده آن نیز از جمله ظلم و زندقه
اوست و این معنی از و مستنکر نیست که فاطمه را در ادعای فدک میراث خود کاذب
داند و سخن او را بی الشاهد قبول نکند و ازواج را در دعوی حجره بلا تصدیق تمام
و درین باب در حق عایشه شاعر نیک گفته تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع
من الثمن و فی الکل تطمعت [illegible] جمله فضایح و مظالم اوایل از ادراک آن
جمعی از اکابر صحابه را که در مقام آن شدند که رفع باطل نمایند و انفاذ وصیت پیغمبر کنند
در وقت رحلت آنحضرت و اراده تعیین خلیفه چنانچه کتاب الله و سنت رسول الله حکم میکنند
از آنجا در این اعمال و منع آن و تمامی دفع کردن آن دسته معدود که از اعاظم صحابه و حظم

حباب بن المنذر و پای زدن بر شکم سعد بن عباده و تهدید و وعید هر کس که راضی بخلافت [illegible] نبود
و امثال این از غلظتها و خشونتها که در آن محل از او واقع شده تا آنکه کار بآنجا کشید که علی ابن ابی طالب
و بنی هاشم و اعاظم صحابه در خانه آنحضرت میبودند و بمجلس ایشان حاضر نشده و بیعت راضی نبوده و
خالد بن ولید با جماعتی که حاملین سیف بودند بر در خانه فاطمه آمده و هیمه در آستانه بود و حضرت را [illegible]
نمیداد آتش در آن در زدند و در آنجا بخدمت و اصل شدند و در روایتی آمده که در
بر شکم فاطمه خورده فرزندی که رسول خدا او را محسن نام نهاده بود سقط شد و آنگاه
علی و زبیر و آن جماعت را بعنف و بعضی بجبر و سایر قسمت دیگر بیعت بردند و فریاد و افغان
فاطمه و زنان بنی هاشم بر سر شوارع مدینه از ظلم ایشان و غصب کردن آنحضرت ایشان
و امثال این امور که وقوع یافته نقل آنها تمام از کتب اهل خلاف کردند و فی الحقیقه
این قسم امور را صدور آن از اصحاب ایمان ممتنع است چنانچه بر ارباب بصیرت پوشیده
نیست و از جمله مطاعن او ایذاء پیغمبر و نسبت ابو هذیان دادن است در حال بیماری
آنحضرت و مانع شدن او از آنچه اراده کرده بود از نوشتن کتابی که مردم هدایت یابند
بآن و بعد از او گمراه نشوند و این مضمون را بالفاظ متقاربه جمیع ناقلان نقل کرده اند
و محدثان بر صحت آن اتفاق نموده اند و اقرار بصدور این واقعه و وقوع این
قضیه از موافق و مخالف واقع شده و احدی درین نزاع ننموده چنانچه اهل مذهب را [illegible] شده

که موافقان

که منع صحت آن نمایند بلکه بشروح و تأویل و توجیه عبارتی که از عمر درین باب واقع شده
کرده اند و از جمله اخبار که درین باب وارد شده حدیثیست که در صحاح اهل سنت بطرق متعدده
نقل کرده اند از ابن عباس که او گفت یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمعه الحصی
الا خر الحدیث یعنی روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه بعد از آن گریه کرد تا آنکه سنگ ریزها را
تر ساخت و گفت مرض پیغمبر در آن روز اشتداد یافت و فرمود دوات و صحیفه نزد من حاضر کنید
تا چیزی نویسم که بعد از من گمراه نشوید پس صحابه با یکدیگر نزاع کردند و حال آنکه نزد پیغمبر نزاع
روا نیست پس عمر گفت هجر هجر استفهموه یعنی هذیان میگوید از او سوال کنید که چه میگوید
و رسول صلعم قول عمر را شنید و بر او سخت دشوار آمد و گفت برخیزید و بروید و بلند آوازی مرا [illegible]
و در بسیاری از اخبار چنین نقل کرده است که عمر گفت ان الرجل لیهجر عندنا القرآن حسبنا کتاب الله
یعنی هذیان میگوید این مرد نزد ما قرآن هست که کتاب خداست ما را کافیست پس جماعه حاضران که بودند
دو فرقه شدند بعضی گفتند قول قول رسول است دوات و صحیفه حاضر کنید و جمعی گفتند که قول
قول عمر است پس آواز برهم آمد و شغب و لغو و باطل مشغول شدند و در آن حال رسول الله غضبناک گشت
آن جماعت را امر کرد که از خانه بیرون روند پس ایشان برخاستند و رسول خدا در همان روز
فوت شد و ابن عباس همیشه میگفت مصیبت و تمام مصیبت آن بود که حایل شدند میان ما
و آن کتابی که رسول اراده نوشتن داشت و ابن ابی الحدید از علمای شافعیه گوید که این حکایت را

محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود و مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری در صحیح خود به چند طریق نقل کرده اند
و متفق شده اند محدثان بر نقل و تصحیح آن و جواب میگویند که عمر قصد ظاهر معنی نکرده و بر
مقتضای غلظت و خشونتی که در ذات او سرشته بود این کلام درشت از وی سر زده
و بر عاقل منصف پوشیده نیست که این جواب درین مقام معذرت چرا که در عقب این کلام
آن همه نزاع و گفتگو و اختلاف شده تا حدی که رسول خدای در غضب آمده ایشان را از خانه
بیرون کرد پس اگر احیانا از روی خشونت عزیز طبیعت سر زده بودی بایست که در عقب آن تمهید
عذر نموده توبه میکردند و حقیقت حال بر رسول ظاهر ساختندی و الحال ایشان خود با فعال در عقب این
کلام اقدام نمودند که دیگر امکان عذر مذکور نماید و بر خبیر آگاه و حجاب نخواهد بود که چون در پیش
رسول خدای را در غضب آورده اند اگر مستحق لعن باشند بمقتضای آنکه در کتب
گذشت ظاهر گشت و خود چه جای آنکه بمعنی کفر و زندقه او از این قضیه بوضوح پیوست و هوکذا
احوالی که در دلالت بر عدم ایمان ایشان کرده چنانکه سابقا مذکور شد حکایت [illegible] گذشت
و از اینجا پر ظاهر گشت که این قسم جماعه بغیر صحبت مخالف رسول خدای صحیح استبعاد ندارد
چنانچه قبل از این بهمین دلالت از صحیح ایشان و این خبر نیز که ابراهیم حضور عمر و ... از ورود رسول خدا
مطابق است بجهة بعد از این مذکور میشود و در روایت ابراهیم بن شرحبیل از ابن عباس که اراده
رحلت پیغمبر در مرض الموت گفت کسی را بفرستید و علی را طلبید عائشه گفت کاش طلبید

ابوبکر کس

ابوبکر و کسی حفصه گفت کاش طلب عمر و کسی کنی ایشان نزد آنحضرت جمع
شدند ابن عباس گوید چون حضرت ایشان را دید گفت بروید اگر مرا حاجت شد بطلب شما
کس خواهم فرستاد و چون این کلام صریح است در رسالت و غضب ظاهر رسول از حاضر شدن
ابوبکر و عمر و عدم رضای او بحضور ایشان درین وقت نزد او و آنحضرت مرد و دلواسطه
آنکه مبادا ابوبکر وصیتی نماید یا کلامی ازو صادر گردد که خلاف مدعای ایشان باشد
در حضور طلب و حمل بر رحلت در وقت رفتن رسول از این دنیا او را آزرده
و ایذا نمودند و بعد از آن بی فاصله رسول الله از دنیا رحلت کرد و امکان آنکه اهل
پیغمبر راضی شده باشد و عفو کرده نماند پس مستحق لعن ایشان بمقتضای حدیث و آیه کریمه
سابق باشد تحقیق آنکه خود در شواهد النبوة نقل نموده روایت کرده اند از جمله
مطاعن او جهل اوست باحکام شریعت و خطای او درین باب از وی ظاهر شده که تحقیق
آنها با قرآن و حدیث واضح است و حضرت امیر المؤمنین رد و نقض آن فرموده و در هر
عمر گفته لولا علی لهلک عمر بسیار است در کتب اصحاب سیر محفوظ و مسطور مثل حکم او در رجم زن
حامله که زنا کرده بود قبل از وضع حمل و حکم او برجم مجنونه و رجم زنی که در شش ماه از
وضع حمل او گشته بود و مانند اینها که ذکر جمیع موجب تطویل است و تفصیل آن در کتب
اصول آورده اند و از جمله مطاعن او تغیر و تبدیل شریعت است چنانچه این بدعت

دیگر تغییرات نماز و زکوة و صوم و حج مردم را آنچه ساخته و تمام را باطل کرده زیرا که نماز
بدون وضو تمام نیست روا و گردانیده مسح کردن پا که بنص کتاب و سنت رسول مقرر بود
پا را بشویند و برین تقدیر وضو باطل است لهذا حکم خدا را باطل کرد و وضو و صحت صلوة
و در نماز نیز احداثات موجب البطلان از او واقع شده تفصیل آن در کتاب اصل آورده‌ایم
و همچنین حق تعالی در باب روزه فرموده که اتموا الصیام الی اللیل و شب آن هنگام که آفتاب
غروب کند و علامت غروب زوال حمره مشرقی است و او اکتفا کرده به پنهان شدن قرص
آفتاب در کوه و اتباع او در خصوصیت تضلیل او اطراده شده تمامی روزه بر شما فاسد
میکنند [illegible] که توقف افطار می‌نمایند ابطال روزه خود می‌نمایند و در حج
بهمین طریق تفصیلی که در محل خود مقرر است معامله زکوة نیز بهمین قاعده زیرا که در زکوة
مرفوع القلم حیوان مستحق نیست صاحب زکوة بری الذمه نمیشود و از مطاعن او فساد عظیم است
که در باب فروج که شارع در تحقیق حلیت آن مبالغه عظیم نموده از او واقع شده که آن جهود
فعل حرام فاحش مستمر موجب [illegible] است و آن بدعتیست که در ماده طلاق از او
بظهور رسیده و در کتابیست که آن [illegible] متعلق [illegible] فقد الحکم کرد [illegible] مردم بسیار
سوگند بطلاق زن میخوردند در امور [illegible] در میانه ایشان رسیده [illegible] زن داده ام
که این طلاق را بر ایشان نافذ کردم تا ازین باز ایستند پس هر گاه در ماده سوگند میخوردند

که اگر شهادت با چنین [illegible] باشد زن بر من طلاق حکم میکرد با خروج آن زن از خانه شوهر دیگری
از او تزویج میکرد و این حکم الی الان در میان ایشان مستمر شده حال آنکه بر صاحب تحقیق
واضح است که این نه طلاق شرعیست زیرا که در طلاق شروط و آداب معتبر است که
بدون آن بلفظ طلاق لغو و هدر است مثل آنکه زن در طهری باشد که در آن جماع واقع
نشده باشد در آن و دیگر آنکه متلفظ بلفظ طلاق قصد طلاق و رها کردن داشته باشد
بی آنکه بر شرطی یا صفتی متعلق سازد و مثل آنکه شاهدین عدلین صیغه طلاق را بشنوند
و امثال آن از شروط که در کتاب و سنت مقرر شده و ازین جهت است که
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده ایاکم و المطلقات علی غیر السنة فانهن ذوات بعول
که باقی مانده تا امروز [illegible] برو حرام است الی یوم القیمه و بل
آن جمیع [illegible] شوم او است و از مطاعن او تغییر سنت اذان است [illegible]
ثابت بوده در ایام خلافت [illegible] و بعضی از زمان خلافت خود [illegible]
زیرا که در اذان لفظ حی علی خیر العمل بوحی الهی مقرر شده مستمر بود پس عمر گفت [illegible]
الفت که این را از اذان بیندازیم که مردم اتکال بر نماز کرده از جهاد [illegible]
انگاه آنرا اسقاط کردند و برین بدعت اتباع او مستمر شده عمل نمودند و باین اکتفا نکرد
تا آنکه زیاده بر اذان [illegible] بر فصول اذان اضافه کرد برانچه رسول خدا بوحی

آنچه بیان کرده بود در اذان قول الصلوة خیر من النوم است پس درین اسقاط و اضافه گویا که بعضی
واقعه از خدا و رسول او فوت شده بود و استدراک آن نموده نعوذ بالله من ذلک و عجب
از آن است که در زمان سنت رسول خدا که در پیش اتباع این طایفه مهجور است و بدعت
گران بخت احداث کرده متبع و مشهور تا آنکه هر کس موافق آنچه رسول فرموده عمل
میکند مواخذ و مردود است و هر که عمل به بدعت آن پیشوای اصحاب ضلالت میکند
ماجور و محمود فقاتلهم الله انی یوفکون و از مطاعن او تحریم متعتین است متعه زنان و متعه
حج بعد از آنکه در دین پیغمبر حلال بود و آن اظهر من الشمس است و در وقت وفات حضرت و تا آخر ایام
والیضاً لفظ عمر صریح است در عدم نسخ و استمرار حلیت این و آنکه او برای خود اینها را
حرام کرده چنانکه بر سر منبر گفته متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب
علیهما متعة النساء و متعة الحج و دیگر آنکه این متعه در عهد ابی بکر مشهور و مستمر بود و جمعی از اعاظم
صحابه و تابعین بعد از عمر نیز انکار تحلیل او کرده اند مثل ابن عباس و سعید جبیر و عمران
چنانچه از سعید منقول است که گفت المتعة احل من شرب الماء و از ابن عباس منقول است
که گفت ما کانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد و لولا نهی عمر عنها ما زنی الا شقی
و الحاصل شریعت رسول الله را که در بدعات خود منع است در میان آن با وجود علم
با آنکه احداث این بدعت او کرده و نسخ حکم بعد از ارتحال پیغمبر معقول نه و گاه هست که متابعان

بدعت امری را که نص حلالست الیق حرام بواسطه محض عناد و اراده مخالفت شیعه
با آنچه ضد اعتقاد این طایفه است فتوی میدهند با آنکه دلیل کتاب و سنت مبطل فتوی ایشان
باشد مثل تحریم ذبایح اهل کتاب از یهودی و نصاری و غیرهما که نزد شیعه تحریم مقرر است
و دلیل آن نبوی و اجماع اهل بیت از قرآن واضح است چنانچه در کتاب اصول یاد کرده ام
و ایشان از احلال میدانند مستند به دلیلی که وافی بمقصود نیست و کاش درین
اقتصار میکردند بر آنچه مقتدای ایشان گفته است از توقف درین که چنانچه مذکور شد
که ابوبکر گفت کاش از پیغمبر پرسیده بودم که ذبایح اهل کتاب حلالست یا حرام و کاش [illegible]
که علمای ایشان معترفند که مقتضای فلان است تا اعلان حدیث است [illegible]
باشد اما چون شیعه این قایل شده اند ما میگذاریم سنت را بر خلاف ایشان از جمله گفته اند
که بمقتضای آیه هو الذی یصلی علیکم صلوات بر آحاد مسلمانان فرستادن جایز است اما چون شیعه
صلوات بر ائمه را شعار خود ساخته اند ما منع میکنیم که بر احدی سوی پیغمبر صلوات فرستاده شود
و گفته اند که سنت آنست که انگشتر در دست راست کنند اما چون شیعه این را شعار ساخته اند
ما میگذاریم سنت را که در دست چپ کنند و گفته اند سنت در قبور تسطیح است اما چون رافضه
آنرا اعتقاد ساخته اند ما عدول میکنیم به تسنیم و امثال این بسیار است نعوذ بالله
من الخذلان و از جمله مطاعن او و عثمان است که نماز [illegible] در سفر [illegible]

که برای آن برهانی قایم نشده و احکام شرع را حسب آنکه مستنبط شد بعد از رسول خدا
شرعی بسبب حدوث فرق کثیره ضاله مضله امر صعب است و در این بحار را دو ماه اهمال
چنانچه در کتاب اصل یاد کرده ایم و سبب تاسیس این دستور آن بود که چون ایشان
والی شدند و احاطه علمی ایشان بر جمیع احکام شرع نبود و در هر مسئله اگر رجوع بعلی
ابن ابی طالب میکردند مهم ولایت ایشان بجلال می انجامید بنابرین باستحسان و رای
بنیاد نهادند تا از عهده احکام وقایع و نوازل که روی نماید بیرون میتوانند آمد و اتباع و اولیاء
ایشان در ترویج این قاعده سعی کوشیدند که اشتهاد احکام را باستحسان
و رای از جمله امور ضروری پنداشتند و میان اهل سنت این مبحث بحث دیگر شده
که معتقدات ما در احکام فرعیه و شرعیه چون تمام مستفاد از ائمه و اهل بیت است
که باطاعت ایشان من عند الله ماموریم چنانکه گذشت مذهب ما آنست که آنچه ضروری
شرع است از احکام که مکلفین تا الی یوم القیمه بآن احتیاج دارند حضرت صاحب شرع
انها نموده و اعلام کرده و بیان و تعلیم آن بدیشان کرده که مکلفان در هیچ حکم
در نمانند و اعتقاد ایشان آنکه کتاب و سنت محتوی بر جمیع احکام است و جمیع
حلال و حرام و فرایض و احکام محتاج الیه را حضرت صاحب شرع انها و اعلام کرده و بدعا
ازین ترویج قاعده باطل ایشانست که در احکام یافته که از کتاب و سنت نیافتی

مستفاد نیست

مستفاد نیست باستحسان و رای عمل کنند و دلایل ما بر آنچه گفتیم و شبهات ایشان
با اجوبه آنها در کتاب صحیح اصل ذکر کرده ایم و اوامر ترجمه آنها چون منشا اطناب بود
درین کتاب ایراد نکردیم و از جمله مطاعن او آنکه در هر سال بعایشه و حفصه از بیت المال
مسلمانان مبلغ ده هزار درهم میداد و در شرع وجهی که مسوغ این باشد نیست
و از بیت المال خود دویست درهم برداشت و چون صحابه بر او انکار کردند جواب
داد که بآن اسم قرض برداشته ام و حال آنکه او نیز بطریق ابو بکر منع مستحقین خمس نمود
از آنچه برای ایشان بمقتضای نص کتاب ثابت است پس آیا سوای حیف و میل و عدم
ایمان در امثال این وقایع گمان دیگر میتوان برد مخالفت صریح نص کتاب نماید
و در آنچه شرع اصلا رخصت نداده بی تحاشی مبادرت کنند و از جمله مطاعن او
سوء ادب است که در وقایع و قضایای کثیره از آن طاغی متغلب نسبت بحضرت
رسالت پناه واقع شده که بعضی از آنها دال است بر فقد ایمان و بعضی شاهد ضعف
اعتقاد او و بنده از آنها در کتاب اصل یاد کرده ایم چون کسی اراده اطلاع بر آنها
نماید رجوع بآنجا باید کرد و آنها سطری از آن قسم است که مخالفان در کتب خود
آورده اند و جمله از آن قبیل که در روایات خاصه بطریق شیعه اهل البیت وارد شده
و از جمله مطاعن او قضیه شوری است و آنچه از و صادر شده درین باب از اعمال قبیح

و فضایح شیعه که موافق مذهب صحیح و مطابق نص صریح شرع است و عقل هر عاقل منصف در تامل دقیق
آن حکم میکنند و ارتکاب جمیع این امور بواسطه آنکه خلافت بنفس خود عاید بدیشان بی تقرب آید
و مع هذا بر حیله او بعضی را مشتبه شده مانده و تصور کنند که او در تحقیق حق و رفع باطل و ترویج و تنظیم
احوال مسلمانان کمال احتیاط و دقت منظور داشته و آن محیل متغلب بدین وسیله مقصود خود
حاصل کرده خود را در نظر مردمان برای صلاح و قصد رواج اسلام زینت داده
و مجملی از قصه شوری آنست که چون بطعن ابولولوه غلام مغیره که از زخم هلاک میشد در باب ولایت
امر مسلمانان مشورت نمود و جواب بازگشتند که پسر خود عبدالله را والی گردان بعد از خود و استبعاد
نمود و گفت محمل این رای بکسی از آل عمر صورت نمیدارد و آنچه عمر متحمل آن شد بس است آنگاه
گفت رای بر آن قرار داده ام که امر را شوری کردم در میان شش کس از اصحاب پیغمبر
تا ایشان یکی را اختیار کنند پس گرد آمدند علی و عثمان و عبدالرحمن عوف و طلحه و زبیر
و سعد بن ابی وقاص را آنگاه ابوطلحه انصاری را گفت چون از دفن من فراغت کنند پنجاه کس
از انصار را که همه حامل شمشیر باشند همراه خود ساز و این شش کس را در خانه جمع کن و تو
با اصحاب خود بر در آن متوقف باش تا ایشان با یکدیگر مشورت کرده یکی را اختیار
کنند و بر او اتفاق نمایند پس اگر پنج کس متفق بر خلاف یکی باشند آن کس که مخالف است گردن
او را بزن اما اگر چهار کس اتفاق کنند و دو کس خلاف نمایند آن دو کس را

گردن بزن

گردن بزن و اگر سه کس اتفاق نمایند و سه دیگر مخالف کنند پس ببین که عبدالرحمن عوف در کدام
فرقه داخل است ایشان را اعتبار نمای پس اگر آن سه کس دیگر رجوع کردند بفرقه که عبدالرحمن
در آنجاست فبها والا گردن آن سه کس بزن و اگر سه روز بگذرد و در میان ایشان نفر
اختلاف برطرف نشده متفق بر خلاف یک کس نشوند این شش کس را تماما قتل آور که
مسلمانان اختیار امام بجهت خود کنند و چون آن بخت بعد از وصیت و مطیع
قول شنیع سعیر استقلال نمود ابوطلحه بموجب وصیت او عمل کرده آن شش کس را جمع در خانه کرد
و ایشان هر یک خطبه خوانده در میانه سخن بر حقیت خود اشعار شدند و نقص علی و وصایای عمر را
بر ایشان خوانده در باب وجوه استحقاق ادای این امر را براهین ساطعه اظهار نمود
از خدای ترسید و حجتها اثبات کرد نقل اصل احوال که در آن سه روز روی نمود از کتب تواریخ
و مؤلفات اصحاب حدیث تحقیق باید کرد شرح آن مناسب مقام نیست در آخر الامر بتحریر رسید
که طلحه گفت که من حق خود را از شوری بعثمان بخشیدم و زبیر در معارضه او گفت که من حق خود را
درین امر بعلی هبه کردم و سعد حق خود را بعبدالرحمن داد پس عبدالرحمن روی بعلی و عثمان کرد و گفت
کدام یک از شما خود را از حق خلافت خارج میسازند مشروط بآنکه اختیار را
را از آن دو کس بقی نزد او باشد و هیچ یک از علی و عثمان تکلم نکردند پس عبدالرحمن
گفت گواه میگیرم شما را که من خود را از خلافت بیرون آوردم

باقی را اختیار کنم و علی و عثمان هیچ نگفتند الغرض عبدالرحمن ابتدا کرد بعلی و گفت بیعت میکنم
بخلافت بر تو بشرط آنکه در میان ما بطریق ابی بکر و عمر سلوک نمایی علی علیه السلام گفت قبول کردم
بشرط آنکه در میان شما بنوعی که کتاب خدا اقتضا کند و سنت رسول الله عمل کنم پس از علی عدول
کرده مضمون مذکور را بر عثمان عرض داد و عثمان بنوعی که عبدالرحمن تقریر کرد از عمل کردن بسیر
شیخین قبول نمود الغرض متوجه حضرت علی علیه السلام شد و مضمون گذشته را اعاده کرد
و همان جواب شنید باز متوجه عثمان گشته تکرار آن مضمون بر زبان آورد و مرتبه سیوم
و سؤال در میان آمد علی علیه السلام از التزام عمل کردن بکتاب خدا و سنت رسول تجاوز نکرد
پس در مرتبه چهارم دست بر دست عثمان زد و گفت السلام علیکم یا امیر المؤمنین پس علی علیه السلام گفت
لیس هذا اول یوم تظاهرتم علینا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون الغرض عبدالرحمن
نفرین کرد بانکه مقصودی که اراده دارد در باطن از تولیت عثمان بحصول نه پیوندد
و دعای آنحضرت مستجاب شده بجائی کشید مدة العمر با هم عدو و مخاصم بودند با یکدیگر
خود غرض رسیدند تا عثمان ... بعضی سخنان درشت بعبدالرحمن در مجلس باو گفت عبدالرحمن از او
استفاده کرد و فرمود که او را از مجلس بیرون کنند و حکم کرد که با او مجالست نکنند و چون
عبدالرحمن بیمار شد و عثمان بعیادت او آمد با او سخن نگفت تا مرد و چون تواتر قطعه کرد از
قضیه از عمرو عبدالرحمن واقع شد مستغنی از تصریح است حاجت احتیاج بیان آن

ذکر مطاعن الثالث

ذکر مطاعن الثالث بعد

ذکر مطاعن الثالث بعد

از جمله قبایح اعمال او تفرد و انفراد است باموال مسلمانان و صرف آن در وجوه
رنج خود و اقوام خود چنانچه اکابر صحابه برو انکار کردند و از افعال و تمادی شدند چه ولایات
کلیه و قطایع کثیره مخصوص بنی امیه و بنی ابی معیط ساخت در ایام او ارمنیه مفتوح شد
و خمس آنرا بالتمام بمروان که مطرود و مغضوب رسول خدای بود بخشید چنانچه در این
شعرای عرب اشعار گفته اند متضمن ایذا و ذم و طعن عثمان و عبدالله بن خالد از و عطا
طلبید از مال مسلمانان بجهت شش صد هزار درهم بدو داد و حکم بن ابی العاص
که طرید رسول بود او را بمدینه آورد و مخالفت قول و فعل آنحضرت کرد و صد هزار
درهم بدو داد و رسول خدای موضعی را در مدینه که مهزور خوانند جهت بازار کردن
بر مسلمانان تصدق کرده بود و آن بدبخت نقض آن کرده باقطاع حارث بن حکم
برادر مروان طعمه داد و فدک را باقطاع مروان مقرر کرد و از ورثه فاطمه علیها السلام
که حق ایشان بود دفع نمود و مراعی که در گرداگرد مدینه بود بجهت مواشی جمیع مسلمانان
تمام را مخصوص بنی امیه ساخت و اعراب را منع کرد و از نفقه معزول که از ... شد
تا طیبه و در زمان او فتح شد غنایم آنرا بالتمام بعبدالله بن ابی سرح داد در حقیقه
باجنبی از مسلمانان که حق ایشان بود نداد و ابوسفیان دویست هزار درهم
از بیت المال مسلمانان داد و بمروان در همین روز صد هزار درهم بخشید و دختر خود ام ابان را

باز تزویج کرده بود و در پیش روز زید بن ارقم که مفاتیح بیت المال بدست او بود کلیدها را
آورده پیش عثمان بر زمین نهاد و ابو موسی اموال بسیاری از عراق آورد و متعلق بجمیع
اهل اسلام بود تمامی آنرا بر بنی امیه قسمت کرده احدی را شریک ایشان نساخت
و دیگر امور شنیع از او در زمان صحابه که از او واقع شد در باب آن تعیین فرمود که مردم را از دخول
مجلس او دفع نمود و در کتابتی که بمعویه نوشته بود یافتند که در آنجا بقتل بعضی از مسلمانان
او را فرموده بود بی جهت شرعیه تا آنجا که شیعه مسلم است که اهل اسلام تنگ آمده عثمان را که مسطور
خواهد شد اتفاق نموده او را بقتل آوردند تا سه روز افتاده بود و بعد دفن او متوجه کسی نشد
و از جمله منکرات او آنکه فسقه و اهل فجور و ظلم را والی ممالک ساخت تا آنکه از ایشان بصدور امور
قبایح اعمال و فضایح افعال که بین الانام مشهور بر دفاتر و اوراق مزبور و مسطور است
و از جمله ولاه او ولید بن عقبه بود که شراب میخورد و در نماز صبح مست بنماز بود و در حالت سکر
فریضه صبح را چهار رکعت گذارد و آنگاه گفت اگر خواهید زیاده از این بگذارم
و سعید بن العاص را والی کوفه کرده بود انقدر فسق و فجور و بدع و احداث از وی بظهور رسید
که اهل کوفه او را اخراج کردند و عبد الله بن ابی سرح را که از جمله منافقان اصحاب
عقبه است والی مصر کرد تا بدعتها و فسوق از و ظاهر گشت و اهل مصر از جنایات او شکوه
تظلم نمودند و انقاد حکومت معاویه شام نمود تا آنکه از فتنهها و فسادها کلیه که معروف

و مشهور است

و مشهور است بظهور رسید که رهبان آنجا آمد که اهالی بلدان متباعده بدفع ظلم و عدوان
ولاه او بمدینه آمدند و اقرار بعزل ایشان داده عهد کرد که دیگر این قسم عمال و کردار ایشان نکند
و ایشان را بمواطن خود ارسال نمود و ضمنا کتابتی بمعویه نوشت و در آنجا امر کرده بود
بقتل این جماعت که احداث ایشان را بر شمرده شکایت ولاه او کرده بودند و آن جماعت در طریق
بر آن مضمون مطلع شده باز بمدینه مراجعت کرده اتفاق بر قتل او کردند و از منکرات او آنست
که حکم بن ابی العاص که عم عثمان بود و پیغمبر او را لعنت کرده و از مدینه اخراج نموده و پسر او مروان
نیز با او بود و رسول الله از کثرت غیظ که از و داشت فرموده بود که لعنت خدای بر او
حکم را جای داد و او را بوجهی از وجوه مدد نماید بدین طریقه بودند در ایام ابو بکر و عمر از ایشان
او را و پسر او را در زمان رسول در مدینه جای ندادند و او مشهور بود بآن طرید رسول الله
یعنی رانده شده رسول خدا و چون عثمان خلیفه شد ایشان را بمدینه باز آورد و جای داد
و مدد و اعانت کرد و عمال مسلمانان و فدک که حق فاطمه و اولاد او بود بمروان را داد
و صاحب تیر خود کردانید و منشا آن که رسول ایشان را مطرود کرده و رانده بود و دو
در کتاب اصل ایراد کرده ایم و تفصیل آنست که رسول خدای اهل ایمان و اسلام را از دیدار
منع کرده و هر کدام ایشان از اسلام بی بهره باشد و رسول خدای ایشان را رانده
و لعنت بر جان دهنده و مدد کننده ایشان کرده باشد و عثمان خلاف رسول کرده بقصاص و طعن را

برخود محقق کردانیده باشد در لعن بر دیگر مجال توقف نمی‌ماند بلکه اضعاف اسباب لعن این

سابقین برای خود مرتب ساخته چه ایشان کردند از مقتضیات لعن چون ایذای علی علیه السلام

و فاطمه در منع فدک و نیز مرتکب آن شدند باز و ایذای امور دیگر و ایضا منطبق شد بر قول الله

لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو کانوا اباءهم

او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم پس این مقدمه واضح شد عدم ایمان عثمان بر هر که

رسول هر که این مبالغه حکم را ندهد لعن بر دلیل است و من حاد الله و رسوله را که او را

جای در مدینه دهد و با موال عظیم اعانت کند از جمله اصحاب یود و من حاد الله و رسوله را

و از جمله مطاعن او آنکه چون اراده نمود که جمع کند آنچه پیش احاد مسلمانان است از صحایف

قرآن و تمام را مصحف واحد گرداند نزد هر کس صحیفه بود اخذ کرد و غیر از عبد الله

بن مسعود که او از دادن مصحف خود به عثمان امتناع نمود و او ابن مسعود را امر نمود

که بزنند تا آنکه دو استخوان پهلوی او شکسته شد و او در علیلی از مجلس او برده

بقلیلی از زمان از عالم رحلت نمود و مصحف او را ثانی الحال سوزانیده و در ایام

عثمان بعیادت رفت رخصت دخول نداد و حال آنکه در کتب خود نقل کرده اند از عمر

من اراد ان یقرأ القرآن غضا فلیقرأ بقراءة ابن مسعود و عبد الله مسعود امکنه در نظر

طعن منکر و تکفیر او نمود و در صحاح ایشان آمده که در وقت وفات خود گفت

یا اصحاب رسول الله انشدکم الله ما سمعتم النبی صلعم یقول رضیت لامتی ما رضی لها ابن ام عبد

یعنی ای اصحاب رسول خدا سوگند میدهم شما را بخدا که آیا از پیغمبر نشنیده اید که او میگفت

راضی شدم برای امت خود با نچه با آن راضی شود ابن ام عبد یعنی عبد الله مذکور رسول او را

ابن ام عبد میگفت همه گفتند از وی شنیده ایم پس گفت خدایا من راضی نیستم بعثمان

از برای این امت چون عثمان صحایف قرآن جمع کرد از آن تالیف نمود

مصحفی که در ایدی الناس الی الان واقع است و نسبت داد به اصحاب صحایف قرآن را

که جمع کرده بود و سوزانید و روایتی آمده با بشست و این عیب شنیع و فعل قبیح زیرا

که اگر آن صحایف موافق بود با نچه به دست مردم است سوختن این ان کو زائل و کفال حرام

زیرا که اگر جمله از قرآن نزد بعضی باشد نه آنکه تمام قرآن از اولش نزد غیر او

و اگر در بین صحف بعضی سوراید بوده نسبت بانچه الحال بدست مردم است و او آنرا باطل نموده

و ضایع و مردم را از آن ممنوع داشته پس بعضی از کتاب خدای را باطل و در سبیل ا

باطل کرده پس مستحق آن که در حق او گفته شود افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما

جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب

هرگاه بعضی از قرآن را ضایع کرده و سوزانیده منشاء آن نمی‌تواند بود الا آنکه ابطال آنچه

موداشته و کراهت داشته که مضمون آن بمکلفان رسیده شود و هر کس کراهت کند از آنچه

تحریر بر بنده کان منزل شده مستوجب غضب الهی گشته اعمال او نابود و محبط گردد در روز حشر شود
نمود تعالی ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم و با بدانکه در این
مذکور شد قول بعضی از قدما امامیه که تغییر و تبدیل در ایات قرآن بعد از
واقع شده و متاخرین شیعه اتفاق نموده اند که در قرآن هیچ زیاده و نقصان واقع نشده
وانچه بعضی صلوات الله ما نازل شده بعینه همانست که در مصحف مثبت است الی الان
بی زیاده و کم و این قول اصح اقوالست زیرا که حق تعالی میفرماید انا له لحافظون
و دیگر شواهد و دلایلی که ذکر انها خارج از مقصود کتابست و از مطاعن او ایذا دادن عمار
بن یاسرست و زدن او تا حدی که علت فتق بهم رسانید چنانکه گذشت و اگر عمار از باب امر معروف
و نهی منکر او را بعضی از اعمال قبیحه و احداث شنیعه توبیخ میکرد و حال انکه در صحاح اخبار
اهل سنت آمده که پیغمبر در حق عمار فرموده عمار مع الحق والحق مع عمار فاذا افترق
الناس یمینا وشمالا فانظروا الفرقة التی فیها عمار فاتبعوها فانه یدور مع الحق حیث دار
و در احادیث سابقه گذشت قول حضرت رسول در حق او ویح لعمار الطیب المطیب و در
صحیح بخاری و صحیح مسلم و ایضا در جمع بین الصحیحین للحمیدی سند نقل کرده اند از ابی سعید
خدری که در وقت بنای مسجد مدینه که اصحاب نقل خشت میکردند هر کس یک خشت بر میداشت
و عمار دو خشت حمل مینمود در این اثنا نظر رسول خدای بر او افتاد و از روی سر او غبار

ازون

از رحمت و جامهای او می افشاند و میگفت ویح عمار یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار
یعنی رحمت خدای بر عمار باد عجب جماعتی اند که عمار ایشان را به بهشت میخواند و ایشان عمار را بدوزخ
میخوانند و کسی را که در باب او رسول خدای چنین مدایح و امثال گفته باشد مطاعن که انچه او گفته
و کرده باطل و غیر حق باشد بلکه بمقتضای این نص مضمون کلام او دعوت به بهشت و دخول
بهشتست و عثمان از قول او کراهه داشته و فی الحقیقه ابا مینموده از قول رسول که او همه در همین
انچه پیغمبر در حق او فرموده بمقتضای ان هو الا وحی یوحی از روی وحی الهی است و حقیقت احوال
حال محفوظ کرده لازم اید که عثمان از قول رسول و قول حق و احباط عمل او بمقتضای ایه کریمه
سابقه و از مطاعن او اخراج کردن ابوذر غفاریست بطرف ربذه با انکه محمد
پیغمبر در حق ابوذر می فرماید ما اقلت الغبراء ولا اظلت الخضراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر
یعنی بر نداشته است زمین و سایه نیفکنده آسمان بر صاحب لهجه و متکلمی راستگوتر از
ابوذر و مشهورست در روایات ایشان که رسول فرموده که خدای امر فرمود مرا که دوست دارم
چهار کس از اصحاب مرا و دوست میدارد و مرا نیز بدوستی ایشان امر نموده و چون از ان
چهار کس پرسیدند فرموده است که ایشان چهار علی است و سلمان و مقداد و ابوذر و در
بطرف سابقا اسباب عثمان که گذشت طعن و ذم متوجه عثمان میکرد و در اخراج ابوذر ظلمه در مشهور است
عثمان از جمله من عاد الله و رسوله است چنانچه تامل ظاهر میگردد و دیگر مصحف تغییر قرآن بخط

تمادی در طغیان او را باعث چنین اعمال گشته که حکم و مروان که منفوض و طرید رسول الله
بودند الحال از داخل مدینه می سازد و ابوذر که محبوب خدا و رسول بود بطرد و دفع او حکم میکند
و از مطاعن او اسقاط حد الهی است از عبید الله عمر که هرمزان را کشته بود بخیال قصاص عمر و هرمزان
عمر در حیوة بود و چون این خبر بدو رسید انکار کرد و گفت اگر من زنده مانم عبید الله را قصاص
که هرمزان مولای علی بن ابی طالب است و قبول دیت نخواهد کرد و چون عمر مرد و عثمان متولی شد علی بن ابی طالب
طلب قصاص کرد عثمان گفت دیروز عمر کشته شده و امروز پسر او را بکشم و از اتباع نمود از حکم الهی
و اختیار کرد در تعطیل حدود الله تعالی رضای مخلوق را بر غضب خالق و همچنین اسقاط حد نمود
از ولید بن عقبه که والی او بود و شراب خورده و این معنی بثبوت رسیده بود حد را
ساقط کرد بواسطه جهات قرابه و مراعاة مخلوقین و چون علی علیه السلام متولی امور گردید
اقامت حد مذکور بر ولید مذکور [کرد] و از جمله مطاعن او تغیر و تبدیل احکام شرعیه است بواسطه
ملاحظه بعض منافع دنیویه یا دفع بعض مضار رعاة و نبذه از آن در کتاب
اصل آورده ام بواسطه خوف اطناب درین ترجمه متعرض آن نشد و از جمله مطاعن او
آنکه اهل مصر بشکایت والی آنجا نزد او آمدند و او را بطرف ایشان زد و با کسی
بفرستند که در میانه ایشان و والی ظاهر شود و در باب امر محمد بن ابی بکر را اختیار
کردند و چون محمد مذکور در باب انتصاف حق و ابطال باطل سعی موفور بظهور رسانید

و اعمال

و اعمال قبیحهٔ او را انکار میکرد بعضی از عثمان گران آمده خشم و غیظ محمد بر حال او
غلبه میکرد و میشنید و در مقام آن بوده که بوجهی از وجوه امر او را از خود کفایت کند و در این وقت که
قرار یافت که همراه آن جماعت متوجه مصر شود عثمان فرصت یافته پنهانی نامه بوالی
مصر نوشت و باو فرمود که چون محمد ابی بکر بمصر رسد او را بقتل آورد و نامه را بغلام
خود داده و بر راحلهٔ خود نشانده قرار داد که از راه دیگر بتعجیل متوجه مصر شود که پیش
از دخول محمد بآن شهر رسیده بمصر او را بجان باشد بعضی از یاران از این مضمون خبر یافته
محمد را مطلع ساختند و او جای غلام را دانسته از عقب غلام رفته او را گرفتند
و نزد او آوردند و چون نامه را مطالعه کرد با اتفاق آن قوم متوقف شده بمدینه عود نمودند
و ندا کردند که مردم جمع شوند پس جمعی خلایق مجتمع شدند و ایشان را از مضمون مطلع
ساختند و باتفاق نزد عثمان آمدند و چون در آن باب گفتگو نمودند جواب داد که راحله
از من است و غلام غلام منست و نامه نیز بمهر منست اما نوشتن نامه بفرموده من
نشده و آن نامه بخط مروان بود پس او را گفتند اگر راست میگوئی مروان را تسلیم
کن که این خط او است و او از دادن مروان امتناع کرد و چون از این فعل شنیع
منفعل نشد آنچه یافتند از نامه دیگر که بمعاویه نوشته بود و در آنجا بقتل جمعی از
مسلمانان امر فرموده و قبل از این احداث بدع بسیار از او بظهور رسیده

قبیحه را افعال شنیعه افزود چنانچه معویه را بقتل مسلمانان امر کرد و بعامل مصر در باب قتل
محمد بن ابی بکر کتابت نوشته و در نوبت علی ابن ابی طالب ع از معاونت او تقاعد نمود
بخانه خود نشست و در مهم او و اهل محاصره مدخل نکرد و قوم را از محاصره او نهی نکرد
و با جمعی امر نیز تقصیر نمود تا آنکه کشته شد سؤال اگر گویند در وقتی که اعمال مذکوره
از عثمان بظهور رسیده آیا قتل او واجب نبود یا آنکه بر حد آن نرسیده بود که خون او
حلال گردد بلکه لازم بود خلع او از خلافت و اقامت دیگری بمقام او اگر چنانچه واجب القتل بود
لازم می نمود که علی ع با اهل محاصره اتفاق کند و ایشان را بر آن کار [illegible] معاونت [illegible]
و اگر خون او مباح نبود واجب بود که ایشان را نهی کند و زجر و منع نماید و قعود و عدم [illegible]
در این کار را اتفاق نماید جواب باختیار هر دو شق متصور است اما اختیار شق اول از آن رو باشد
که مذکور گردد و اما اختیار شق آخر پس گوییم [illegible] بود در واقع نفس الامر احداث مذکوره
اباحت قتل نموده باشد یا اگر سبب بوده در فی الواقع وجوب قتل محقق گشته اما اقدام
بر قتل او بواسطه وقوع فتنه و فساد و در شورش احوال مسلمانان جایز نبوده باشد و بر تقدیر
چون قتل او منکر و حرام باشد عدم نهی آنحضرت از این کار بعلل متعدد بوده است اول
آنکه عثمان چون مخالفت عهد کرد در باب صلاحی که حضرت مرتضی علی ع کرده بود انکار نموده
میتوانسته بود که نهی کردن قوم در این صورت بر او واجب نبوده باشد شرعا دوم

چنانچه بشرح بعضی از آن گذشت اتفاق کردند که مسلمانان بر محاصره او و جمعی از اعاظم
صحابه با ایشان یار گشتند و بعضی اصحاب بواسطه اعمال قبیحه و احداث شنیعه او
رنجیده خاطر بودند او را فرو گذاشتند و مدد نکردند تا آنکه بتفصیلی که در تواریخ مسطور است کشته شد
بعد از قتل تا سه روز افتاده بود و کسی متوجه دفن او نمیشد بعد از آن او را در مقبره یهودان
دفن کردند بعد از شهادت علی ابن ابی طالب معویه پادشاه شد موضع قبر او را
داخل بقیع گردانید سؤال اگر پرسند که جمعی مردمان مجتمع شدند بر محاصره عثمان و قتل او
در آن وقت آیا علی ابن ابی طالب معاونت قاتلان او نمود یا آنکه اظهار رضا کرده با ایشان
و ترغیب و تحریض فرموده و امثال آن چنانچه بنی امیه بر این اعتقاد بوده اند و ایشان را
بر محاصره آنحضرت داشته با آنکه بقدر امکان معاونت عثمان نموده در دفع [illegible]
از محاصره و قتل نموده و در این صورت متوجه گردد خطای قتله او و آنکه او مظلوم کشته گردید
چنانچه جمعی از اتباع عثمان این اعتقاد دارند جواب آنست که در اوایل معاونت عثمان نمود
بواسطه اطفای فتنه و دفع فساد و رعایت مصالح الاسلام چنانچه میانه او و جمعی که از بلاد
متباعده بواسطه تعدد احداث و زجر و منع او در مدینه مجتمع شده بودند صلاح کرد
تا آنکه عثمان عهد کرد که از اعمال و کردار خود رجوع نموده ایثار رضای مسلمانان اختیار نماید
و از موجبات نکوه و تظلم ایشان اجتناب نماید و چون عثمان نقض عهد خود نمود و بر اعمال

[illegible]

اگر آنحضرت نشسته باشند که نهی او درین حال فایده نمیکند و با اتفاق نهی منکر شرط است تجویز
تاثیر و حصول فایده اما آنکه درین حال نهی آنحضرت مفید نمی افتاد وجهش ظاهر است
زیرا که آنحضرت مکرر اصلاح میانه عثمان و مردمان نمود و مردم را وعده کرد که بعد ازین
اموری که موجب آزار شما باشد از عثمان واقع نشود و مع هذا عثمان بر افعال شنیعه خود
اضعاف آن مستمر بود پس با وجود تقدیم این مقالات و تمهید این مواعید و تعهدات
که عثمان با آن التفات نکرده باز درین وقت متعین است که دیگر مکرر عثمان گوش بسخن
مصالحه و اصلاح نمیکرد و اما مدافعت بضرب سیف ظاهر است که امکان نداشت
چرا که از یک کس بلکه از ده نفر و بیست نفر دفع جمع عظیم و قوم انبوه که از آنجمله عمار
معروف است که کمال اعراض و غایت غضب از شخص داشته باشند و محتمل است که در ظن غالب
آنحضرت این بود که اگر بنصرت عثمان بطریق مذکور بپرداز کار بدانجا کشد که
بمقاتله انجامیده ضرر بنفس نفیس او رسد و واجب نیست بر انسان که در دفع منکر
باهلاک نفس خود سعی نماید بلکه جایز نیست پس جواب حضرت مرتضی در باب مقاتله
عثمان مدرجه نفرموده اند نه با مزید نه نهی از منکر بلکه این حق است که جمعی از آنحضرت درین باب
سوال کردند و گفتند آیا قتل عثمان ترا آزرده ساخت یا مسرور حضرت فرموده ما
شانی و لا سرنی یعنی از قتل عثمان مرا نه بد آمده و نه خوشحال شده ام و دیگر ازو سوال کردند

که آیا بقتل

که آیا بقتل عثمان مرا آزرده ساخته یا راضی بودی فرمود که راضی بودم پرسیدند که آیا قتل
عثمان موجب غضب و سخط تو گردید فرمود که نه و این کلام حق و صدق است زیرا که چون
احداث و اعمال او بحدی منتهی شده که مستحق قتل باشد پس حضرت بقضای الهی
و اراده کسی راضی شد ازین حیثیت و لیکن چون بغیر حق تصدی خلافت شد و غصب حق
آنحضرت کرده مخالفت وصایای آنحضرت کرده و ازو بظهور رسیده منضم با احداث و بدعتهای دیگر
که ازو صادر شده رفع تعدی او و اخراج او از امری که مستحق آن نبود مرغوب و مطلوب بود
و این مطلوب بحسب اتفاق در ضمن قتل او بظهور آمد پس حضرت مرتضی علی را ازین جهت
در بین غضب و سخط نفرمود **سوال** اگر گویی که چون مفروض آن شد که قتل عثمان
منکر است لازم است که البته مستلزم غضب و سخط امیر مرتضی علی باشد زیرا که عدم غضب
از لوازم منکر است و حال آنکه منقولست که آنحضرت فرموده که من بقتل عثمان موصوف
بغضب و سخط نشده ام پس این مقدمه مستلزم یکی از دو امر است یکی آنکه بر منکر غضب ننماید
و سخط نفرماید و این باتفاق باطلست **دوم** آنکه قتل عثمان نزد آنجناب منکر نباشد و حال
آنکه فرض کرده ایم که منکر است **جواب** آنست که قتل عثمان مستلزم سخط علی ابن ابی طالب بود
اما نه ازین حیثیت که قتل عثمانست بلکه از جهت که منکر است و آنچه منقول شده از آنحضرت
آنست که او را از قتل عثمان بر نیامده و موجب سخط او نشده یعنی از جهت آنکه قتل عثمانست

و این منافات ندارد با آنکه او در ابدا آید و بران عتب سخط فرماید از آنحضرت چه منکرات
و درین جواب دقتی هست باید که غور کرده شود چه در مقام مشتبه شده احوال بر کثیری
از جهال و مخفی نماند که جمیع این نقل ربع در صورتیست ثابت گردد آنچه در جواب سابق
و غیر آن آمده که آنحضرت بقتل عثمان راضی نبود و فی الواقع خواه امر کرده باشد بقتل او
و خواه نه و خواه اعانت ایشان نموده و خواه نه درین صورت قتل او منکر نخواهد بود زیرا که حق بود
بر ونصرت عثمان وانکار بر قاتلان او و وجه آنکه قتل او درین صورت منکر نیست آنست که
رضای علی ابن ابی طالب بر امر منکر محالست و ممتنع و درین فرض جواب از سوال ثانی
با شبیه بشق اول است و آنچه گفته اند که اگر آنحضرت بقتل عثمان راضی بود لازم بود بر آنحضرت اتفاق
کردن با قاتلان عثمان و معاونت و مساعدت ایشان نمودن الخ بر مردم ظاهر شود که قتل او بر وجه حق است
و حق درین تکلف شبیه عظیمه مدفوع است که چون حضرت اعانت او نکرد و در جمع خاذلان
او را فرو گذاشت پس معلوم نیست که خاذلان عثمان چون مرتضی علی و امام حسن و امام حسین و عمار
و غیر ایشان و قاتلان او چون ابی بکر و مالک اشتر و امثال ایشان افضل اند از معاویه
او چون مروان حکم و امثال او بلکه طایفه اولی از اعاظم و اکابر صحابه اند و فرقه دوم از مردودان
مطرودان رسول خدای پس هر که را ادنی بصیرتی بود نقض میکرد که او مستحق
لعن بود و الا مثل این جماعت در مقام قتل او نمی شدند و او را فرو نمیگذاشتند

اگر کشتن

مطلب سیم

اگر کشتن او بغیر حق می بود البته این جماعت نصرت او میکردند و دفع و انکار قاتلان او در
می نمودند مطلب سیم در ابطال آنچه گمان برده اند از جمله مناقب الثلاثه است و دلایل
خلافت ایشان سوای آنچه می پندارند فضائلیست برای ایشان ماثور و منقول و از آنجمله
آنکه بر خلافت ابو بکر دعوی اجماع کنند و الکاه خلافت عمر بوصیت ابو بکر اثبات نمایند
و خلافت عثمان بقضیه شوری و محض قول عبد الرحمن عوف بطریقی که در قضیه شوری
سمت ذکر یافت و جواب این دلیل بر احدی پوشیده نیست چه بعد از اطلاع
بانچه سابقا مذکور شد در وقت رحلت رسول الله از اجماع جمعی معاندان
در سقیفه بنی ساعده جهت بیعت و اطلاع بر آن قضایا که در آنوقت روی داده معلوم شود
که اجماع بر امامت منعقد نشده و مشتبه باجماع با وجود عدم دخول مرتضی علی و امام حسن
و امام حسین و عمار و ابوذر و سلمان و مقداد و تمامی اعاظم صحابه چگونه توان گفت بلکه انکار ایشان
این جماعت و همچنین عدم دخول تمامی علمای اقطار و صحابه کبار چنین معلوم است که اصلا ایشان
این امر باطل و مردود است فرع آن که الحیا الی عمر و حکم شوری ان لله علی دیگر باطل
اولی را از جمله فضایل ابو بکر شمرده اند قول تعالی ثانی اثنین اذ هما فی الغار
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا یعنی خدای رسول خود را یاری داد در وقتی که قوم
دو کس در غار بودند آنوقت صاحب خود را لفت انده و لیکن ... محقق که خدای تعالی

بآیات چه رسول خدای در وقت هجرت از مکه ابوبکر را رفیق ساخته از بلده مبارکه مذکوره
بیرون آمده سه روز در غار ثور بود و چون کفار تعاقب نموده قریب بغار آمده بودند چنانچه
ابوبکر مضطرب شده آغاز تردد نموده محزون گشت پیغمبر او را تسلی داد و بر عارف حزن و خوف نماند
که آمدن سکینه نموده از آنکه در این وقت ابوبکر با حضرت بوده ولیکن از آن بودن فضیلتی و منقبتی
برای ابوبکر ثابت نمی‌شود زیرا که در بین آیت از دو امر بظهور رسیده که استحقاق
مدح و منقبت داشته باشد سوی آنکه حق تعالی این قصه و کیفیت روشن و قرار گرفتن ایشان
در غار خبر میدهد و آنکه رسول خود را نصرت داد و با وجود آنکه غیر یک کس همراه او
آمدن نبوده و اما تعبیر کردن از ابوبکر بصاحب نیز موجب مدح نمی‌شود چه در عرف
همراه و رفیق را صاحب میگویند و خدای تعالی از کافر بصاحب تعبیر نموده باشد چنانچه در قصه
رجلین که یکی مؤمن بود و دیگری کافر در سوره الکهف میفرماید قال له صاحبه و هو یحاوره
بلکه در این آیت دلیلیست بر ضعف ایمان ابوبکر و عدم سکون او باخبار پیغمبر
با آنکه نبوت و فتح مکه و سایر بلاد کرده اعلای الوای اسلام متحقق گشته اعلام کفر نگونسار
خواهد شد و از جمعیت بواسطه قرب کفار مضطرب و متردد او را دست داد و اندوه بر او
غالب گشت بزعم آنکه بدست کفار گرفتار خواهد شد و این حال موجب ارتیابست در اخبار
و احوال حضرت رسول و این حسب مرتبه از حد اصل ایمان با کمال ایمان است چنانچه حق تعالی بعد فرموده

تبدیل نقلست او را یار او بود او
با دوستی عمر گفت

انما المؤمنون

انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ثم لم یرتابوا و نفیست که حزن مذکور را ابوبکر از لیست
مرجوح و مفضول و الاجماع نمی‌توجه آن شود پس حال تمام است که اثبات حصول صفت حزن
ابوبکر که مفضول شهید نمایند و بعضی از اهل تحقیق گفته‌اند که در این قصه و سیاق آیت شاهد
شاهد لیست بر تهمت او که برو در ایمان زیرا که اضطراب و شک او را دادی و خدای تعالی در
این حال خبر میدهد بانزال سکینه بر حضرت رسول خاصه نه بر ابوبکر چنانچه میفرماید فانزل الله
سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها و آنکه قاضی بیضاوی با جلال ملوئه که ضمیر علیه بر حضرت
بود راجع بصاحب شده مخالف سیاق است زیرا که ضمیر ایده بی هیچ شبهه مخصوص رسول الله است
و هرگاه ابوبکر از انزال سکینه خارج باشد نقص او در ایمان متحقق است اگر کون الم
در ایمان معتبر بود در طریق قصه غزای حنین تصریح می‌شد بدخل او در سکینه چنانچه در آنجا
میفرماید ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین چه مؤمنان را در انزال سکینه با رسول
شریک ساخته و این مؤمنان آن جماعت اند که باتفاق علی ابن ابی طالب از گرد
و دفع کفار از رسول الله می‌نمودند و باتفاق اهل خبر ابوبکر و عمر در آن روز فرار نموده
داخل گریختگان بودند بلکه معلوم در قصه هجرت خیر البشر از مکه مبارکه فضل و منقبت
برای حضرت علی علیه السلام ثابت است چه در لیلة الهجره چون کفار بر قتل حضرت رسول اتفاق
نمودند جبرئیل آنحضرت را خبر داد و علی ابن ابی طالب را طلبید و برو عرض کرد که در فراش اطهر

پیغمبر و دست داد خدای
آرامش بر پیغمبر او
و بر مؤمنان

بخواند تا رسول در شب فرار نماید و حضرت علی در مکه توقف نموده ودایع مردم که نزد رسول بود

بصاحبان رساند و از عقب رسول توجه مدینه کرده در آنحضرت بطوع و رغبت بی تردد

و اضطراب قبول این معنی نموده جان خود را معرض بلای آنحضرت ساخت و در عمل بلا

بعد از اطلاع تعجب نموده با بر حق سبحانه تعالی جبرئیل و میکائیل بر زمین نازل شدند و صحبت مخاطبات آنحضرت

و در این باب خدای تعالی در قرآن مجید مدح آنحضرت نموده که و من الناس من یشری نفسه ابتغاء

مرضاة الله چه اصحاب تفسیر تصریح کرده اند که این آیت در شأن حضرت مرتضی علی نازل گشته و فخر

بر فراش آنحضرت خوابیده و بعضی از جهال نواصب مذکوره را دلیل خلافت ابوبکر ساخته اند

اند چون بحضرت معلوم است که بعد از تنظیم امور امت رسیدن احوال امت ابوبکر مشغول شود و قیام

مقام رسول الله او خواهد بود لهذا او را همراه و رفیق کرده اند تا از ضرر کفار رهید و مردم

و چنانچه از توقف علی برداشت و بطلان این سخن بغایت روشن است

خلافت ابوبکر بعد از خود حرف برده و او را رفیق کرده اند و حضرت علی را بر فراش خود خوابانید

چه در باب نسق امور امت و ترویج ملت حاجت با او زیاده رجوع شود اگر هم بکشد آن هم

مقتول شد خللی در ضبط امت لازم نمی آید و در امور مرجوعه با وی قائم مقام او می‌شد

و لیکن چون اقامت مقام رسول مخصوص ابوبکر بود گنجایش آن نبود که به دیگری

مرجوع گردد و این ایراد را بعضی از اهل عناد بر سعد بن عبدالله قمی رضی الله عنه وارد

ساخته بودند

ساخته بودند و او جواب نیکو نیافت به پیش امام حسن بن علی العسکری فا پرسید از آنحضرت که

میانه او و ایشان معاند گذشته بود او را خبر داد در جواب این شبهه امام حسن اشاره

بفرزند خود صاحب الزمان نمود و در آن محل آنحضرت طفل بود در کنار امام حسن و جواب شبهه مذکور

حضرت صاحب الزمان بدین وجه فرمود که چو الخصم خود کفر له تمام از حضرت رسالت نقل می‌کنید

که فرموده الخلافة بعدی ثلثون سنة این سی سال ایام خلافت خلفای اربعه تمام نمود که خلفای اربعه حق

بنا بر مذهب شما است پس درین حال چنانکه مسیر است که خلافت بعضی از و متعلق بایشان

همچنین معلوم است که بعد از و بعمر متعلق است و بعد از و بعثمان و بعد از و بعلی ابن ابی طالب

و بنا برین چون بر رسول الله واجب بود که ایشان را جمیعا همراه برد و از میانه خلفا

ابوبکر را تنها خالف ساختند و تضییع حق خلفا را با وجه جایز ندارند و میگوییم ایضا که این سخن

بوجه دیگر ایضا فاسد و باطل است بجهت آنکه رسول الله بوحی الهی معلوم کرده بود

که عنقریب مالک اکثر بلاد و عباد خواهد گشت و معظم طوایف انام منقاد شریعت او خواهند شد

تا شیوه اطاعت او بر گردن خواهند نهاد و کفار آنچه اراده کرده بودند بعد از و نخواهند یافت

و از دیگر آیت الذین کفروا ان یقتلوک او یخرجوک والله خیر الماکرین دلالت بر آن

که بجای خود خواهد نشاند بایستی رد ودایع بر و لازم بود که ضرری بدو نرسد بجهت آنکه

بوحی الهی معلوم بود که حضرت مرتضی بعد از و باقی خواهد بود چنانچه در حق او فرموده.

ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین و ایضا در وقت ولادت
حضرت که رسول الله او را غسل میداد چون جانب راست مرتضی علی شسته شد
پس آنکه کسی مباشر تقلیب کرد آنحضرت بجانب چپ گردید و در این حال
رسول الله فرمود که روا باشد این پسر را در وقت ارتحال اصل دهد و من نزد او چنانکه کسی مرا برگرداند
از جانبی بجانبی خواهم گردید و دیگر وقایع و قضایا که دالست بر آنکه حضرت رسول میدانست که علی
ابن ابی طالب بعد از او باقی خواهد بود پس محقق شد که در قضیه مذکوره و فرار کردن از کفار
مکه نه خوف بر ذمه آنحضرت بوده و نه خلافت جلال حکیم علی الاطلاق برین نهج و نمونه
و پیغمبر خود را مأمور ساخته و مصالح و حکمتها در این ضمن مندرج است بعضی ظاهر و مشروح
و بعضی مخفی و مستور و ایضا هرگاه رسول خدای این مقدار اهتمام در شأن خلافت ابی بکر بود
تا آنکه او را با خود بی اختیار فرمود لازم می‌نمود اهتمام او به آنچه اهم و اولی است از سهل و در اظهار
مقصود داخل است این وصیت که دالست بر روشن شدن که قایم مقام او ابوبکر
خواهد بود و این خود منتفی و ممنوع است بوجوه و دلایلی که سابقا مذکور گشته و شما
معاشر اهل سنت این قایلید که پیغمبر وصیت باین امر ناکرده از دنیا رفته و ابوبکر هم
در شک و ریب بوده از خلافت خود چنانچه گفته وددت انی سالت رسول الله عن هذا
الامر فیمن هو و کنا لا ننازع اهله و در جمله فضایل بعضی آیات عامه است که میگویند ابوبکر

و غیر ایشان در عموم داخلند و اینها را مفصلا یک یک در کتاب اصل ایراد کرده ایم بخصوص رد و دفع
اینها انجا مذکور شده و اینجا همین قدر کافی است که دفع کل شبهات اتفاقا میشود در این اجوبه خاص بهر یک
از رجال خواهد از کتاب اصل باید طلبید و از آیات مثل قوله تعالی والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار الایه ابوبکر و عمر داخل مهاجرین و انصار اند پس برای ایشان ثابت
گردد آنچه در خاتمه آیه شریفه جهت جماعه مذکوره اثبات شده از حصول رضای الهی برای
ایشان و وعده خلود بهشت و مثل قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة و ایشان در بیعت رضوان داخل بوده اند با آیات مذکوره و امثال آن جواب
که شامل اینها باشند و مشار کنند احادیثی که از رسول الله در باب مناقب ایشان روایت کرده اند
باکه اسانید اکثر اینها ضعیف مردود است و از جمله اخبار آحادی اند که چون بر کتاب اصل
اطلاع حاصل شود و آنچه در باب آحاد از اخبار در آنجا گفته ایم منظور نظر تحقیق و حاصل شود
بوضع این احادیث و افترا صریح بر رسول خدای و ما اینجا در مقام تفاصیل آن
بواسطه خوف اطناب نشدیم الا بعضی از احادیث که بر اطلاع حقیقت اینها زیاده اهتمام
بود که مذکور خواهد شد و اما جواب شامل کل آن است که گوییم بر اصحاب بصیرت مخفی و مستور نیست
که جمیع آنچه در قرآن و احادیث بر اعتقادات و اعمال صالحه مترتب شده از حصول
رضای الهی و ثبوت اجر نامتناهی و دخول بهشت و خلود در آن و مقامات جنت را

خشنود شد خدای از مومنان
کرد بیعت میکردند با تو
زیر درخت

و امثال این تمام مشروط بموافاه است که در خاتمه کار استمرار بر اعتقادات و اعمال صالحه

محتمل نشود چنانچه خدای تعالی از قصه بلعم بن باعورا باعورا خبر داده که از مقربان درگاه الهی بود

و بعلم و اسم اعظم سرفراز بود و اقع شد انچه مدام اساس علوم و اعمال نمود منحرط در سلک غاوین

گشت جز مید بود تنبیه می نماید که مدار بر خاتمه عمل و اعتقادات است و استمرار آن تا وقت موت

و ذلک قوله تعالی واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان

من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه چون سابقا محقق شد

که ایشان باعمال قبیحه و افعال شنیعه و احداث بدع در دین محمدی و مخالفت

وصایای آنحضرت از آیات الهی منسلخ شدند و اخلاد بسوی پستی و لوازم هوا اختیار

نمودند بطریق علم مذکور منتظم در سلک غاوین گشتند مستحق لعن و طرد بر آن ایشان خطه

سابقه شدند پس بنا بر قاعده عدم موافاه الشان ازرضای الهی و دخول بهشت

وا امثال آن که برای مهاجرین و انصار در حق ایشان و عده شد نصیبی نباشد چنانچه در احادیث

سابقه در مقدمه کتاب مذکور شد جمعی از اصحاب آنحضرت را ذات الشمال بر بوده در نار

و رسول گوید که یا رب اصحابی اصحابی و جواب آید که تو نمیدانی که بعد از تو ایشان چه احداث

کرده و مرتکب چه امور قبیحه شده اند و در احادیث سابقه انفا گذشت که ادنی تغیر احداث

بر این عازب را گفت که خوشا بر تو خوشی باد تو را که در صحبت پیغمبر و شرف بیعت رضوان

تحت الشجره

تحت الشجره مشرف شده براء بن عازب جواب داد که یا ابن اخ انک لاتدری ما احدثنا بعده

یعنی تو نمیدانی که چه احداث کرده ایم بعد از پیغمبر و چون مدار بر عاقبت و خاتمه باشد

و حال انکه حق تعالی رسول خود خطاب میکند لئن اشرکت لیحبطن عملک و زنهار از اعیاد ذلک التفاوت

خوف کلی از خاتمه کار بوده و از حکایات عجیبه خوف ایشان از خاتمه کار که در کتاب

روضة العارفین که در علم تصوف تألیف کرده ایم مذکور شده اگر طالب اراده اطلاع برانها

داشته باشد و تفاصیل آن در کتب سلف مسطور است چون احیاء العلوم و غیر آن چنانچه

منقولست از بعض عباد که بنهایت طاعت و صلاح موصوف بود که او در وقت مرگ نزدیک او

و تضرع بدرگاه الهی مبالغه داشت شخصی از و سوال کرد که گویا مگر گناه عظیم کرده که این همه جزع و تضرع

در این وقت مینمائی و الا طول اوقات تو همیشه بعبادت و طاعت مصروف بود جواب داد که گمانی

شما آنست که گریه من بر گناهان گذشته است سوگند بخدای که اگر من از سلامت خاتمه و حفظ

ایمان در خاتمه کار و اثق باشم گریه بر گناهان نمیکنم و از آن باک ندارم که از جمیع جبال

و آیات قرآنیه و احادیث نبویه که دالست بر آنکه اعتقاد در رضای الهی و دخول بهشت

و وصول بمنازل و مراتب اهل الجنه خاتمه و لقا است استقامت السیاسات ذکر انها

موجب تطویل میشود پس معلوم شد که هرگز اعمال نتیجه خود را بعملی که موجب حبط

از ایمان یا ختم نماید از عموم انچه حق تعالی برای بندگان صالح خود وعده فرموده

خارج است از اوراق سابق مذکور شد الحاصل آن جماعت ختم اعمال خود کرده اند بر تعدی که
ورا بعد از اعمال عبادات خصوصاً کشته باشند و ایضاً سابقاً بدلایل واضحه و آیات قرآنیه
و احادیث نبویه محقق شد که هر که تمسک به ذیل اهل بیت پیغمبر نشود و در اعمال و اقوال
ایشان متابعت نماید در اعتقادی و رستگاری است و از ضلالت و گمراهی بر کنار است ایشان مطهر
از جمیع ذنوب و معاصی و طهارت پیغمبر حق را حال این مقدمه واضح شد گوئیم که آن جماعت چنانکه
به جمیع اقوال و افعال روایات ایشان معلوم است گواهی داده اند و حکم فرموده که مخلفان
سابق به غصب حق خلافت و دختر پیغمبر مبادرت نموده اند و ختم اعمال خود با مورا
که موجب خروج ایمان است کرده اند و آنکه بر آل ایشان و اتباع ایشان واجب و لازم است
و از اینجا محقق میشود نیز که این جماعت از عموم آنچه موعود شده برای مهاجرین و انصار
و غیر ایشان از ابرار خارجند و بهره و نصیبی ندارند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
و از جمله دلایل بطلان خلافت بعضی احادیث موضوعه است و از آنجمله آنچه ذکر آن تدفع است
ایراد کرده میشود و جمله ای از آنچه با وجود این دفع به وجوه دیگر نیز مندفع و مردود میگردد علیحده
ذکر کرده میشود و از جمله حدیثی است که به رسول الله اسناد کرده اند که گفته اقتدوا باللذین
من بعدی ابی بکر و عمر یعنی اقتدا کنید به این دو کس که بعد از من خواهند بود و ابوبکر و عمر و بعض
که او علیه السلام ایتونی بدواة و قرطاس اکتب لابی بکر لا یختلف فیه اثنان ثم قال یابی الله

والمسلمون

والمسلمون الا ابابکر یعنی دوات و کاغذ بیارید تا بنویسم برای ابی بکر آنچه
اختلاف نکنند در وی دو کس پس آنحضرت گفت ابا خواهد کرد خدای و مسلمانان
الا ابابکر و مثل قوله اردت ان ارسل الی ابی بکر و اعهد لئلا یتمنی الی غیره او یقول
غیره قائل ثم قلت ان الله لا یقبل غیر ابی بکر و المؤمنین یعنی غیر او یعنی اراده کردم
که بفرستم بسوی ابی بکر و عهد و وصیت کنم تا دیگر آرزوی این کار نکنند غیر او یا نگوید
در رو گوینده باز با خود گفتم که هیچ خدای تعالی قبول نخواهد کرد غیر ابوبکر را و مؤمنان
رفع خواهند کرد غیر او را و مثل قوله که گفت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت
ابابکر خلیلا لکن هو شریکی فی دینی و صاحبی الذی اوجبت له صحبتی فی الغار و خلیفتی فی امتی
یعنی اگر فرض سوی پروردگار خود دوستی میگرفتم هر آینه ابوبکر را دوست میگرفتم
لیکن او شریک منست و در دین من و مصاحب منست که در غار صحبت او را واجب گردانیدم
و خلیفه منست در امت من و کلام در صدد این حدیث آنکه خلافت خواهد آمد
و بطلان آن که واضح خواهد شد و مضمون شرکت در دین و مساعدت ملت ... و ظاهر
صریح است و تفصیل آن در کتاب اصل ایراد کرده ایم و کذب حدیث صحبت غار سابق معلوم شد
و اما جواب از خاتمه حدیث و خلیفتی فی امتی و سایر موضوعات سابقه و شواهد بطلان آنها
از چند وجه است اول آنکه در حین موت رسول الله در سقیفه بنی ساعده نزاع میانه مهاجر

و انصار در باب خلافت وقع رود از گشته و معاوضه جانبین بجائی رسید که از انصار گفتند منا
امیر و منکم امیر و جمعی از انصار بر آن شدند که سعد بن عباده را خلیفه سازند و بر او بیعت کنند ابوبکر بر ایشان
حجت گرفت که رسول الله فرموده الائمة من قریش و باین دلیل دفع شغب انصار نموده جمعی بیعت
ابی بکر را بسته شدند و دیگر از ایشان الزام کردند که الی آن [illegible] رسول [illegible] اهل سابقه
در هجرت [illegible] پس اگر [illegible] قبل این نصوص می‌بود در باب ابوبکر البته
بآن تمسک می‌شدند نه باین حجج و وجوه ضعیفه زیرا که جمع کثیر در آن باب [illegible] در نص
بسابقه و هجرت ابوبکر [illegible] و تمثیل این نصوص بر ایشان سهل الوقوع دور
الزام حضرت علی ابن ابی طالب و طلحه و زبیر و سایر بنی هاشم و اعاظم صحابه که با [illegible]
بجهت امر خلافت منازعه می‌نمودند دوم آنکه بزعم شما اکثر اهل سنت رسول خدای
بامر هجرت نا کرده از دنیا رفته چنانچه در ضمن مباحث گذشته باین اعتراف کرده اند
را اصلی مقرر داشته اند پس چون قبل این قسم نصوص دعوی می‌کنید و این از جمله
حق سبحانه و تعالی است که شما را اعمیان گردانیده که از اضطراب [illegible]
کتب خود را بر [illegible] رکاب [illegible] نصوص خلافت علی ابن ابی طالب دعوی میکنید
که اگر قبل این نصوص می‌بود اعاظم صحابه مخالفت روا نمی‌داشتند و مستحق بنی هاشم را
میل [illegible] تمیم می‌کردند و علی ابن ابی طالب نیز بر سر استحقاق حق خود مقاومت خود

و تشاجر می‌نمود و گاهی بواسطه آنکه مردم را گمراه سازند و خواهند از دعاهای پیغمبر آنکه در حق
مرتضی بطریق اتفاق مشهور است باحادیث مقابله معارضه کنند بر بعضی [illegible] ذکر کرده احادیث
با وضع منسوب سازند غافل از آنکه من حیث لا یحتسبون بعضی آنکه در جای دیگر [illegible] آید
ظاهر میکرد در سبب خجالت و رسوایی ایشان می‌شود سیم آنکه اگر قبل این نصوص در حق ابوبکر بود
چرا ابوبکر میگفت کاشکی از رسول خدای می‌پرسیدیم که این امر بکیست تعلق دارد و ما با اهل
آن امر نزاع نمیکردیم چنانچه در جلد سیوم از مباحث قبل این مضمون از او ذکر کرده اید و
اصحاب اخبار و آثار بر وقوع این کلام از ابوبکر تصریح فرموده اند چهارم آنکه اگر در باب
ابی بکر این قسم نصوص می‌بود احتیاج بآن نمی‌افتاد که مردم بر او بیعت کنند تا خلیفه شود بلکه موقوف
داشتن این کار بر بیعت با وجود نص پیغمبر بر خلافت او از کمال [illegible] و خطا خواهد گشت
و از آن بهتر آنکه تا فی الحال میگفت اقیلونی اقیلونی که فی الحقیقه [illegible] تقدیر رد قول
رسول لازم می‌آید پنجم آنکه اگر این طایفه نصوص در حق او می‌بود و خلافت تعلق به او داشت
چرا پیغمبر در حین ارتحال پیغمبر او را در جیش اسامة بن زید داخل ساخت و حکم بخروج او از مدینه با
مبالغات کثیره می‌فرمود و او را با جماعت متخلفین از جیش لعن کرد ششم
آنکه اگر این احادیث واقع می‌بود چرا در روایت ابن مسعود که مذکور شد [illegible] خبر داد
آنحضرت از ارتحال خود و عرض کردن ابن مسعود [illegible] آنکه ابوبکر را خلیفه سازد و از [illegible]

که حضرت رسالت در وقت عرض این سخن آن را بسر کشید و جواب شافی نداد بار دیگر که باز حضرت از آن محل خود
راه داد ابن عود این مرتبه تخلیف عمر برو عرضه کرد باز آنحضرت سر کشید و جواب نداد و چون
در مرتبه اخیر تخلیف علی ابن ابی طالب عرض کرد اظهار رضا فرمود و قسم خورد که اگر
اطاعت نموده بقبول حق او نمایند تمام البته داخل بهشت شوند و همچنین احادیث که سابقا
گذشت که پیغمبر در مرض الموت چون گفت حبیب مرا طلب کنید و هر بار که عایشه ابوبکر
و عمر را طلبیده می‌آمدند آنحضرت چون از قطیفه که بر رو کشیده بود سر بیرون می‌کرد و ایشان را
میدید باز سر در کشیده میگفت حبیب مرا بخوانید تا مضطر گشته علی ابن ابی طالب را طلبیدند
و چون نظر بر او افتاد اظهار سرور نموده او را بجنب خود خوابانید و از علوم و اسرار
الهیه با تلقین میکرد تا از دنیا رحلت فرمود و همچنین حدیث شریف که محمد بن جریر طبری نقل کرده
از طلب نمودن رسول الله در حین مرض علی ابن ابی طالب را جهت وصیت و فرستادن عایشه
طلب ابی بکر را و فرستادن حفصه طلب عمر را تا وقتی که مجتمع شدند و پیغمبر اظهار ملال صحبت نمود
گفت بیرون روید اگر مرا بشما حاجتی باشد خواهم طلبید چنانچه این قصه مفصلا خواهد آمد هرگاه
ابوبکر را پیغمبر قائم مقام خود ساخته باشد درین احادیث که مجموع بر التصریح بانچه خلاف آن مقصود است
میکنند پس معین شد که اخبار مذکوره از جمله موضوعات است الحاصل احادیث خلافت حضرت
مرتضی علی متواتر است لفظا و معنی و افاده یقین میکنند چنانچه سابقا مذکور شد و این اخبار با وجود

عدم شهرت

عدم شهرت در اکثر رجال اصل و مردان بنا بر اعتقاد معظم ایشان که پیغمبر وصیت ناکرده
رحلت از دنیا فرموده لهذا از قبیل اخبار آحاد دانند و در مقدمه کتاب گذشت که چون خبر
واحد نقیض متواتر باشد و معارض شود با او البته آن خبر واحد کاذب است **سؤال** اگر گویند
که میانه این اخبار و نصوص خلافت علی ابن ابی طالب تعارض نیست بنا بر آنکه هر دو مطلق‌اند و
صدق مضمون هر دو ممکن است پس خبر واحد اینجا معارض متواتر نیست اما عدم معارضه
جهت که نصوص متواتره محمول شود بر خلافت مطلقا و اگر چه فاصله روی دهد و خبر واحد
نیز بر خلافت فی فاصله بین تقدیر علی ابن ابی طالب و ابوبکر هر دو خلیفه باشند غایتش
که بعد از دیگری باشد **جواب** گوئیم آنکه معارضه بطریق قطع ثابت است از مثل قوله علیه السلام علی اخی
خلیفتی من قبل آنحضرت بر عدم نهاد که ابوبکر خلیفه اگر چه با وجود وقوع تعارض است زیرا که اعتبار در
از هر حدیث خلافت فی فاصله است اما چون احادیث و آیات بر اهل اسلام ظاهر گشته
دلالت کرده بر خلافت علی ابن ابی طالب بلا فاصله درین صورت که واقع شده باشد
که ابوبکر خلیفه من بعدی اگر حمل میکنند بر آنکه خلیفه بلا فاصله است تعارض متحقق میشود و لیکن
خبر واحد معلوم بنا بر قاعده مقرره و اگر حمل بر اطلاق میکنند و نصوص خلافت مرتضی علی
بر معنی مصرح به نمیدارند درین صورت تعارض نیست اما بطلان خلافت ابوبکر
ظاهر و بیّن است چه لازم است درین فرض حمل نصوص حضرت مرتضی بر آنکه بلا فاصله او خلیفه است

وابوبکر نیز خلیفه است اما بودن آن حضرت و چون ابوبکر در زمان حیات حضرت مرتضی
بعالم آخرت شتافت حکم مذکور باتفاق منعکس و عدم متعلق منتفی
بر طرف میشود واگر نصوص حضرت مرتضی را با وجود تصریح بعدم فاصله حمل بر فاصله
میکنند واحادیث دیگر را بر خلافت بی فاصله این معنی نمیشود والا با ثبات ترجیح
زیرا که احادیث طرفین بر تقدیر تنزل متساوی در اطلاق شنوند و در این صورت
چون خواهیم که یک طرف بمقید بقاعده داریم مرجح می باید تا ترجیح احادیث دیگر
بر دیگری بی مرجح لازم نیاید که آن باطل است لیکن مرجح با ماست زیرا که اهل بیت
از تیسیر زبون خلافت بی فاصله در عقب رحلت پیغمبر بودند واحادیث متواتر
وقرآن مجید دلالت بر صدق علی ابن ابی طالب کرده واکثر حق او است و بطلان علیه
وخاصه بعد از آن رسیده که حضرت رسول ارشاد فرموده علی مع الحق والحق مع علی یدور
حیث ما دار و آیه تطهیر و حدیث ثقلین و حکایت سفینه نوح دلالت کرده
نیز بر آنکه هدایت منحصر در متابعت اهل بیت است و ظاهر طرف نقیض مختص دیگر احادیث
که سابقا مذکور شد مثل قوله علیه السلام و در حدیث ابی ایوب انصاری که وان
سلک کل الناس وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی و خل الناس و طراد
قوله در احادیث کثیره دستکم بعدی فتنه فاذا کان کذلک فالزموا علی ابن ابی طالب

و دیگر شواهد مرجحه که ذکر مجموع مستلزم اطناب است اما انکه بقطع نظر از مرجحات خارجه اگر
نصوص علی ابن ابی طالب فی نفسها راجح است زیرا که مصرح است بعدم فاصله واخبار
منقوله در باب ابی بکر مطلق است پس اگر تقدیم این بر آن نموده باشد ترجیح مرجوح لازم
و از جمله دلائل است بر خلاف خلفاء اربعه نزد ایشان حدیثی که از رسول الله نقل میکنند
که آنحضرت فرموده باشد که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم تصیر ملکا عضوضا یعنی خلافت بعد از من
سی سال خواهد بود و بعد از آن ملک شود عضوض یعنی گزنده که از امراء و اصحاب سلطنت ظلم
بسیار رسد و این سی سال مدت خلفاء مذکوره است زیرا که خلافت ابوبکر دو سال بود
و عمر ده سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی ابن ابی طالب شش سال
علی التقریب
جواب این حدیث بقطع نظر از وجوه سابقه که دال است بر کذب این خبر مردود است
بر تقدیر تسلیم صحت اول آنکه در حدیث مذکور زیاده از تقدیر امتداد خلافت
که در این ایام علم بر عیت ندارد بیش از سی سال واقع نیست و این مدت خلافت حقیقی علی
است که بمقتضای نصوص متواتره محقق شده الا آنکه آنحضرت در معظم این مدت از تصرف
در امت بواسطه استیلاء اصحاب تغلب ممنوع شد و او برای اذیات و مکاره صبر نمود
واختیار رضای خدای تعالی کرده مصالح حال اسلام منظور داشت که امور بر ایشان مشوش نشود
والله و اضطراب ظاهر نگردد و ملک عضوض روی نماید و این حال بعینه شبیه بحال رسول الله است

که با وجود رسالت مدتها از تصریح بملت و شریعت خود بجهت مصالح مرعیه ساکت بوده و خدا را
سر عبادت میکرد و بعد از علانیه نیز تصرف عام آنحضرت را در امر و نواهی مقدور نبود تا که
مستقل شد و بعد از هجرت نیز در وطن مالوف همچنین علی ابن ابی طالب نیز نافذ التصرف نبود
الا نسبت بخواص خود از انجا که برائت حق حسب المقدور مساعی بظهور رسانیده
تا آنکه امر مزبور باو عود کرد و ظاهرا و باطنا نافذ شد تصرف او عام و در این هنگام قتال کرد
با ناکثین و قاسطین و مارقین چنانچه حضرت رسالت از این معانی او را خبر داده بود
در شرح السنه نقل میکند باسناد خود از ابوسعید خدری که رسول الله فرمود ان منکم من یقاتل
علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو
یا رسول الله قال لا ولکن خاصف النعل فی الحجره و کان علی قد اخذ نعل رسول الله یخصفها
یعنی بتحقیق که از شما بعضی هستند که مقاتله خواهند کرد بر تاویل قرآن همچنان که مقاتله کردم
بر تنزیل آن پس ابوبکر گفت آیا آن کس منم یا رسول خدا رسول الله فرمود که نه عمر گفت
آن کس منم یا رسول خدا فرمود که نه ولکن آن کسی که اصلاح کننده نعل است در حجره یعنی علی
ابن ابی طالب چه در آن وقت آنحضرت نعل رسول الله را گرفته بود و در حجره صلاح میکرد
مثل این حدیث در کتب ایشان مکرر واقع شده و مضامین احادیث نیز دالست بر آنکه خلافت
حقه متعلق بآنحضرت بود و خلافت ظاهری ایشان بغیر حق روی نمود وجه دویم آنکه بر تقدیر

لما رسل

اشارت بهن بخلاف ظاهر خلفا نشده و خلافت حضرت مرتضی علی از حدیث مذکور
نفیست مفهوم نمیشود و آنکه فی الحقیقه خلافت بمجموع اینها که مرتب خلافت ایشان بوده است
شده بود از جانب الهی برسول متعلق است بلکه خبریست از تقدیر الهی و علم ازلی بخلافت
ایشان و آنکه چنین مقدر شده که تا سی سال خلفاء اربعه بر نهجی که روی نمود خلافت خواهند کرد
و ملک عضوض خواهد بود پس از آن ملک عضوض خواهد بود ازینجهت آنحضرت رسول
در باب قصه مذکوره که خبر از اسامی ایشان حمل بر نعمت نموده بود دفع انکار بمعنی آن شده
چنانچه در بعضی تفاسیر اهل خلاف آورده اند در تفسیر قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله
لک الآیه که رسول الله در نوبت عایشه ماریه قبطیه را در حجره حفصه مواقعه فرمود و چون حفصه
برین اطلاع یافت و در آن باب گفتگو کرد حضرت رسول الله بواسطه تسلی زوجه خود حفصه را
گفت که عایشه را برین مطلع مساز و ترا مژده و خبر بشارت دهم یکی آنکه ماریه قبطیه
بر خود حرام ساختم و دیگری آنکه بعد از وفات من ابوبکر و بعد از وی عمر بمقام من خواهند نشست و حفصه جمیع
مضامین را بعایشه رسانید و واقف کرد و وحی الهی آمده رسول الله بر این حال مطلع شد و فرمود که من گفته ام
ماریه را بر خود حرام کرده ام اما گفته ام که ابوبکر و عمر قائم مقام من خواهند بود و بعضی گفته اند که بعض کلام
مذکوره گفته ام که از آن عهد و وصیت معلوم شود و آنحضرت سکوت نمود زیرا که خبر از تقدیر
الهی داده و این مطلب غیر از خبریست که سابقا فهمیده بود و نهایت معنی بود که حضرت از آن انکار فرمود

تا سامعان بدانند که آنحضرت نص را از ایشان نفرموده و عهد نفرموده که ایشان قایم مقام
او باشند و از همین است در قرآن مجید خبر رسیده که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی
مرضات ازواجک تا آنجا که میفرماید و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت
به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال
نبأنی العلیم الخبیر و مراد از قول او عرف بعضه و اعرض عن بعض اظهار نصیب است بر خلافت ابو بکر و عمر
و مقصود ازین اعراض آنکه اگر قایل شود بعضی آنچه خبر داده بود از تقدیر الهی مبادا که مردمان
تفصیل آن فهمند و آنحضرت تعریض اینمعنی نموده از تعرف آن مضمون اعراض فرموده بعد
از بیان حال کل صحابه و بعد در تتمه آیت ایشان و حفصه عتاب فرموده غایت منقبت و نفس علی را اظهار
میفرماید چنانچه در قرآن مجید ناطق است که ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو
مولاه و جبریل و صالح المؤمنین یعنی اگر توبه کنید شما ای عایشه و حفصه جای آن دارد بجهت تحقیق که دلهای
شما میل باطل کرده و میل باطل نموده و اگر توبه نکنید و بر اضرار رسول الله صلعم پشت گرمی به دهید همانا
بتحقیق و یقین که آنحضرت را ازین باکی نیست و ضرری نمیرسد چرا که حق تعالی مددکار و یاور او است
و جبریل و صالح المؤمنان و اعاظم اهل تفسیر فرموده اند و روایت کرده اند که مراد از صالح المؤمنین
علی ابن ابی طالب است و آورده اند که حضرت رسول خدای بعد ازین قضیه بر زنان خود غضب کرد
و بحجره نرفت و یکماه در مسجد معتکف بود و حفصه را طلاق داد و بعد از آن رجوع نمود

وازدلایل

و از دلایل خلافت آنچه ادعا کرده اند که رسول الله در حین مرض ابو بکر را فرمود که امامت
مردم را در نماز که آن اساس دین و شرع نبوی است بکند و چون رسول الله جهة امر دین کلام آنحضرت قدوه ای
برای امور دنیوی نیز چنین باشد و رضای آنحضرت بامر اول مستلزم رضای او است بامر ثانی
و بر عارف بصیر مخفی نماند که اثبات این مقدمه در غایت صعوبت است بلکه کذب و افترا
این بوجوه متعدده واضح و ظاهر چنانچه در طی کلمات آینده منکشف میشود چه باتفاق اهل تاریخ
رسید در آن روز مرسل خدای تب محرق داشت و همواره در شدت مرض بود و بحیثیتی که زمان
زمان غشی میکردند و نماز مذکور نماز عصر بود که باتفاق اهل روایت حضرت رسول الله
در عقب آن پیش از غروب آفتاب از دنیا رحلت نمودند و در روایات اهل البیت
صدق ایشان محقق شده ایمه مفترض الطاعه حکم فرموده اند که چون بلال بر در حجره باذان نماز عصر
اعلام باقامت نماز کرد عایشه گفت بعمر فرمود که ابو بکر مردم نماز گذارد و بعد از آن
که بعمر او از تکبیر اصحاب شنید و مضمون حکایت عایشه معلوم کرد با وجود شدت مرض برخاسته
علی و فضل تکیه کرده بمسجد آمد و ابو بکر از محراب خارج شده پس آمد و حضرت رسول الله با
اصحاب نماز کرد و از اخباری که مخالفان در کتب خود نقل کرده اند و اینمعنی معلوم و مفهوم میشود
چنانچه مذکور گردد و این نقل بروجهی که مذکور خواهد شد مستلزم با آن وجوه که در حضرات گذشت
موضوعه سابق نمیکنیم ذکر با ف دلالت کند بر کذب این قصه و کثرت اختلاف و اضطراب آن

و درین باب نیز دلیل عدم صحت این مقدمه است چه بعضی از نقالان روایت کنند که ابوبکر با مردم
نماز کرد و در روز فارغ شد و رسول الله بعد از آن بمسجد تشریف آورد و بعضی از ایشان نقل کرده‌اند
که پیغمبر تکیه کرده فیما بین علی ابن ابی طالب و فضل چنانچه پاهای مبارک بر زمین کشیده شد و در اثنای نماز
بمسجد آمد و بمحراب داخل شده با مردم نماز گذارد مختلف است امامت کرد و بعضی گویند از نماز
که ابوبکر را رسیده بود قرائت کرد و در بعضی هم اختلاف کرده اند که ابوبکر را از محراب
خارج ساخت یا نه و در پس نماز مردم ابوبکر کرد یا رسول خدای یا نه چه بعضی گویند
ابوبکر را از محراب بیرون آورد و در میانه رسول الله و صف نماز کنندگان ایستاد
و مردم نماز از ابوبکر گزاردند و ابوبکر نماز از رسول الله با آنکه این قسم اقتدا در شرع موجه
و معمول نیست و بعضی گویند ابوبکر در پهلوی رسول بمحراب ماند و مردم نماز از هر دو گزاردند
و این طریق قدوه در شرع و دین مسموع نشده به هیچ طریقی پس بحسب تصریحات حفاظ علما اگر
نماز ابوبکر بمردم از جانب رسول خدای می‌بود این قسم اختلاف در نقل در این قصه واقع نمی‌شد
و این واقعه در میان اصحاب روایت محفوظ می‌بود و به وجهی که اختلاف در آن نباشد چنانچه
خلافی نیست که پیغمبر عتاب ابن اسید را در روز فتح مکه فرمود که با مردم نماز گذارد و در بیماری که رسول
در حال غلبه مرض تکیه کرده فیما بین علی و فضل پاها از دنبال کشان بمسجد آمد و با مردم بنفس نفیس نماز
نمی‌گذارد و بر تقدیر دخول ابوبکر در نماز به اذن رسول چون باتفاق اهل نقل پیغمبر تکیه کرده

بر دوش فضل و حضرت علی بمسجد آمده شروع در نماز کرده و از این دو وجه که اشارت به آن در توسط
ابوبکر در قدوه با پیغمبر اراده و بعضی گفته اند فاسد و باطل است زیرا که اگر یکی از این دو وجه مشروع
و معمول می‌بود هر آینه میان امت سنت مستمره قرار می‌گرفت یقین شد که آن حضرت او را از امامت
توسط آنکه مردم قیاس خلافت کبری بر امامت صغری نمایند معزول فرمود و نیز تقدیم او
این امر و تقدم او در اقتدا در نماز توسط ضرورت فرض این لازم می‌آید که جمیع امور
مسلمانان و والی مطلق شده باشد و اگر چنین باشد لازم آید اعتقاب آنکه چون به
ضرورت پیغمبر او را در نماز امام ساخته بود خلیفه مطلق باشد و دیگر آنکه بزعم شما در امام
در پس نماز عدالت شرط امامت است و تجویز کرده اند نماز کردن بنماز فاسق چنانچه از پیغمبر
نقل کرده اند که الصلوة خلف کل بر و فاجر و باتفاق ما و شما در خلافت کبری عدالت
شرط است پس از این جهت نیز قیاس فاسد باشد و اما قول جهال ایشان که چون پیغمبر او را
بجهت امر دین راضی شد ما نیز بجهت امر دنیا باو راضی شده ایم فاسد و باطل است بنظر بعضی
که در کتاب اصل یاد کرده ایم و ضعف این نیز بر عارف خبیر پوشیده نخواهد بود
و بعضی از علمای اهل سنت نقل حدیثی در کتاب خود کرده و فی الجمله از روی الفاظ نسخ
نقصه حاصل مضمون حدیث آنکه روایت کرده اند باسناد از ارقم بن شرحبیل که گفت از ابن
عباس پرسیدم که رسول خدای وصیت کرد گفت نه پس من گفتم چگونه بود ابن عباس گفت

که رسول الله در حین مرض گفت که کسی بفرستید بسوی علی ابن ابی طالب و او را بخوانید
عایشه گفت کسی بطلب ابوبکر فرست و حفصه گفت عمر را طلب کن اتفاقا ابوبکر
و عمر نزد پیغمبر جمع شدند صاحب کتاب گوید که لفظ حدیث این چنین است چنانچه محمد بن جریر
طبری در تاریخ آورده که گفت که پیغمبر کس با ابوبکر و عمر فرستاد پس ابن عباس گفت
که چون جمع شدند پیغمبر فرمود که بروید اگر مرا با شما حاجتی باشد کس خواهم فرستاد پس ایشان
برفتند و رسول خدای را علیه السلام اعلام کردند بحضور نماز و انتظار اصحاب پیغمبر گفت بگوئید
ابوبکر را که بمردم نماز گزارد عایشه گفت که ابوبکر مردی رقیق القلب است پیغمبر گفت بگوئید تا
آورد که بمقام شما اقامت کند [illegible] این مبهم را بعمر رجوع کن پیغمبر فرمود که عمر را بگوئید بمردم نماز کند
عمر گفت نیستم مرد که مقتدا شوم در نماز و ابوبکر حاضر باشد پس ابوبکر پیش نماز گردید حضرت
رسول الله خفتی یافت و بیرون آمد و چون ابوبکر در نماز حرکت پیغمبر حس کرد پس
ایستاد رسول خدای جامه او را گرفت و در مکان خود نشست پس نشستن رسول الله
و بقرائت نماز شروع کرد از آنجا که ابوبکر رسانیده بود صاحب کتاب گوید نزد من در این واقعه
سخنیست و مرا تعرض شده است شکوک و اشتباه زیرا که رسول الله اراده داشت
که کسی فرستد بطلب علی که او را وصی سازد پس عایشه رشک برده التماس احضار
پدر خود کرد و حفصه نیز بخلاف تمنای پیغمبر ظاهر ساخته استدعاء احضار پدر خود

بعد از ان

بعد از ان ابوبکر و عمر حاضر شدند و ایشان را نطلبیده بودند پس هیچ شبهه نیست
که دختران ایشان طلبیده بودند از انچه از ان حدیث ظاهر میشود و قول
حضرت رسول ایشان را که بروید اگر مرا با شما حاجتی باشد کس خواهم فرستاد و صریح است
در آنکه رسول الله از آمدن ایشان متکدر و محزون گردیده و غضبناک شده بر دختران
ایشان در خیانت مذکوره پس این قول و فعل چگونه مطابق با آنچه منقولست از اهل سنت
که چون متوفی گردد پیغمبر که پدر او پیش نماز باشد عایشه گفت مردی رقیق القلب است بعمر رجوع
و آن حرص سابق او در باب احضار پدرش کجا و این استعفا و اقاله کجا و این نقل با مدعا
از آنچه شیعه میگویند که نماز ابوبکر بمردم از روی تحکم عایشه و امر او بوده نه بفرموده پیغمبر نا اختیار جمع
سخن صاحب کتابست و معلوم شد که ایشان را در قصه مذکوره شک و شبهه نیست
و جازم نشسته اند رجال آنکه باین قسم دلیل اثبات این مدعا نمیشود چنانچه در کلام
متین و محقق است و مضمون قصه مذکوره را بر نهجی که اهل سنت نقل کرده اند صحیح است که امامت
ابوبکر در نماز بی اذن پیغمبر بوده و لفظ حدیث چنین است که اتی بلال رسول الله
فآذنه بالصلوة وقد اغمي علي رسول الله [illegible] فقال عایشه مروا الناس فليقدموا ابابکر
فليصل لهم فان رسول الله نفسه مشغول فخرج بلال الى ذلك رسول الله فقال للناس
قدموا ابابکر تصلي لكم فتقدم ابوبکر فلما كبر افاق رسول الله عن غشيته فسمع صوته فقال

لعلی بهذا فقال عائشة امرت بلالا ان یأمر الناس بتقدیم ابوبکر فصلی بهم فقال علیه السلام اسندونی
اما انکن صویحبات یوسف ثم خرج بین میمونة زوجته وبین علی الی باب الحجرة فاستقبله الفضل
بن عباس فرد میمونة واخذ الفضل بعضده فجاء الی المحراب بین الفضل وعلی وامام
ابابکر بین المحراب بین الصف وکان یسمع الناس التکبیر اذا کبر رسول الله کبر حتی
سمع الناس فی یوم الجمعة وصلی الناس قاعدا واما روایتی که اهل خلاف روایت
میکنند در تشبیه کردن حضرت رسول زنان خود را بصویحبات یوسف در انجا مذکور شده اند
این نقل بر عکس است که تشبیه مذکور رعونت موجب است و حقیقت کنه آن بر نقد
بصیر واضح و روشن و آن این روایت چنین است که چون بلال اعلام بحضور نماز نمود رسول
خدای فرمودند مروا ابابکر فقالت عائشة ان ابابکر رجل رقیق القلب وبعده لا یتهیأ له
ان یصلی بهم فلیقدم عمر فقال رسول الله ابی الله ورسوله الا تقدم ابابکر انکن
صویحبات یوسف و تشبیه درین حدیث بصویحبات یوسف اصلا معنی ندارد در بحث آنکه
قول عائشة درین نقل نسبتی ندارد با آنچه صویحبات یوسف نسبت به یوسف کرده اند و
اما در روایات اهل البیت مناسبت آن و حقیقت وجه تشبیه ظاهر است زیرا که صویحبات
یوسف با او کید کردند و تهمت بر او بستند همچنین عائشه با حضرت رسول خیانت و کید
کرده بود آنکه حضرت فرموده بود شد از محض نفس خود گفت پیغمبر فرموده که ابابکر بنماز

باشد و ایضا اگر تقدیم ابوبکر در نماز بامر پیغمبر بوده این مستلزم آنکه خلیفه باشد چون
این حال آخر افعال آنحضرت بود و ویرا شبهه نسخی ابطال آن نمود چرا میان صحابه در امر
خلافت انقدر نزاع و اختلاف واقع میشد و چرا ابوبکر و اولیاء او با این حجت قوی متمسک
نمیشدند و سد ابواب شبهه و نزاع نمیکردند چه اگر این قصه واقع میشد و موجب خلافت
گردد ازین اقوی حجتی نبود و ایضا سابقا مذکور شد که رسول الله ابوبکر و عمر و سایر مهاجرین
و انصار را از خیل جیش اسامه ساخته بود و هر ساعت که از شدت مرض بحال افاقت می‌آمد
در باب تجهیز جیش اسامه مبالغات میکرد و بحضرت میگفتند که اصحاب بتجهیز جیش
مشغول اند با این معتقد آنحضرت آنکه ایشان برفاقت اسامه خارج مدینه رفته اند
پس چون ایشان را سفر فرمود که بمردم نماز کنند و از جمله فضایل ایشان نقلی است که کرده اند
از رسول الله و حال آنکه هر عاقلی تحرص و افترا آن نقل میکند و آن حکایت که روایت
میکنند از عمرو عاص که از جمله ملاعین است که گفت از رسول الله پرسیدم که احب الناس
الیک قال عائشة قلت من الرجال قال ابوها قلت ثم من قال عمر بعد ازو نام
کرا دوست میداری گفت عائشه را گفتم از مردان فرمود که پدرش گفتم اگر پرسیدم
بعد ازان کرا دوست میداری گفت عمر را و بر تافت بعضی محققین نماند که کذب این خبر
روشن است چنانچه در مقدمه کتاب مقرر شده چون خبر واحد نقیض متواتر باشد بیشتر

دروغ است و این خبر معارض است با نچه متواتر شده که دوسترین خلایق نزد رسول الله
علی ابن ابی طالب است از آنجمله است خبر طیر که موافق و مخالف بر صحت آن متفق اند
و بطرق شیعه و سنی باسانید آن بحد تواتر رسیده و بلفظ مجموع آن با الفاظ
متغایره آنکه بخدمت پیغمبر مرغی بریان هدیه آورده بودند و حضرت رسول فرموده بود
که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی خدایا برسان بمن کسی را که دوسترین
خلق تو باشد نزد تو که با من ازین مرغ بخورد علی ابن ابی طالب علیه السلام
مورد این دعا بود که با آنحضرت در خوردن مرغ مشارکت کرده و در اکثر اخبار وارد شده
که چون حضرت امیر ثلث مرتبه بباب حجره آمد انس بن مالک او را از دخول مانع شد
پیغمبر بکاری مشغول است و مرتبه اول و دوم مراجعت کرد و در مرتبه سیم یا در مرتبه چهارم علی علیه السلام آواز
حضرت رسول الله را شنید مضمون شد چون حضرت امیر المؤمنین درآمد فرمود که چرا
دیر آمدی آنحضرت منع انس بن مالک را در مرتبه مذکوره عرض کرد حضرت رسول الله از انس پرسید که چرا
چنین کردی انس گفت خواستم این دعا در حق یکی از انصار باشد رسول الله فرمود که آیا در میان انصار بهتر
از علی ابن ابی طالب است و نقل است که دوسترین خلایق نزد حضرت رسول الله کسی در میان زنان
خواهد بود و فاطمه رضی الله عنها است که از حضرت رسول الله یاکل معی منه چون در آنحضرت رسول الله داخل شد
آنحضرت فرمود اللهم والی

خطیب خوارزم

خطیب خوارزم باسناد خود نقل میکند که از حضرت رسول الله پرسیدند که
حق سبحانه تعالی در شب معراج بکدام لغت با تو تکلم فرمود آنحضرت گفت بلغت علی ابن ابی
طالب تا آنکه ملهم شدم با آنکه گفتم ای پروردگار من تو با من خطاب میکنی یا علی ابن ابی طالب
فرمود که من بنده سایر اشیا نیستم و موصوف نشوم باشیا بلکه شنوم ترا از نور خود خلق کردم و علی را
از نور تو و بر اسرار دل تو مطلع شدم نیافتم در دل تو کسی را دوستر از علی
ابن ابی طالب پس بزبان او با تو خطاب کردم که ترا وحشت حاصل نشود در جمیع القلب
باشی و فریقین در کتاب ربیع الابرار از جمیع بن عمیر نقل میکنند که گفت بر عایشه داخل
شدم و از وی پرسیدم که دوسترین مردمان نزد رسول خدا که بود گفت فاطمه علیها السلام گفتم
از مردان سوال کردم گفت شوهرش و چه چیز مانع میشود ازین و بتحقیق که آنحضرت
بعد علی بن ابی طالب هم روزه دار روز بود و شب زنده دار بود و بتحقیق که در کار در یاد
رسول الله آب در دهن آنحضرت ریخت علی بن ابی طالب بجهت وا از استیلاء
گفتم پس ترا چه بر آن داشت که با آنحضرت آن قسم امور ظاهر کردانیدی عایشه
قضیه مقدر بود و آن امر رسید و بیکرانه گفت امر اخیر با علی در الصفا خطیب خوارزم
در کتاب مناقب و ابو حفص در کتاب وسیله آورده اند و در سنا داز عایشه که
رسول الله در مرض الموت گفت که حبیب مرا بخوانید عمر را طلبیدم دیگران

حقیق خوارزم

طریقه حضرت پیغمبر مشاهده و اتفاقات کرده سر بالین نهاد و گفت ... ازین
پس من گفتم وای بر شما بخوانید برای او علی بن ابی طالب را بخدای سوگند که هیچ احدی غیر او را
عایشه نقل میکند که چون علی بن ابی طالب حاضر شد و رسول الله او را دید سر برداشت
وان جامه که بر دوش کشیده بود بر او و آنحضرت را در میان آن جامه پیچید همیشه در آغوش رسول الله بود
تا از دنیا رحلت فرمود و درین حدیث و امثال این و در حدیث روز خیبر از اعطای رایت
هر روزی یکی از ابوبکر و عمر در فرار کردن ایشان از کفار و فتح ناکردن قلعه و آنگاه فرمودن
آنحضرت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله تا آخر حدیث که مسلمین و الصحیح
بر آنکه ایشان از آن قبیل نبودند که رسول الله ایشان را دوست داشته باشد
چه جای آنکه در دوستترین مردمان باشند نزد آنحضرت و از جمله فضایل ایشان یکی
احادیثی است که در نقل آن از خدا و رسول او شرم نداشته اند و ایراد آن در کتب خود
کرده اند و آن روایات مفتریات در باب تفضیل ابوبکر و عمر بر آنحضرت محمد بن
الحنفیه با وجود شواهد و دلایل بسیار و کثرت احادیث که دلالت بر آنکه افضل مردمان بعد از رسول الله
علی بن ابی طالب است ایراد این قسم احادیث الا بمحض از برای تفضیح ...
برای ... اما از کمال وقاحت ایشان این قسم ... حیله ... و آن احادیث آنست
که روایت کرده اند که پیغمبر فرموده که خیر امتی ابوبکر ثم عمر و از ابوبکر نقل کرده اند که لعنت

احمق

اول عمر

رسول الله حاضر بود ما در پیش او می گفتیم که بهترین امت رسول الله بعد از وی که خواهد بود حضرت
فرمود که ابوبکر است پس عمر پس عثمان و نقل کرده اند که ابو الدرداء در پیش ابوبکر می رفت
پیغمبر گفت آیا میروی در پیش کسی که بهتر از تست سوگند بخدا که آفتاب طلوع و غروب
نکرده بعد از پیغمبران و مرسلین بر کسی فاضلتر از ابوبکر باشد و از محمد حنفیه نقل کرده اند
که به پدر خود گفتم که فاضلترین مردمان بعد از رسول الله کیست گفت ابوبکر گفتم بعد از و
گفت عمر و ترسیدم که بپرسم بعد از و کیست تا گوید عثمان گفتم تو گفت بعد از آن تو نیستم
آنحضرت نیستم من الا احدی از مسلمانان و معظم ایشان در زمره اهل تشیع خود قائلند
بآنکه ابوبکر و عمر از خلیفه متأخرین افضل اند و در باب علی بن ابی طالب و عثمان متوقفند و اکثر
ایشان بمساوات حکم کرده اند و بر ناقد بصیر محقق نیست که مراد از افضلیت زیادتی منزلت
وافر و فی درجه و قربت نزد حق تعالی و فی الواقع ابوبکر و عمر بکدام منقبت و قربت که از
علی بن ابی طالب افضل باشند مگر بواسطه آن باشد که معظم اوقات ایشان بعبادت اصنام
و عدم معرفت رحمان گذشته یا آنکه از معارک جهاد زودتر از دیگران فرار نموده بعبادت
مشغول گشته اند یا از تبدیل و تغییر که در ملت حضرت پیغمبر از ایشان بظهور رسیده
و بدعتهائی که احداث کرده اند این قرب و منزلت یافته اند یا از جهت آنکه رد سخن پیغمبر
در بیماری آنحضرت نموده اند و سخن او را که بمقتضای ان هو الا وحی یوحی نیست الا بوحی
...

والهام الهی نسبت بهدایان کرد دنیا یا از جهت مخالفت رسول الله در عدم انفاذ جیش اسامه
و استحقاق لعن چنانچه بر زبان معجز بیان آنحضرت جاری شده یا از جهت ایذاء فاطمه بضعه
رسول الله که مستلزم ایذاء رسول خداست و آن موجب غضب الهی و سخط پادشاهی است یا از جهت
مخالفت وصیت معزز و تسلط بر خلافت بغیر حق و ایذاء اصحاب کبار و اهل بیت اخیار و امثال این
قبایح و فضایح که از ایشان محفوظ و معدود است و اگر چنانچه مراد بفضیلت زیاده دینی
فضل و علم است پس بر هیچ احدی مخفی نیست که بعد از او صلعم کسی مثل علی بن ابی طالب ع رسیده
و شمه از آنچه درین باب وارد شده سمت گذارش یافت و اگر بود و درو کثرت مناقب و معالی مدارست
که از جانب الهی بحضرت رسالت پناهی در شان او وارد شده باشد آن نیز بر جمیع اهل فضل
واضح است که علی بن ابی طالب درین باب بر جمیع صحابه فایق است و احدی ازیشان انکار نکرده که
حصر مناقب و احصاء آنها مدار و نماید چنانچه در حدیث رسول الله صلعم که درباره او فرموده [illegible]
باین اشاره فرموده خلیل بن احمد عروضی نحوی که از مشاهیر علماست فرموده که مناقب مرتضی علی را
اعدا او از روی عناد پوشیده داشتند و دوستان او از خوف پنهان [illegible] داشتند و مع
ذلک آنمقدار ازو ظاهر آمده القدر که مشرق و مغرب را پر ساخته و اگر فضیلت بانه
در اسلام و تقرب بحضرت سید الانام است آن نیز معلوم است که با آنحضرت اختصاص
دارد و اگر بزهد و ورع و تقوی و کثرت عبادت و ریاضت و ترک دنیاست آن نیز

مخصوص

مخصوص بآنجناب است و اگر بکثرت جهاد است آن خود مستغنی از بیان است که اعلاء دین اسلام
بقوت شجاعت آنحضرت بود و جمعی از محققین اهل سنت گفته اند که ما را انکار نیست در عموم
مناقب او و وفور فضایل او و اتصاف او بکمالات و اختصاص او بکرامات علیاش لکن
این حالات دلالت نمیکنند بر افضلیت بمعنی زیادتی ثواب و کرامت نزد حق تعالی
و این سخنی است بغایت ضعیف و واهی زیرا که بر هیچ عاقل پوشیده نیست که زیادتی ثواب
و کرامت نزد حق تعالی نمی باشد الا بزیادتی اعمال خیر و کثرت عبادت و ریاضت و ترک دنیا و ملذات
آن و احتمال مشقت و تکلیف در نصرت دین و اعلاء کلمه اسلام و آیا در میان امور هیچ کس باشد
که مثل علی بن ابی طالب رسیده باشد آیا در روز حرب احزاب که کار بغایت بر مسلمانان
تنگ آمده بود و آنحضرت بقتل عمرو بن عبدود البواب فتح بر روی اهل اسلام گشود
رسول الله در حق او نفرموده که لضربة علی خیر من عبادة الثقلین یعنی بتحقیق یک ضرب علی ع
مر عمرو بن عبدود را بهتر است از عبادت جن و انس و آیا بر جمیع صحابه فضل [illegible]
بود کثرت جهاد در حق سبحانه و تعالی میفرماید و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا درجة
و آیا نبود آن [illegible] عبادة و عملا تا آنکه صرف جمیع عمر خود بعبادت الهی نموده [illegible]
اوقات بروزه بود و قلیلی از شب با بستر راحت خواب میکرد تا آنکه حضرت امام زین العابدین ع
با وجود کثرت عبادت [illegible] میگفت [illegible] بعبادة علی [illegible]

نه سعی الهی بوده که در اثنای نماز چنان از پیش نشس مکشوف شد و از آن مطلع نبود و عظم بلا اوکثر
عنا آنجناب در اسلام و تعظیم در دین معروف است و رسول صلعم فرموده افضل الاعمال
احمزها و در اعراض از دنیا و ترک لذات آن با وجود قدرت بمرتبه بدرجه آنحضرت
رسیده و در حق دنیا خطاب کرده میفرمایند یا دنیا یا دنیا الیک عنی الی تعرضت ام الیّ
تشوقت لا حان حینک هیهات غرّی غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها
و از طعام بقدر سد جوع اکتفا نموده هرگز سیر نخوردند ابو عبد الله بن رافع نقل میکند
که بر آنحضرت داخل شدم و انبانی مهر کرده پیش آورده چند تکه نان جو خشک در آنجا بود
کوبیده شده و ما از آن خوردیم پس من گفتم یا امیر المؤمنین چرا این نان را مهر کرده اید فرمود
که تا امام حسن یا امام حسین از راه شفقت یا غیر آن نرم نسازند و در اوقات خوردن آن کنم
تناول آن نفرمودند و رغبت بنان خورش نمیکردند الا آنکه آن نیز عسل بود یا سرکه و اکثر
زیاده میکردند بر سبیل تفنن میفرمودند و غایت ترقی در دین بود و گوشت کم میل میفرمود
الا آنکه میفرمودند که لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان و نعل آنحضرت از لیف خرما بود
و بر هر سه مبارک ... نوع ... که گاه از پوست و گاه از لیف و در اثنا ... و حال
آنحضرت معلوم است الحاصل در باب سبب نزول سوره هل اتی اکثر مفسران تصریح کرده اند
مشهور است و در مولفات محققین مشهور که در تحت تملک آنجناب بود که ... ست یانزده هزار

درم داد

درم فروخت و دراهم را صرف کرده تا بخانه آمدن تمام را بر محتاجان قسمت نمود و حال
آنکه چند روز بود که آنحضرت و اهل او چیزی نخورده بودند تا آنکه حضرت فاطمه علیها از ثمن چه بقیه
سوال کرد مرتضی علی التقسیمات آن بر محتاجان او را خبر داد پس آنحضرت فرمود که اندکی از آن
کاش باقی میگذاشتی و تو میدانی که ما چند روز است که طعام نخورده ایم و ترا نیز چنین میدانیم
آنحضرت فرمود که مرا مانع آمد از ابقاء بعضی از آن دراهم روی بهجت ... که بر ایشان از
خواری سوال رسیده و در لیلة الهجره جان خود را فدای رسول الله نمود تا آنکه در حق او نازل
ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله الایه چنانچه جمیع مفسران بان تصریح
و از مردمان کسی که میفروشد نفس خود را از جهت رضا و خشنودی ...
کرده اند و ابن الاثیر در کتاب خلاف که مجمع است میان کشف و کشاف می آورد که چون حضرت پیغمبر
در شب هجره بفراش پیغمبر خوابید و در آن شب مشرکان گرد آگرد خانه حضرت احاطه کرده
بودند و بر قتل آنجناب متفق شده در آن وقت آیه مذکوره نازل شد در حق علی ابن ابی طالب
و حق سبحانه و تعالی بجبرئیل و میکائیل خطاب کرد که من میانه شما عقد برادری بسته ام و عمر یکی
از شما را درازتر از عمر دیگری گردانیده ام پس کدام یکی از شما چو خود را بر برادر
اختیار میکند هر دو حیات ... اختیار کردند ... عمر خود کردند الله تعالی
بر ایشان نهی کرد که چرا مثل علی ابن ابی طالب نبودید که عقد مواخات میان او
و محمد بسته ام و او بر فراش برادر خوابید و جان خود را فدای او کرد و او را بر خود ایثار کرد

جسوه

[illegible]

ایثار نمود شما هبوط نمایید بر زمین و او را از دشمن محافظت کنید پس ایشان فرود آمدند
جبرئیل بر بالای سر و میکائیل بر پایان پای و محافظت آنحضرت از دشمن نمودند
و جبرئیل میگفت بخ بخ یا ابن ابی طالب من مثلک وقد باهی الله بک الملائکة
و خرم باد برای پسر ابوطالب کیست مثل و مانند تو و حال آنکه خدای تعالی بتو مباهات کرده بر ملائکه
و بسیاری از علمای اهل سنت را ضرورت قوت حجت بر آن آورده که بافضلیت آنحضرت
نسبت بجمیع اصحاب اعتراف کرده اند و گفته اند که مصلحت اسلام تقاضای تفویض
خلافت بدیگران و بیعت کردن بدیشان کرد و لازم نمینماید که خلیفه افضل اهل عصر
باشد و جمهور ایشان نیز از احادیث معتبره که بر وضع کرده اند افضلیت حضرت
مرتضی علی را منکر کرده اند و از آن اغماض عین میکنند و مدار بر تقلید و تتبع سلف نهاده اند
و شمه از تجاهل و تغافل ایشان درین باب مذکور است در کتاب اصل ... الحق
اطناب ایراد نمود و چون مباحث افضلیت از مهمات امور دین است لازم نمود که
از دلایل افضلیت حضرت مرتضی علی درین کتاب آورده شود و چه استقصای آن متعذر بلکه
متعذر است مع آنکه شواهد افضلیت آنحضرت بسیار است و دلالت کتاب و سنت بسیار است در اینجا
بر چند وجه اکتفا شد اول قوله تعالی فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
و انفسنا و انفسکم تا آخر آیت مفسران و صاحب حدیث اتفاق کرده اند که مراد با بنا انا

امام

امام حسن و امام حسین اند و از نساءنا فاطمه علیها و از انفسنا علی ابن ابی طالب علیه و آنکه رسول الله
بمباهله نصاری این جماعت را مخصوص ساخت و چون علم ایشان مطلع شد که حضرت ایشان را
در مباهله رفیق خود ساخته قوم خود را مانع شد از مباهله و مصالحه کرده قبول جزیه دادند
و مسلم در صحیح خود از عامر بن سعد وقاص نقل کرده که چون آیت مباهله نازل شد رسول الله
علی و فاطمه و حسن و حسین را بخواند و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و صاحب کشاف در تفسیر آیه مذکوره
حدیث عبا را که سابقا از عایشه منقول شد نقل کرده و گفته فیه دلیل علی فضل اصحاب
الکساء لا شیء اقوی منه و از اخبار مؤید و محقق آنست که حضرت رسالت پناه و علی علیه السلام
سبعمرتبت با اثبات اصل مطلب اخبار است که ناطق اند باینکه حضرت مرتضی علی از نور حضرت
و از جمله آنست آنچه علامه و غیره در کتاب ... از خطیب خوارزم در
کتاب مناقب باسناد خود از سلمان رضی الله عنه نقل کرده اند که گفت از حبیب خود
محمد مصطفی صلوات الله علیه شنیدم که گفت کنت انا و علی نورا بین یدی الله
عز و جل مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام
فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب فجزء انا و جزء علی و در روایت خطیب چنین است که حق آن نور
بصلب آدم انتقال یافت لم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب

عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب مقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی
صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه ولحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه
ابغضه فببغضی وبمثل این حدیث در کتاب فردوس و مناقب ابن المغازلی و مسند
احمد حنبل یافته میشود ایراد کرده اند و محصل مضمون کل آنکه رسول الله صلعم فرمود که من و علی
ابن ابی طالب علیه السلام نور واحد بودیم در پیش خدای تعالی که مخلوق شده بود پیش از
خلق آدم بچهارده هزار سال و چون آدم را خدای آفرید آن نور را در صلب او ودیعت نهاد و
همیشه با یکدیگر بودیم و آن نور را حق تعالی از صلبی بصلبی نقل میفرمود تا قرار داد در صلب
عبد المطلب آنگاه در صلب عبد المطلب بدو قسم و دو جزو متفرق شدیم یک جزو در صلب عبد الله
قرار گرفت و جزو دیگر در صلب ابی طالب پس علی از من است و من از علی ام و گوشت او گوشت
من است و خون او خون منست هر کس او را دوست دارد بدوستی من او را دوست داشته باشد
و هر که او را دشمن دارد بدشمنی من او را دشمن داشته باشد دوم روایت کند امام ابن الحسین البیهقی
در کتاب دلایل النبوة و ابن الاخضر الجنابذی در کتاب معالم العترة النبویة از ابن
عباس رضی الله عنه که گفت حضرت رسالت صلعم فرمود ان الله خلق الخلق
قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما وذلک قوله تعالی واصحاب الیمین
اصحاب الشمال فانا من اصحاب الیمین وانا خیر اصحاب الیمین ثم جعل القسمین

ثلاثا

ثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا وذلک قوله تعالی واصحاب المیمنة واصحاب المشئمة
والسابقون السابقون فانا من السابقین وانا خیر السابقین ثم جعل الاثلاث
قبائل فجعلنی فی خیرها قبیلة وذلک قوله تعالی جعلناکم شعوبا وقبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم فانا اتقی ولد آدم واکرمهم علی الله
ولا فخر ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا وذلک قوله تعالی انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فانا واهل بیتی
مطهرون من الذنوب یعنی بتحقیق که حق مخلوقات را دو قسم کرد
و مرا بهترین این دو قسم گردانید چنانچه فرموده اصحاب الیمین و اصحاب الشمال
پس من از اصحاب یمینم و بهترین این گروه و آنگاه حق سبحانه این دو قسم را
سه ثلاث گردانید و مرا بهترین آن ثلاث قرار داد چنانچه اشاره فرموده
واصحاب المیمنة واصحاب المشئمة والسابقون السابقون پس من از سابقانم
و بهترین این طایفه آنگاه ثلاث را قبائل گردانید و گردانید مرا بهترین قبایل
و اینست قول حق تعالی جعلناکم شعوبا وقبائل الآیه یعنی گردانیدیم شما را شعوب و
قبایل تا [illegible] یکدیگر را بشناسید تحقیق که گرامیترین شما نزد الله تعالی اتقی است
که در تقوی بر دیگران رجحان داشته باشد پس متقی ترین فرزندان آدم و اکرم

ترین ایشان نزد خدای تعالی و من این را بجهة افتخار نمیگویم بلکه بیان نعمت و اظهار شکر
او میکنم الخ که حق تعالی قبایل را ثبوت کرد انید و مرا در بهترین بیوت داخل ساخت و
آیت قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الآیه پس من و اهل بیت من پاک و پاکیزه کرده شده
از ذنوب و این حدیث صریح است در آنکه اهل البیت افضل جمیع مردم باشند و با تفاق
ثابت شده که حضرت مرتضی علی بعد از حضرت رسالت پناهی افضل اهل البیت است چنانچه در کتاب
وسیله روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که گفت دخلت علی رسول الله
وهو یمشی علی اربعة والحسن والحسین علی ظهره فقلت نعم الجمل جملکما فقال علیه السلام ونعم الراکبان
هما وابوهما خیر منهما یعنی داخل شدم بر رسول خدای و آنحضرت دستها بر زمین نهاده
و دستهارا راه میرفت و حسن و حسین بر پشت او سوار بودند من گفتم نیک شتریست شتر شما
حضرت رسول الله فرمود که نیک سوارند ایشان و پدر ایشان بهتر از ایشانست و مثل
این مضمون در احادیث کثیره وارد شده سیم روایت کند ابو عبد الله شافعی
در کتاب کفایة الطالب از دار قطنی و همچنین خطیب خوارزم در کتاب مناقب باسناد
معتبر از معاذ بن جبل که او نقل کرده که ان رسول الله قال لعلی اخصمک بالنبوة ولا
نبوة بعدی وتخصم الناس بسبع ولا یحاجک فیه احد من قریش انت اولهم ایمانا
بالله واوفیهم بعهد الله واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة وابصرهم بالقضیة

واعظمهم

واعظمهم عند الله یوم القیمة مزیة یعنی بحقیق که رسول الله بعلی بن ابی طالب خطاب فرمود و گفت
من غالبم بر تو بنبوت که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و تو غالبی بر خلایق بهفت خصلت و احدی از قریش
درین باب محاجه و مجادله نتواند کرد اول آنکه تو سبقت کرده بر همه در تصدیق حق سبحانه و تعالی
و در حسب اطاعت آنچه فرموده دوم وفا کننده ترین ایشانی بعهد حق تعالی سیم قایم
ترینی بالتزام اوامر الهی از ایشان چهارم در قسمت بسویه و مراعاه عدالت ایشان
بهتری پنجم عادلترین ایشانی در میان رعیت ششم بینا ترین بحقیقة قضیه از ایشان
هفتم اعظم ایشانی در زیادتی قدر و منزلت نزد الله تعالی در روز قیامت و این
حدیث هر دو وجه دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد یکی تصریح رسول الله بامتیاز در خصلت
عزیزه و دیگر آنکه از صدر حدیث مفهوم میشود که سوی نبوت آنجناب با حضرت رسالت در
فضایل محموده و وجوه مرجحه سهیم و شریکست و این رتبه با آنجناب اختصاص دارد چهارم
نقل کرده اند در کتاب وسیله از دار قطنی صاحب الجرح والتعدیل و همچنین در کتاب کفایت
و در کتاب اربعین که حافظ ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده و همچنین در کتاب
خطیب ابو سعید خدری که رسول الله بیمار بوده و فاطمه علیه السلام بعیادت آنحضرت آمده بود
و من بر طرف راست آنحضرت نشسته بودم و فاطمه ملاحظه کرده آنچه از آنحضرت وارد شده بود
از نهایت شدت و غایت ضعف پس فاطمه گریه کرد تا آنکه اشک بر رخسار او فرود آمد

دسیه آمده که تا امه اشک بر روی رسول الله فرود آمد پس آنحضرت فرمود که ای فاطمه
ترا چه چیز می گریاند فاطمه گفت از ضیاع حال خود میترسم بعد از تو یا رسول الله پس حضرت
رسالت پناه فرمود اما علمت یا فاطمه ان الله اطلع الی الارض اطلاعة فاختار
منها اباک رسولا ثم اطلع ثانیة فاختار منهم بعلک فاوحی الی فانکحته
واتخذته وصیا اما علمت انک بکرامة الله ایاک زوجک اعظمهم حلما واکثرهم
علما واقدمهم سلما وفی روایة الوسیلة ما انا زوجتک ولکن الله زوجک
فضحکت واستبشرت ثم قال لها یا فاطمة انا اهل بیت اعطینا سبع خصال
لم یعطها احد من الاولین ولا یدرکها احد من الآخرین غیرنا نبینا
خیر الانبیاء وهو ابوک ووصینا خیر الاوصیاء وهو بعلک وشهیدنا
خیر الشهداء وهو عم ابیک حمزة ومنا من له جناحان یطیر بهما فی
الجنة حیث یشاء وهو جعفر ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناک ومنا
مهدی هذه الامة الذی تصلی خلفه عیسی ثم ضرب علی منکب الحسین فقال
من هذا مهدی الامة یعنی آیا نمیدانی ای فاطمه که حق سبحانه اطلاع فرمود بجانب زمین
اطلاع فرمودنی پس اختیار کرد از اهل زمین پدر ترا و بمرتبه رسالت مشرف کردانید بعد
از آن اطلاع فرمود اطلاع فرمودنی و اختیار کرد از اهل زمین شوهر ترا و بمن وحی کرد

که اطلاع

که نکاح کنم ترا با او و او را وصی خود سازم آیا نمیدانی که بکرامتی که ترا هست نزد حق تعالی
تزویج فرمود ترا بکسی که اعظم خلایق است از روی حلم و اکثر علما است از ایشان و در اسلام
از ایشان در پیشتر و در روایت وسیله چنین است که رسول الله فرمود که من ترا با او
تزویج نکردم ولیکن حق تعالی ترا با او تزویج فرموده آنگاه حضرت فاطمه خندان شد و
مستبشر گشت پس رسول الله فرمود که ای فاطمه ما اهل بیتیم عطا کرده اند بما هفت
خصلت که عطا نکرده اند هیچکس از اولین و در نخواهد یافت آنها را احدی از
آخرین غیر ما اول آنکه پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تست دوم آنکه وصی ما بهترین
اوصیاست و آن شوهر تست سیم آنکه شهید ما بهترین شهداست و آن عم پدر تست حمزه
چهارم آنکه از ماست آنکسی که مر او را دو بالست که طیران میکند در بهشت هر جا
میخواهد و آن جعفر است پنجم و ششم آنکه از ماست سبطین این امت و آنها پسران تواند
هفتم آنکه از ماست مهدی زمین است که عیسی پیغمبر در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن
رسول الله صلعم دست بر دوش امام حسین زد و گفت ازین شخص متولد خواهد شد مهدی امت
و ابن مغازلی الشافعی در کتاب مناقب از ابو ایوب انصاری از رسول الله مثل این
حدیث نقل کرده و دیگر زوایدی که دالست بر کمال منزلت حضرت مرتضی علی علیه السلام
و در کتاب وسیله از ابن عباس نقل میکند که چون رسول الله فاطمه علیها السلام را با ابن ابی طالب

تزویج فرمود فاطمه گفت که یا رسول الله مرا تزویج فرمودی بمردی فقیر که هیچ مال ندارد رسول الله
فرمود آیا راضی نیستی که حق تعالی اختیار کرده است از اهل زمین دو کس یکی پدر ترا و دیگری را شوهر تو
دیگری را شوهر تو و مثل این مرویست در کتاب کفایت از ابوهریره از رسول الله و مخفی نماند که
چون اختیار رسول الله از میانه خلایق و اختیار علی ابن ابی طالب از میانه ایشان بیک نوع است
و بوجه واحد مذکور گردیده چنانچه در اول تخصیص راه نیافته ثانی نیز مخصص نمیشود و دوم اراده خصوص
پس باطل باشد آنچه قاضی عضد در کتاب مواقف میگوید جایز است که اختیار کردن علی علیه السلام
بلکه بجهت جهاد باشد یا بواسطه زوجیت فاطمه زیرا که رسول الله همچنین از مخصوص مع الحضرت اراده کرد
تا بر فاطمه و علی شأن او معلوم شود از جهت ... او با رسول الله در اختیار پس همچنانکه در اختیار
اول تخصیص منظور نشده در ثانی نیز همین طریق است با تقویه معنی با نچه سابقاً گذشت که حضرت رسول الله
در تجنب از نور واحد بند **پنجم** آنکه در احادیث سابقه ثبت می رود یافت که دو بهترین مردمان نزد
خدای تعالی رسول او و علی ابن ابی طالب است و بهترین مردمان بعد ... کسیست که افضل است از همه مردم
علما خصوصیات کبری که از درجه دوستی ساقط است بنابر آنکه احادیث کثیره بر این دلالت کرده
شامل ... تفسیر زعفرانی **ششم** آنکه مشهور و معروفست از اقوال رسول الله در حق آنحضرت ... که
در کتاب فضایل الفقیه به زعفرانی نقل کرده که آنحضرت فرموده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه
والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب

بنگر هر کس خواهد که نظر بآدم صفی الله کند در علم او و بنوح نظر کند در تقوی او و با براهیم در حلم او
و بموسی در هیبت او و بعیسی در عبادت او باید در نظر کند بعلی بن ابی طالب و هرگاه آنحضرت
جامع این صفات شد که جامع دیگر اوصاف و مساوی باشد با این پنج کس که از پیغمبران اولوالعزم
و برگزیدگان انبیا اند پس هیچ شک نیست که از جمیع صحابه افضل خواهد بود و بر جمیع صحابه
بیصیرت ... کننده کان اخبار از اهل ... فضیح است که آنحضرت ... او
مذکوره در حدیثی که از خصایص پیغمبران کبار ... شمرده شده بنهایت ... در علی ...
هفتم آنکه مشهور و معروفست ایضاً از اقوال رسول الله در حق آنحضرت چنانچه از ... سوای
مخالف باسانید متعدده نقل کرده اند که حضرت رسالت ... فرموده ان اخی و وزیری و خیر من اترک
بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن ابی طالب ... حصن ... اترکه
بعدی علی ابن ابی طالب یقضی دینی و ینجز موعدی ... [illegible]
علما اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند که رسول الله فرموده علی خیر البشر من ابی فقد کفر
و صحابه ... [illegible] ... چنانچه از حذیفه سوال کردند از آنحضرت جواب داد
که خیر هذه الامة بعد نبیها و مثل این منقولست از جابر بن عبدالله ... نمیکنند با
مگر کافر یا منافق و از عطا منقولست که گفت در شان علی از عائشه سوال کردم
گفت ذاک من خیر البشر لا یشک فیه الا کافر **هشتم** تسمیه کردن رسول الله آنحضرت را

باسم سید المسلمین و امام المتقین و مثال این چنانکه در احادیث کثیره وارد شده و در روایت کرده
حافظ ابو نعیم باسناد خود از رسول الله که آنحضرت بعلی بن ابی طالب گفت تعالی گر تو ...
کرده بودم حبا لسید المسلمین و امام المتقین و در مناقب خطیب خوارزمی از ابن عباس نقل میکنند
که رسول الله صلعم گفت اسمعی واشهدی هذا علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و عیبة
علمی و بابی الذی اوتی منه واخی و حبیبی فی الآخرة معی فی السنام الاعلی
بشنوید و گواه باشید که علی امیر المؤمنین است و سید مسلمانان و جایگاه علم من و دری که از وی
بمن آیند و برادر منست و دوست من در دنیا و آخرت و با من خواهد بود در درجه علیا از بهشت و در
نیز خطیب خوارزمی از انس بن مالک که پیغمبر مرا فرمود که آب وضو آوردم و وضو ساخت و
دو رکعت نماز گذارد آنگاه گفت ای انس اول من یدخل الیک من هذا الباب امیر المؤمنین
و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین قال فقلت اللهم اجعله رجلا من الانصار
وکتمته اذ جاء علی فقال من هذا یا انس قلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح
عرق وجهه و یمسح عرق وجه علی علی وجهه فقال علی یا رسول الله لقد رأیتک
صنعت شیئا ... وتبین لهم ما اختلفوا من بعدی و این حدیث در
بعینه در کتاب مناقب ابن مردویه و غیر آن نیز واقع شده مضمونش آنکه پیغمبر در آن حال
که از نماز فارغ شد گفت ای انس اول کسی که ازین در بر تو درآید ... شود امیر مؤمنان باشد

داخل

و سید مسلمانان و پیشوای عیان و بزرگان و خاتم اوصیا انس گوید که من گفتم
بار خدایا این کس را بگردان یکی از انصار که ناگاه علی علیه السلام آمد رسول الله فرمود
که کیست ای انس گفتم علی علیه السلام پس آنحضرت برخاست مسرور و خوشحال و با حضرت مرتضی علی
معانقه فرمود آنگاه شروع کرد که عرق روی خود پاک میکرد و عرق روی مرتضی علی
بر روی مبارک خود میمالید حضرت مرتضی علی فرمود که یا رسول الله هرگز امروز
با من نوعی پیش آمدی که قبل ازین نیامده بودی رسول الله فرمود که چه چیز مرا مانع
ازین است تو از من احکام شریعت مرا ادا میکنی و آواز مرا بمردم میشنوانی و روشن
میسازی برای خلایق آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من و در همین کتاب نیز نقل کرده
باسناد خود از ابن عباس که گفت دخل علی علی رسول الله و عنده عایشة فجلس
بینها و بین رسول الله فقالت لم تجد لک مجلسا الا فخذی فضرب رسول الله بیده علی ظهرها
و قال مه لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین یوم القیمة یقعد علی
الصراط فیدخل اولیاءه الجنة و یدخل اعداءه النار یعنی داخل شد علی ابن ابی طالب
بر رسول خدا و عایشه نزد آنحضرت بود پس آنحضرت در میانه پیغمبر و عایشه نشست عایشه
گفت که مکانی نشستن نبود الا کنار من چون رسول الله شنید دست مبارک را
بر پشت عایشه زد و گفت ترک این نوع حکایت کن و ایذا مکن مرا در باب برادر

سن بتحقیق که او امیر مؤمنان است و سید مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران در روز قیامت
می‌نشیند بر پل صراط و داخل بهشت میسازد دوستان خود را و داخل دوزخ میکنند
دشمنان خود را نهم روایت کند ابن مردویه در کتاب مناقب از ابو رافع از پدرش
از جدش که رسول الله بعلی ابن ابی طالب گفت انت خیر امتی فی الدنیا والاخرة
تو بهترین امت منی در دنیا و آخرت و روایت کرده است از بریده که رسول الله
بفاطمه علیها السلام گفت انی زوجتک خیر امتی اقدمهم سلما واکثرهم علما یعنی
تزویج کردم ترا به بهترین امت من که تقدیم دارد بر ایشان در اسلام و عالم‌تر است از ایشان و در علم
کتاب نقل میکند از حبشی بن جناده از رسول الله که فرمود خیر من یمشی علی الارض بعدی علی ابن ابی طالب
یعنی بهتر کسی که راه رود بر روی زمین بعد از من علی بن ابی طالب است و در این کتاب
نیز نقل میکند از ابو سعید از سلمان رضی الله عنه که گفت پیغمبر مرا دید و ندا کرد من گفتم
لبیک پس آنحضرت فرمود اشهدک الیوم یا علی ابن ابی طالب خیرهم وافضلهم یعنی گواه
میکنم ترا امروز که بتحقیق علی بن ابی طالب بهترین مردمان است و فاضل‌ترین ایشان
و نیز در همین کتاب نقل کرده از مسروق که گفت بر عایشه داخل شدیم از من پرسید که
که خوارج را چه کس بقتل رسانید من گفتم علی بن ابی طالب عایشه ساکت شد من گفتم
یا ام المؤمنین بحق الله و حق رسوله که مرا خبر ده اگر در این باب چیزی از پیغمبر شنیده عایشه گفت
از او [illegible] شنیدم

از رسول خدا شنیدم که میگفت هم شر الخلق و الخلیقه و اعظمهم یوم القیامة وسیلة یعنی
خوارج بدترین خلایق اند خواهد کشت ایشان را بهترین خلایق و عظیم‌ترین ایشان نزد خدای تعالی
از روی وسیله و مرتبه و در حدیث دیگر از مسروق آمده که عایشه از وی پرسید که آیا
خبر داری از آن ناقص ذو الثدیه که رئیس الخوارج بود مسروق بعایشه گفت که او را علی بن ابی طالب
در نهروان بقتل رسانید مسروق گوید عایشه در این باب طلب گواه از من کرد و من حاضر
ساختم هشتاد مرد را که مضمون مذکور را ایشان گواهی دادند پس او گفت لعنت خدا بر عمرو عاص
باد که او بمن نوشته که ذو الثدیه را او کشته است بر کنار نیل مصر پس مسروق گفت
خبر ده مرا آنچه شنیده از رسول الله در حق خوارج عایشه گفت از پیغمبر شنیدم که گفت
هم شر الخلق و الخلیقه یقتلهم خیر الخلق تا آخر حدیث دهم آنکه حضرت مرتضی علی اعلم
صحابه بود پس از ایشان افضل باشد و دلالت کند بر اعلمیت آن جناب که از
مبدا صغر تا آخر عمر پیغمبر با کمال حدس و علو فطرت در ملازمت رسول الله بود و در حال
کبر زوج فاطمه علیها السلام که بضعه آنحضرت است با او واقع شد و در اوقات بی
حجاب بخدمت پیغمبر فایز میشد و رسول الله نهایت اهتمام و غایت تعهد در
ارشاد و تعلیم او داشت تا آنکه در اخبار محقق شده که چون آیت و تعیها اذن واعیه — ویاد گیرد آنرا گوشهای یاد گیرنده
نازل شد یعنی و نگاه میدارد و حفظ میکند کلمه حق را گوش نگاه دارنده رسول الله دعا کرد

که اللهم اجعلها اذن علی یعنی خدایا این گوش را بگردان گوش علی و از حضرت مرتضی علی صلوات
که گفت من بعد از آن هیچ خبر را فراموش نکردم و در روایت منقول آمده که چون این آیت
نازل شد رسول الله بعلی بن ابی طالب گفت انی سالت الله ان یجعلها اذنک یا علی یعنی تحقیق که من
سوال کردم از حق تعالی که آن گوش را گرداند گوش تو یا علی و این حدیث در کتاب
ثعلبی و واحدی و غیر ایشان از ائمه تفسیر آورده اند بروایت بریده که رسول الله بعلی بن
ابی طالب گفت ان الله امرنی ان ادنیک ولا اقصیک و ان اعلمک و حق علی الله
ان تعی فنزلت یعنی تحقیق که حق سبحانه و تعالی امر کرده است مرا اینکه نزدیک گردانم ترا
و دور نگردانم و اینکه علم آموزم ترا و حقیقت لازم بر الله است اینکه تو حفظ کنی علم را پس
در این وقت آیه شریفه مذکوره نازل شد و در اخبار مشهوره کثیره از حضرت مرتضی علی منقول است
که رسول الله مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من مفتوح شد
و در این باب حدیث انا مدینة العلم و علی بابها برای اهل بصیرت کافی است و در بعضی اخبار
هست فمن اراد العلم فلیات الباب یعنی هر که اراده علم کند می باید که در آن مدینه آید و
حدیث اقضاکم علی نیز از دلایل وفور علم است و اقوال حضرت مرتضی علی در باب اختصاص او بغزارة
علم و جمع ابواب علم و فضل از دوست و دشمن معروف و مشهور است و در کتب صحیح حدیث مسطور است چنانچه
بر بالای منبر مکرر تقریر می نمود که سلونی قبل ان تفقدونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض و غیر

الیه

بپرسید از من قبل از آنکه مرا نیابید بپرسید مرا از راههای آسمان که من با نهاد اعلم
از راههای زمین و مخفی نیست که در مجمع خلایق نمیتواند کسی باین قسم کلام تکلم نماید
الا آنکه قادر باشد بر حل جمیع مشکلات زیرا که اگر عدم قدرت جواب بعضی از آن را تقریر
خود کسی در باب جرات نمیکند که در حضور اولیا و اعدا باین کلام تکلم کند و شک نیست
که صاحب این سخن افضل خواهد بود از کسی که گوید اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم تقریر
بدان که سلونی به از اقیلونی است چرا که این را ای خواجه از راه انصاف
ابو البختری نقل میکند که علی ابن ابی طالب علیه السلام بر منبر کوفه بر آمده بود و ردای رسول الله
متقلد بشمشیر آنحضرت و متعمم بعمامه او و در انگشت او بود انگشتری آنحضرت و تکلم بر منبر
کرده میگفت سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم هذا
لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقا من غیر وحی اوحی الی فوالله
لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لافتیت اهل التوریة بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم حتی
ینطق التوریة والانجیل فیقولا صدق علی قد افتاکم بما انزل الله فی و انتم تتلون الکتاب
افلا تعقلون یعنی سوال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید بتحقیق و یقین که در میان پهلوهای
من علم بسیار است این لعاب رسول الله است چشانیده است بمن چشانیدنی
بی آنکه بمن وحی کرده شده باشد سوگند بذات مقدس حق جل و علا که اگر جهت من

که فرموده لو شئت لاوقرت من تفسیر باء بسم الله سبعین بعیرا یعنی اگر خواهم

بار میکنم از معانی تفسیر باء بسم الله هفتاد شتر را و ثعلبی در تفسیر خود از [illegible]

نقل کرده که او گفت رسول خدای را پرسیدم ازین آیت من عنده علم الکتاب آنحضرت

فرمود که من عنده علم الکتاب علی ابن ابی طالب است و بهمین طریقه مضمون مذکور منقول است از احمد

حنبل از محمد بن حنفیه که من عنده علم الکتاب کنایت از حضرت مرتضی علی است و اخبار آنحضرت

بغیبات و وقوع آنها مطابق آنچه آنجناب فرموده بوده اند معروف و مشهور است و از

مطالعه کتب حدیث و سیر معلوم و در کتاب فردوس و حلیة الاولیاء و مناقب مطلبی نقل کرده اند

از ابن مسعود که رسول الله فرموده قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزء

واحدا یعنی قسمت کرده اند حکمت و علم حقیقت را بر ده جزء و عطا کرده اند

بعلی بن ابی طالب از آنجمله نه جزو و یکجزو را بجمیع مردمان و در مناقب مطلبی از ابن عباس

مرویست که گفت عطا کرده شده بعلی بن ابی طالب نه عشر علم و شریکی با جمیع علما

و سوگند بخدای که مرتضی علی شریک مردم است در آن عشر عاشر و قضایای غریبه و احکام

عجیبه که از آنحضرت واقع شده معروف و مشهور است و تمام صحابه در احکام شرع بآنحضرت

رجوع میکرده اند و استفاده مسایل می نموده اند و در رد جهالات و خطایای ایشان

که روی داده از آنجناب مأثور و منقولست و در هیچ قضیه آنحضرت بکسی رجوع ننموده

رساده اند جمع شود و من بر آنجا نشینم هر آینه فتوی دهم اهل توریه را بتوریت ایشان

و اهل انجیل را بانجیل ایشان تا آنکه در سخن آورد حق تعالی توریه و انجیل را و گویند اهل آن راست گفت

علی بحقیقت فتوی داده شما را بآنچه نازل ساخته حق تعالی در کتاب ما شما تلاوت کتاب میکنید یا غافل شده اند از

که تامل کنید و در روایت مشهور چنین وارد شده که آنحضرت فرمود اگر کسرت لی الوساده

لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و بین اهل الزبور بزبورهم

و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم و الله ما من آیة

فی بر او بحر او سهل او جبل و سماء او ارض او لیل او نهار الا انا اعلم فیمن نزلت و فی ای

شئ نزلت و در روایت دیگر است که این سخن که فرموده والله لو شئت لاخبرت کل رجل منکم

بمخرجه و مدخله و جمیع شأنه لفعلت و لکنی اخاف ان یکفروا فی برسول الله یعنی اگر

خور برای من وساده هر آینه حکم کنم میان اهل توریه بتوریت ایشان و میان اهل زبور بزبور

و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان سوگند بخدای تعالی که هیچ آیه

که نازل نشود الا میدانم در صحرا یا در دریا در هوا یا در کوه یا در آسمان یا در زمین یا در شب

یا در روز الا آنکه من میدانم که در باب که نازل شده و در چه باب نازل شده و اگر من خواهم

که خبر دهم هر مرد از شما بمکان دخول و مکان خروج او و جمیع شان و احوال او هر آینه خبر

میدهم و لیکن میترسم که در باب من مردمان برسول الله کافر شوند و از آنحضرت منقولست

کرزاده

وارباب فنون و علوم در هر فن بآنحضرت منتهی میشوند ابن عباس که رئیس مفسران است از شاگردان
اوست و اهل تفسیر بقول او اخذ میکنند و از ابن عباس منقولست که گفت حضرت امیر علی
برای بیان یک شب از اول شب تا آخر تفسیر با بسم الله میکرد و اصحاب علم
کلام را نیز رجوع بآنحضرت است اما معتزله بجهت آنکه رجوع بابو علی جبائی
میکنند و او بابو هاشم ابن محمد بن حنفیه و او به پدرش علیه السلام و اما
اشاعره بجهت آنکه رجوع بابو الحسن اشعری میکنند و او شاگرد ابو علی جبائی است
و اما امامیه رجوع ایشان بآنحضرت واضح است و مرجع اصحاب
حدیث بآنجناب نیز ظاهر و رجوع اصحاب فقه و رؤسا و مجتهدین از علما تمیز
فرق تبع او مشهور است و علماء معانی و بیان قوانین فصاحت و بلاغت
از کلام آنحضرت استخراج نموده اند چون نهج البلاغه و غیر آن و اهل علم
گفته اند که کلام آنجناب دون کلام خالق است و فوق کلام مخلوق و ارباب
سلوک و مراتب معارف حقیقیه علم التصوف و اصحاب ریاضت در علم الهی
بطریقه اهل عرفان مستخرج از کلام او و استفاده از طریقه سلوک او و
خرقه مشایخ صوفیه بآنجناب منتهی میشود و ابو الاسود علم نحو را تعلیم از آنجناب گرفته
تدوین نموده و اکثر ائمه قراء مثل ابو عمرو و عاصم و غیر ایشان قراءت خود

بآنحضرت

بآنحضرت رسانیده اند چنانچه ایشان از تلامذه ابو عبد الرحمن سلمی اند
و او تلمیذ آنجناب است

یازدهم

آنکه آنحضرت اختصاص داشت
بنصرت دین و اعانت مسلمین و کثرت جهاد و بر جمیع صحابه در این باب فائق بود
چنانچه تفصیل این حال از کتب مغازی معلوم است و شمه از آن در کتاب
اصل ایراد کرده ایم و هر که باین صفت غالب باشد افضل و اکثر ثوابا
خواهد بود بواسطه مفهوم حدیث یوم الخندق که سمت ذکر یافت و
قول رسول الله صلعم که افضل الاعمال احمزها و هیچ فعلی بر آن اشق از
مخاطره نفس نه و دیگر آنکه حق تعالی در محکم کتاب میفرماید فضل الله المجاهدین
علی القاعدین درجه و ایضا میفرماید الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله
باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله

دوازدهم

اختصاص او بکمالات
لائقه و امتیاز داشتن بمقامات فائقه و خصال محموده و مناقب و مراتب
شریفه که احصاء جمیع آن ممکن نیست چنانچه بعضی در حدیث [illegible]
که در آخر این درج خواهد آمد باین اشاره فرموده و هر آینه اشاره اجمالیه
ببعضی از آنها لازم نموده و تفاصیل آن در محال خود مسطورست از آن جمله سابقه
آنحضرت است در اسلام و اهل تاریخ و سیر و اصحاب حدیث و اکثر برین

اتفاق نموده اند و آنجناب از اکثر پیغمبران بیست خصلت ستوده و حضرت مرتضی
بان افتخار نموده آمدی جرأت منع آن با وجود کمال حسد که بآنحضرت
می بردند داشتند و شمه از آن در کتاب اصل یاد کرده ایم و از آنجمله است
قرابت قریبه او به پیغمبر چه آنحضرت ابن عم و داماد رسول الله بود و در شأن
فاطمه که بضعه پیغمبر است و در باب مناقب او احادیث صحیحه ماثوره گشته
و در سبطین که در باب فضایل ایشان وارد شده آنچه حصر و عد آن
مقدور نیست و آنچه از غرایب حالات و بدایع امور در وقت تزویج فاطمه
بآنحضرت روی داده خواه در میان مردمان و خواه در میان فرشتگان بسیار است و
در شرح شمه از آن در کتاب اصل مذکور است و از آنجمله اختصاص اوست بتولد او
در کعبه و آنجه لست که آنحضرت بان مشرف شده و کیفیت آن متواتر و مشهور است
میانه اهل نقل و از آنجمله است اختصاص او بکمال زهد چنانچه شمه از آن سمت ذکر یافت
و از آنجمله است اختصاص او بکمال عبادت و اشاره بان نیز سابقا کرده شد
و از آنجمله اختصاص اوست بغایت سخاوت و آن نیز مشهور است و شمه از آن
سابقا مسطور و از آنجمله اختصاص اوست بآیات قرآنیه و تفصیل آن در کتب سابق
مسطور است و شمه در کتاب اصل یاد کرده ایم و اگر این جمله مفصل کرده شود بطول می انجامد

تا آنکه

تا آنکه ابن مردویه در کتاب خود نقل میکند از ابن عباس که او گفت ما نزل
فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی یعنی در شان هیچ کس نازل نشد از آیات
قرآنیه و در کتاب الهی آنچه نازل شده در شان علی ابن ابی طالب و از حذیفة بن
الیمان مرویست که او گفت در قرآن نازل نشده یا ایها الذین آمنوا الا
که از برای علی بن ابی طالب است لباب آن و از ابن عباس منقولست که
در قرآن هیچ آیه نیست الا که علی راس و پیشوای آنست و از حضرت مرتضی
علی منقولست که فرموده که قرآن بر چهار ربع نازل شده فربع فینا و ربع
فی عدونا و ربع سیر و امثال و ربع فرایض و احکام و لنا کرائم القرآن
و از آنجمله است اختصاص او بمعجزات و استجابه دعا و آن مسطور است
در کتب اعلام و واضح و هویدا که لا اعلام بین الانام مثل برگردانیدن
آفتاب و مخاطبه ثعبان بر منبر کوفه و قلع باب خیبر و محاربه جنیان و اخبار
بمغیبات و امثال آن و از آنجمله مشهورتر است از آفتاب و در تفصیل
آن در این کتاب موجب اطناب و از آنجمله است اختصاص او باخوت
رسول الله و آن معروفست و در کتب اصحاب حدیث ماثور و روایت کنند
خطیب خوارزم و احمد حنبل از علی بن ابی طالب ع که رسول الله صلعم مواخاة

ثبت در میانه مسلمین پس مرا گفت انت اخی و انت منی بمنزله هرون من موسی
غیر انه لا نبی بعدی و دیگر کرده اند حدیث طویل متضمن بسیاری از مناقب آنحضرت
که رسول الله صلعم برای او اثبات فرموده و از حذیفه بن الیمان مرویست که رسول الله
عقد مواخاه بست میانه مهاجرین و انصار و آنحضرت میانه هر کس و نظیری او
عقد برادری می بست آنگاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت هذا
اخی حذیفه گوید پس رسول الله که سید مرسلین و امام متقین و رسول رب العالمین است
و شبیه و نظیر نداشت و علی بن ابی طالب برادر اوست و احمد حنبل در مسند خود
نقل میکند که رسول الله چون عقد مواخاه میانه صحابه فرمود علی علیه السلام را اندوه گرفت
تا آنحضرت خبر بود که یا رسول الله میانه مردمان مواخاه کردی و مرا بگذاشتی
رسول الله فرمود که گمان چگونه میبری که برای چه کس ترا گذاشته باشم
بتحقیق که ترا جهت نفس خود گذاشته ام آنگاه گفت انت اخی و انا اخوک
فان ذکرک احد فقل انا عبد الله و اخو رسول الله لا یدعیها بعدک الا کذاب
و در صحیح ترمذی و سنن ابی داود و مسند ابن حنبل از عبد الله عمر نقل
کرده اند که رسول الله در یوم مواخاه بعلی بن ابی طالب گفت انت اخی
فی الدنیا و الآخره و در مسند ابن حنبل از ابن المسیب مرویست که رسول الله

بین الصحابه مواخاه کرد و باقی ماند ابوبکر و عمر و علی بن ابی طالب پس مواخاه کرد ثبت
میان ابوبکر و عمر و علی را گفت انت اخی و خطیب خوارزم و ابن المغازلی و ابو حفص در کتاب
وسیله آورده اند از جابر که رسول صلعم فرمود مکتوب علی باب الجنه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ابن ابی طالب اخوه قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام و در کتاب وسیله
و کفایه مرویست از جابر از حضرت رسول الله صلعم که در شب معراج ندای از بطنان عرش رسید
بمن که نعم الاب ابوک ابرهیم و نعم الاخ اخوک علی ابن ابی طالب و از آنکه آیات
اختصاص او بانکه حکم فرمود حق سبحانه و تعالی ببستن جمیع ابواب حجرات صحابه در مسجد نبوی
باب رسول الله و باب علی علیه السلام و کافه محدثین و عامه روات موثوق بها نقل
این مضمون کرده اند احمد حنبل در مسند خود از براء بن عازب و ابن عباس و زید
ارقم نقل میکنند که صحابه رسول را ابواب شارعه بود در مسجد رسول الله در یکروزی
فرمود سد جمیع این ابواب کنید الا باب علی ابن ابی طالب پس درین باب
جماعتی سخنان گفتند و غیبت آغاز کردند چون این سخنان بسمع
رسول الله رسید بر پای خواست و حمد و ثنای الهی بجای آورده فرمود
که اما بعد بتحقیق که من فرمودم به بستن این درها سوی در حجره علی ابن ابی
طالب و درین باب بعضی از گوینده گان شما سخنان گفته اند سوگند بذات
مقدس حق سبحانه که من سد بعضی ابواب و فتح بعض ابواب نکرده ام

از تلقاء نفس خود ولیکن بامری مامور شدم و اطاعت فرمان الهی کرده ام
و در مسند ابن حنبل از حذیفه ابن اسید غفاری حدیثی مطول درین باب نقل کرده
متضمن تفضیل مرتضی علی و حمزه و ابوبکر و عمر و عثمان و سایر مهاجرین و انصار
و آنکه پیغمبر علیه السلام میفرمود که باب خود مسدود سازید و آنکس ان در را
مسدود میساخت و مرتضی علی علیه السلام متردد بود که آیا در باب مسدود
ساختن در حجره او چه حکم خواهد شد پس رسول الله با و گفت اسکن طاهرا مطهرا
و چون درین باب حمزه حکایت کرد و گفت ما را بیرون میکنی و علما اخی عبد المطلب
را نگاه میداری رسول الله گفت که ای عم اگر بدست من می بود با شما چنین
نمیکردم سوگند بخدا که عطا کرده است این مرتبه را بعلی ابن ابی طالب
الا حق جل و علی و تحقیق که تو بر خیری از جانب خدا و رسول و ترا بشارت باد
و بمقتضای این بشارت در روز احد شهید شد در راه حق تعالی و چون
گوینده ان درین ماده اکثار حکایات کردند حضرت پیغمبر خطبه خواند
و آنگاه بیان فرمود که من این جماعت را بیرون نکردم و علی را ساکن نساختم
الا آنکه فرموده حق تعالی و در مسجد من حلال نیست احدی را نکاح زنان
الا علی و ذریت او را پس هر کرا این معنی ناخوش آید گو با ینجانب برود و بدست
مبارک اشارت بجانب شام کرد یعنی با هل کفر اگر خواهد ملحق شود و در مناقب

ابن المغازلی

ابن المغازلی از عدی بن ثابت و در کتاب ابن مردویه از حبه عرنی مضامین
مذکوره را با زیادات شریفه نقل کرده اند تفصیل جمیع این اخبار در کتاب
اصل مسطور است و در مسند ابن حنبل روایت کند از نافع مولی ابن عمر که او گفت
من به عبد الله عمر گفتم که بهترین مردمان بعد از رسول الله کیست او گفت
ما انت و ذاک لا ام لک یعنی ترا با مثل این قسم سخن چکار و مادر مباد ترا
آنگاه استغفار کرد و گفت بهترین مردمان بعد از رسول الله آنکس است که برو
حلال بود آنچه بر پیغمبر حلال بود و برو حرام بود آنچه بر پیغمبر حرام بود من گفتم کیست
آنکس گفت علی ابن ابی طالب که پیغمبر مسدود ساخت جمیع ابواب را
غیر باب او و قال لک فی هذا المسجد ما لی و علیک فیه ما علی و انت وارثی و وصیی
تقضی دینی و تنجز عداتی و تقتل علی سنتی و از الجمله است اختصاص او بوجوب
محبت او یعنی سمت ذکر یافت نزد قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و روایت کرده است در فردوس الاخبار از ابن عباس و ابو سعید
خدری که ایشان گفته اند که رسول الله فرمود در قول حق جل و علا وقفوهم
انهم مسئولون یعنی سوال کرده خواهند شد از ولایه علی ابن ابی طالب و مثل
این مضمون ابن مردویه در کتاب مناقب نقل کرده و محدث حنبلی از ابو سعید
خدری و در مناقب خطیب و کتاب فردوس الاخبار وارد شده از جابر

بن عبدالله انصاری که رسول الله فرمود جاءنی جبرئیل من عند الله بورقة آس خضراء
مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة علی ابن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک عنی
یعنی جبرئیل آمد نزد من از جانب حق تعالی و آورد برگ موردی سبز که در آنجا خط
سفید نوشته بود آنچه مضمون ترجمه اش اینست که تحقیق که من فرض کرده ام
بر مخلوقات خود محبت علی ابن ابی طالب را پس تو ای محمد برسان از قبل من این معنی را
بایشان و از سلمان فارسی نقل کرده [illegible] بیعت گرفت از ما رسول الله
بر آنکه نصیحت اهل اسلام بجای آوریم و تقصیر در حقوق نصح ایشان نکنیم و بر آنکه
اقتدا بعلی ابن ابی طالب کنیم و او را دوست داریم و در مناقب خطیب در حدیثی
طویل که از رسول الله روایت کرده در آخر آن ایراد نموده که رسول الله فرمود
لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایة علی و البراءة من اعدائه یعنی قبول نمیکند حق تعالی
ایمان بنده را الا بدوستی علی ابن ابی طالب و بیزاری جستن از دشمنان او
و درین کتاب و در فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول الله
فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله عز و جل النار
یعنی اگر مردمان بر دوستی علی ابن ابی طالب اتفاق میکردند هر آینه
حق تعالی دوزخ را نمی آفرید و در مناقب خطیب نیز از معاذ جبل و انس هر دو
نقل کرده که هر یک حکایت کردند از رسول الله که فرمود حب علی ابن ابی

طالب حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی دوستی علی
ابن ابی طالب طاعتیست که با وجود این طاعت گناه ضرر نمیرساند و دشمنی او
گناهیست که با وجود آن گناه طاعت نفع نمیدهد و ضایع و نابود میشود اگر چه [illegible]
تو طاعت کرده شبها تا سحر بر ده کتان در ماهتاب انداخته و در مهتاب
خطیب نقل کرده از عبدالله مسعود که ان النبی جاء من حجرة زینب بنت جحش
و دخل بیت ام سلمة قالت ام سلمة فجاء علی و ضرب الباب بالرفق ففتحته و مکث علیه السلام
الباب حتی استترت فدخل فقال لی رسول الله هل تعرفینه قلت نعم هذا علی ابن ابی طالب
فقال علیه السلام هو اخی سجیته سجیتی و لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی اسمعی و
اشهدی هو قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدی اسمعی و اشهدی هو
و الله محیی سنتی اسمعی و اشهدی لو ان عبدا عبد الله الف عام من بعد الف
عام بین الرکن و المقام ثم لقی الله مبغضا لعلی لکبه الله علی منخریه فی جهنم
و در کتاب وسیله مثل این مضمون نقل کرده محصلش آنکه رسول الله از حجره
زینب بنت جحش آمد و در خلوتخانه ام سلمه نشست ام سلمه گوید علی ابن ابی طالب
آمد و در را آهسته زد و نرمی کوفت پس من در باز کردم و آنحضرت بر در خانه
آنقدر توقف کرد که من خود را پوشیده بحجاب در آمدم آنگاه داخل شد
پس رسول الله مرا گفت آیا او را میشناسی گفتم بلی او علی ابن ابی طالب است

حضرت رسول الله گفت که او برادر منست خلق او خلق منست و گوشت او گوشت من
و خون او خون من و او محل علم منست بشنو و گواه باش او قاتل جماعت ناکثین و
قاسطین و مارقین است پس بعد از من بشنو و گواه باش قسم بخدای تعالی احیا کننده
او سنت و شریعت من میکند بشنو و گواه باش اگر چنانچه بنده از بندگان
عبادت خدای تعالی کند هزار سال بعد از هزار سال در میانه رکن و مقام
آنگاه روز قیامت بجزای الهی او را ملاقات اتفاق افتد و حال آنکه او علی
ابن ابی طالب را دشمن داشته باشد حق تعالی او را سرنگون در آتش
جهنم اندازند و اخبار در این باب بسیار است ذکر جمیع موجب اطناب است با آنکه
در احادیث کثیره واقع شده که از پل صراط هیچکس در نمیگذرد الا بجواز
علی ابن ابی طالب و او از بالای اعراف که سور بهشت است مشرف
بر پل صراط دوستان و دشمنان خود را بسیمای ایشان خواهد شناخت پس
اختصاص خواهد داد دوستان خود را بدخول بهشت و در احادیث کثیره
آمده در تفسیر قوله تعالی و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم که حضرت
مرتضی علی فرموده نحن اصحاب الاعراف من عرفنا بسیماه ادخلناه الجنة و
از الجمله است اختصاص او بمنادیه از جانب رسول الله بخصوص در این معنی
نص فرموده حضرت رسالت پناه در بسیاری از اخبار چنانچه گفته علی

منی و انا منه لا یؤدی عنی الا علی و در مناقب ابن مردویه از سلمان نقل میکند که
پیغمبر در آخر حدیثی که سابقا سمت ذکر یافت فرمود خیر من اخلفه بعدی علی ابن
ابی طالب یؤدی عنی و ینجز موعدی و در قصه رد ابوبکر در باب تبلیغ
سوره برائة مضمون مذکور متواتر است و همچنین در احادیث کثیره که
جمله از آن در کتاب اصل یاد کرده ایم و از الجمله است اختصاص او بآنکه نظر
در روی او عبادت است و این معنی در کتب اهل خلاف باسانید متعدده از
رسول الله مرویست مثل کتاب مناقب خطیب و غیر آن که رسول خدا فرمود
النظر الی وجه علی ابن ابی طالب عبادة و ذکره عبادة و مثل این بسیار واقع است
و از الجمله است اختصاص او بضمان مواعید رسول الله و قضاء دین آنحضرت
و در اخبار سابقه سمت ذکر یافت و ثعلبی در تفسیر قوله تعالی و انذر عشیرتک
الاقربین می آورد که چون آیت مذکوره نازل شد جمع فرمود رسول الله
بنی عبد المطلب را و ایشان در آن روز چهل نفر بودند که هر یک از ایشان
یک مشک شیر میخوردند و قدح عظیم آب می آشامیدند پس آنحضرت علی ابن ابی طالب
فرمود که گوسفندی پخته حاضر ساخت و گفت نزدیک شوند بسم الله القوم
نزدیک شدند ده کس ده کس بخوردند تا سیر شدند و قدحی از شیر
طلبید و آنجناب جرعه از آن آشامیده بدیشان داد و گفت بنام

الله تعالی بیاشامید پس آن را اشامیدند تا همه سیر گشتند و ابولهب سبقت در سخن کرد
و گفت این سحریست که این مرد کرده است و رسول الله در آن روز هیچ نگفت
و روز دیگر ایشان را طلبید بر مثل آن طعام و شیر اکل کرده ایشان را انذار فرمود
و گفت ای بنی عبد المطلب من پیغمبر ترساننده ام شما را بعذاب آخرت و بشارت
دهنده بنعیم ان مسلمان شوید و اطاعت کنید تا راه راست یابید و کیست که برادر
من باشد و وزیر من و بوده باشد ولی و وصی من بعد از من و خلیفه من در اهل من
و قضا کند دین مرا از الجماعت سکوت اختیار کردند و علی ابن ابی طالب گفت
من و حضرت سه مرتبه تکرار این سخن کرد و در هر مرتبه قوم سکوت اختیار کرده
مرتضی علی میگفت من پس رسول الله فرمود که تو پس الجماعت برخاستند و او را
میگفتند بطریق استهزا اطاعت کن پسر خود را که او را بر تو امیر کرد اند و در مسند
ابن احنبل مثل این ایراد کرده در چند حدیث و در بعضی از آنها چنین است
که ایشان را گفت کیست که ضامن دین و وعدهای من شود و خلیفه من باشد
و با من باشد در بهشت پس علی ابن ابی طالب گفت من آنحضرت فرمود که تو
و از الجمله است اختصاص او بانکه اول کسیست که پیغمبر را خواهد دید و مصافحه کرد
روز قیامت و آنکه اوست فاروق میانه حق و باطل و زمخشری در احادیث گذشته نقل
کرده و در کتاب کفایت و مناقب خطیب بها نقل میکنند از ابی لیلی غفاری

ازرسول الله

از رسول الله که آنحضرت فرمود ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی ابن ابی
طالب فانه اول من یرانی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو الصدیق الاکبر و هو
فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و مولف کفایت گوید این حدیث
عالی روایت کرده است از حافظ ابونعیم در امالی خود یعنی زود باشد که بعد از
من فتنه باشد هرگاه چنین شود از علی ابن ابی طالب جدا نشوید بتحقیق که
او اول کسیست که مرا بیند و اول کسیست که مصافحه کند با من روز قیامت و
اوست صدیق اکبر و اوست فاروق این امت که فرق میکند میانه حق و باطل
و مثل این حدیث بطرق دیگر از ابوذر مرویست که از رسول الله صلعم و از الجمله است
اختصاص او بانکه مثل او درین امت مثل عیسی بن مریمست چنانچه مرویست در صحیح
ایشان که رسول الله بحضرت مرتضی علی گفت ان فیک مثلا من عیسی ابغضه قوم
فهلکوا فیه و احبه قوم فهلکوا فیه یعنی بتحقیق که در تو مثلی و شبیهی است از عیسی علیه السلام
دوست داشتند او را قومی پس هلاک شدند درین دوستی زیرا که از حد تجاوز کرده
اعتقاد الوهیت او کردند و دشمن داشتند قومی او را و هلاک شدند زیرا که یهود تصدیق
نبوت آنحضرت نکردند و چون این سخن در حق آنجناب فرمود منافقان
تشنیع آغاز کردند و گفتند راضی نمیشود این برای پسر عم خود الا آنکه او را بعیسی
تشبیه میکند و او را نظیر او میداند بعد از آن این آیت نازل شد در شأن اهل

نفاق ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون و وجه تشبیه مذکور است که
جمعی در حق مرتضی علی محبت بافراط ورزیده تا حدی که اعتقاد خدایی او کردند
و اینجماعت بسبب غلو کافر شده بجهنم می روند و جمعی تقصیر در محبت کرده اورا
دشمن داشتند و دیگران را بر او تقدیم کردند و عاقبت ایشان نیز در دوزخ است بجهنم
تفریطا و جمعی حد اعتدال منظور داشته تفریط نکردند و اعتقاد کردند درباب آنحضرت
آنچه خدا و رسول او قرار داده اند و افراط نورزیدند تا بمرتبه زاید بر آنکه حق سبحانه
مرتبت داشته قرار دهند پس اینجماعت ناجی و رستگارند بطریق پیروان عیسی که نه اورا
خدا دانستند و نه تکذیب رسالت او کردند بلکه آنچه مقتضای دلیل عقلی و نقلی بود درباب او
اعتقاد کردند از آنکه پیغمبر بحق بود و حق تعالی اورا باسمان برد و زنده است و در وقت
ظهور مهدی آخر الزمان نزول نموده در عقب او نماز کرده باتفاق با اعدا جهاد خواهند کرد
و در صحاح عامه باسانید متکثره منقولست که رسول الله بعلی ابن ابی طالب گفت ان فیک مثلا
من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه و احبته النصاری حتی انزلوه بمنزل الذی لیس له یعنی
که در تو مثلی و شبیهی است از عیسی دشمن داشتند اورا یهود تا آنکه بر مادر او بهتان بستند
و دوست داشتند اورا نصاری تا آنکه نازل ساختند اورا بمنزله که اورا نبود و در
ابو مریم آمده که گفت از علی ابن ابی طالب شنیدم که گفت یهلک فی رجلان محب مفرط
غال و مبغض قال یعنی درباب دو طایفه هلاک خواهند شد یکی دوست مفرط که غلو کنند

دیگر دشمن

و دیگر دشمن که بغض ورزد و در مسند ابن حنبل تصریح واقع شده موافق مفهوم این احادیث
مثلثات طوایف مطابق آنچه گفتیم که نجات مخصوص است بطایفه که مراعات حد اعتدال
نمایند چنانچه نقل کرده باسناد خود از زاذان که گفت حضرت مرتضی علی فرمود مثلی
فی هذه الامة کمثل عیسی بن مریم احبته طایفة فافرطت فی حبه فهلکت و ابغضته طایفة
فافرطت فی بغضه فهلکت و احبته طایفة فاقتصدت فی حبه فنجت یعنی مثل و داستان
من درین امت همچو داستان عیسی بن مریم است دوست داشتند اورا طایفه و افراط نکته تفریط
کردند در دوستی او و هلاک شدند و طایفه دشمن داشتند اورا درین باب تفریط
کردند و هلاک شدند و طایفه حد توسط در دوستی مرعی داشتند و نجات یافتند
و از آنجمله است اصطفاء او بمناجاة و تشریفی که درین باب از حضرت رسول الله
در شان او من عند الله وارد گشته چنانچه در اخبار کثیره و در کتب معتبره اهل خلاف
و غیر ایشان منقول شده که ان رسول الله انتجی علیا یوم الطایف فطالت مناجاته ایاه
فقال ناس من اصحابه لقد طال نجواه لابن عمه فبلغ ذلک النبی فقال ما انا انتجیته
ولکن الله انتجاه یعنی رسول خدا در وقت محاربه اهل طایف با مرتضی علی سرگوشی
کرده بطریق سر گفت و شنود نمود و این گفت و گو دراز کشید پس جمعی از صحابه
و در بعض روایات آمده که مردی از اصحاب و در بعضی آنکه یکی از آن دو مرد گفتند
که سرگوشی او با پسر عمش چه بسیار دراز کشید چون این سخن بسمع شریف رسول الله

رسید فرمود که من با او مناجات نکردم که حق سبحانه وتعالی با او مناجات کرد یعنی مناجات
و سرگوشی من با او بفرمان الهی بود و بمقتضای وحی او و باید دانست که انچه مذکور شد
در فضایل انحضرت بمنزله قطره ایست از بحار و اندکی از بسیار و نیست اراده
استیفاء مجموع مناقب الجناب الامثل اراده انکس که نفاد بحار اراده کند بتناول
قطرات متعاقبه و درین باب بسیار خوب گفته است بیت کتاب فضل ترا آب بحر
کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری و چون طمع در استقصاء فضایل انحضرت
توان نمود و حال انکه در صحاح عامه و کتب خاصه وارد شده بطریق ابن عباس که
حضرت رسول الله فرمود لو ان الریاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب
ما احصوا فضایل علی ابن ابی طالب یعنی اگر درختان قلم شوند و دریا مرکب شود و جنیان
حساب کننده و آدمیان نویسنده نمی توانند که فضایل علی ابن ابی طالب بشمار
درارند و هم از حضرت رسول الله مرویست که فرموده ان الله ان الله تعالی جعل لاخی
علی فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضایله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه
وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضایله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم
ومن استمع فضیلة من فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی
وجه علی عبادة و ذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه
یعنی گرداننده است حق سبحانه وتعالی از برای برادر من علی ابن ابی طالب الغدر فضایل

دربز

[illegible]

ومناقب که از بسیاری در حیز شمار در نمی آید پس هر که ذکر کند فضلی از فضایل او را
بخشد ملائکه طلب امرزش او می کرده باشند مادام که از ان کتابت اثری بوده باشد
و هر کس که گوش کند فضلی از فضایل او را بیامرزد خدای تعالی گناهانی را که انکس
از طریق استماع حاصل کرده باشد مثل گوش کردن غیبت و غیر ان و هر کس نظر کند
بکتابتی که در ان فضایل انحضرت نوشته باشد بیامرزد حق سبحانه وتعالی برای او
گناهانی را که بطریق نظر بهم رسیده باشد بعد از ان رسول الله فرمود که نظر در روی
علی ابن ابی طالب عبادتست و ذکر کردن انحضرت عبادتست و خدای تعالی قبول نمیکند
ایمان بنده را الا بدوستی انحضرت و بیزاری نمودن از دشمنان او و در کتاب مناقب خطیب
و کتاب [illegible] وارد شده که چون فتح قلعه خیبر شد و علی ابن ابی طالب نزد پیغمبر آمده آنحضرت
فرمود یا علی لولا ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری فی
عیسی لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من المسلمین الا اخذوا من تراب
رجلیک وفضل طهورک یستشفون به ولکن حسبک ان تکون
منی وانا منک ترثنی وارثک وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی وانت تودی دینی وتقاتل علی سنتی وانت فی الاخرة
اقرب الناس منی وانک غدا علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقین
وانت اول من یرد علی الحوض وانت اول داخل الجنة من امتی

وان شیعتك علی منابر من نور رواء مرويون مبيضة وجوههم حولي
اشفع لهم فیكونون فی الجنة غدا جیرانی وان عدوك ظماء مظمئون
مسودة وجوههم مقمحون حربك حربي وسلمك سلمي وسرك سري
وعلانيتك علانيتي وسريرة صدرك كسريرة صدري وانت باب علمي و
ان ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك دمي وان الحق معك وعلي
لسانك وفي قلبك وبين عينيك وان الايمان مخالط لحمك ودمك كما
خالط لحمي ودمي وان الله عز وجل امرني ان ابشرك انك وعترتك
في الجنة وان عدوك في النار لا يرد علي الحوض مبغض لك ولا
يغيب عنه محب لك قال فخر علي لله سبحانه ساجدا وقال الحمد لله
علي ما انعم به علي من الاسلام وعلمني القرآن وحببني الي خير البرية
خاتم النبيين وسيد المرسلين احسانا وتفضيلا يعني اي علي اگر نه خوف ان
می بود که درباب تو طوائف بسیار از امت من بگویند انچه نصاری در باب عیسی
گفتند از اظهار الوهیت عیسی هر اینه من امروز درباب تو میگفتم قولی که تو مرور نکنی
بجماعتی از مسلمانان الا آنکه بردارند از خاك قدمهای تو در فضیلت آب وضوی تو
که بان شفا دوای خود میطلبند ولیکن کافیست ترا آنکه من از توام و تو از منی ترا
هر چه از منست و من میراث می برم از تو و ترا نسبت بمن ان منزلت است که هرون را

بود نسبت

بود نسبت بموسی الا آنکه بعد از من پیغمبر نخواهد بود و تو ادا میکنی دین مرا و مقاتله میکنی
بر سنت و طریقه من و تو در آخرت نزدیکترین مردمانی بمن و تو فردا بر حوض کوثر
خلیفه من خواهی بود و دور میکنی از ان حوض منافقان را و تو اول کسی که بر ان حوض وارد شوی
و تو اول کسی از امت من که داخل بهشت گردد و بتحقیق که شیعه تو بر منبرها از نور نشسته
از نور سیراب گردیده و سیرابی ایشان مستمر خواهد بود و همیشه در گرد و حوالی من خواهند
روی سفید ان من شفاعت ایشان خواهم کرد پس ایشان در بهشت همسایگان من
خواهند بود و بتحقیق که دشمنان تو تشنه خواهند آمد در حالی که تشنگی ایشان مستمر باشد و رویهای
ایشان سیاه گردیده و از بسیاری گریه و اضطراب و دهشت بیهوش افتاده جنگ تو با من
جنگست و صلح با تو صلح با منست و سر تو سر منست و آشکاری تو آشکاری منست و پنهان کرده شده سینه
تو پنهان کرده شده سینه منست و تو باب علم منی و بتحقیق که دو فرزند تو دو فرزند منند و گوشت تو گوشت
منست و خون تو خون منست و بتحقیق که حق با تست و بر زبان تست و در دل تست و در میان دو چشم تست و بتحقیق که
ایمان مخلوط بخون و گوشت تو شده چنانچه مخالط گوشت و خون منست و بتحقیق که حق تعالی امر کرده است
مرا که بشارت دهم ترا که تو و عترت تو در بهشت خواهید بود و دشمن تو در آتش و بر حوض کوثر هر که بغض
تو داشته باشد وارد نخواهد شد و هر که ترا دوست داشته باشد از حوض غایب نخواهد بود پس علی ابن ابیطالب ع
بسجده رفت در این وقت و گفت شکر و سپاس خدای را که نعمت اسلام بمن عطا کرد و قرآن
آموخت مرا و از دیگران و تفضیل خود دوست گردانید نسبت بحضرت رسول الله که خاتم پیغمبران

و سید مرسلان است و در مناقب خطیب بغداد خود نقل میکند از حضرت ابو عبد الله الحسین
که رسول الله فرمود لو حدثت بکل ما نزل فی علی ما وطئ علی موضع الی اخذ ترابه الی الماء یعنی
اگر حکایت کنم بجمیع آنچه در شان علی از جانب الهی نازل شده بر هیچ موضعی قدم ننهد الا
که خاک آن موضع را مردمان بردارند تا باب رسد خاتمه کتاب در بیان ابطال
بعضی از احادیث موضوعه و شرح بعضی از امور قبیحه و مقدمات واهیه که اهل خلاف از روی
اضطرار بآن قایل گشته و در نظر اهل بصیرت فضیحت گشته اند باید دانست که چون این طایفه
دلالت بران کرده که بعضی از اصحاب پیغمبر مرتد شده و در روز قیامت ماخوذ بطرف
ذات الشمال گشته و داخل دوزخ خواهند شد چنانچه در مقدمه واضح شد
و فی الحقیقه این بعض بشواهد کتاب و سنت نیز معین شده که چه کسانند و بیزاری
برائت از ایشان لازم است و طعن متحتم و واجب اراده آن نموده اند که حدیثی
چند وضع کنند که از آن احترام کل صحابه معلوم شود و چون آنجماعت که مطعون و
مردود شده اند موصوف بنقایص عظیمه شده اند بحیثیتی که انکار آن نمیتوانند کرد و مثل این نقایص
در باب انبیای کبار قایل گشته اند تا ظاهر سازند که درین قسم امور انبیا نیز با ایشان شریکند
نعوذ بالله من ذلک و گاه هست که معترف میشوند بثبوت آنچه موجب برائت
در حق بعضی از صحابه بوده اما میگویند لعن آن بعض رخصت نیست که مبادا از اذیت باعلی
ترقی واقع شود چنانچه بعضی از اکابر علمای ایشان مذکور ساخته در کتب خود که آنچه از یزید

بر اهل بیت پیغمبر واقع شد از غایت ظهور محل اخفاء آن نیست و از شناعت بمرتبه ایست
که بر آراء اهل عقل پوشیده نیست زیرا که نزدیک باینست که جمادات و حیوانات بخصم آن
گواهی دهند و آسمان و زمین برین قضیه گریه کنند و اثر آن فعل شنیع تا قیامت بر کر شهور
و مرور دهور رود و آخر کلام میگوید فلعنة الله علی من باشره او رضی او سعی ولعذاب الآخرة
اشد و ابقی آنگاه بطریق سؤال و جواب میگوید که اگر تو گوئی بعضی از علماء مذهب تحریر لعن
یزید کرده اند وجه آن چه باشد گوییم که تحامی کرده اند از آنکه ارتقا نمایند از اذیت باعلی چه
شعار روافض است و اهتمام دارند کلان با مردم ترای بر آن قرار داده اند که عوام الکالانعام
تا رکاکتی نفهمند و از جهت اینست که سلف مبالغه کرده اند در سد این راه و ترک فتح باب طعن
منجر بغوایت در آل نشود با آنکه علم دارند بحقیقت حال و الا بر احدی مخفی نخواهد بود
چه از لعن قتل یزید و استحقاق داشتن او طعن و لعن را تا اینجا ترجمه کلام ابن حجر است
از عارف منصف مستور نیست که ازین کلام معلومست عدم مقبولیت جمیع صحابه و جواز استحقاق طعن و لعن
بعضی الا آنکه ایشان بواسطه خوف ترقی سد این باب کرده اند پس فی الحقیقه شمار کنند
بجهت عذر و استغفار رفتند بجهت قول فقط و از جمله عمیان و طغیان ایشانست که در لعن معاویه
توقف میکنند و او را مجتهد مخطی میدانند با آنچه از آن حرامزاده واقع شده از محاربه
علی و دیگر امور شنیعه که بمقتضای نصوص موجب لعن و طعن او و برائت از
اوست مضمر در حق علی ابن ابی طالب حربک حربی و دیگر

دلایل ظاهره که بر اهل بصیرت مخفی نیست زیرا که وجوب اطاعت علی ابن ابی طالب بر ایشان
محقق شده بر اینکه عایشه و طلحه و زبیر جایز نمیدارند و سعد وقاص و عبدالله عمر و غیر ایشان
که نصرت علی ابن ابی طالب کردند معذور میدارند زیرا که ایشان ازین قتال با اهل [illegible]
ابا نمودند و حال آنکه قتال اهل بغی لازم و واجبست و اعتقاد دارند که زبیر توبه کرد زیرا که
در حرب جمل دست از قتال باز داشته از معرکه خارج شد و حال آنکه توبه او [illegible] متحقق شد
که ارشاد اهل ضلال نموده آن جماعت را که همراه ساخته بود در حرب امیرالمؤمنین تحریض نموده از آن
منع کند و ظاهر سازد که بر باطلند و آنگاه متوجه خدمت آنحضرت شده با اعدا قتال نماید و امثال
این تمویهات واهی و دلایل واهیه مذکور میسازند که عوام را فریب دهند تا توقیر و تعظیم ائمه
ضلالت را لازم شمرند و گویند که امیرالمؤمنین در بیعت ابوبکر توقف بواسطه آن نمود که جهت
کثرت حزن و اندوه بر فقد حضرت رسالت پناه هنوز فرصت اجتهاد و تعمق نظر نیافته بود
و چون بعد از رفع مانع ملاحظه ادله نمود حق بر وی ظاهر شد داخل گشت در آنچه صحابه مصلحت
دیده بودند از بیعت ابوبکر و بر رای اولوالافهام بلکه سایر عوام مخفی نیست که تکلم باین
قسم سخنان غایت وقاحت و بی حیائی است و نیست این مقاله الا اخفای حق
بعد از معرفت آن زیرا که بعد از فوت رسول الله تا مدت شش ماه در میانه اعاظم اصحاب
و امیرالمؤمنین و بنی هاشم بحث و نزاع بود در امر خلافت چنانچه جمیع علما
اشباع در کتب خود باین تصریح کرده اند و اصحاب سیر و تواریخ در

مجلدات کثیره بیان کرده اند و بر هیچ عاقلی فی الواقع این سخن پوشیده نیست چه [illegible] درین
نمایند و اما احادیث موضوعه که درین باب افترا بر پیغمبر کرده اند از آن جمله است حدیث اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل ستارگانند بهر کدام از ایشان که شما
اقتدا کنید راه راست می یابید و وجه افترا درین حدیث آنست که آیا خطاب درین کلام متوجه
اصحاب است یا غیر ایشان از سایر مردمان شق اول ظاهر الفساد است زیرا که معنی ندارد
که بعضی اصحاب را گوید که شما همه حکم ستارگان دارید اگر بعضی از شما بعضی دیگر اقتدا کنند راه
راست یابید و دیگر آنکه نقض است که مقصود واضع این حدیث است اقتدا مردمان بجمیع صحابه
و اما شق ثانی فساد آن بدان معلوم است که حضرت رسول الله چنانچه مکرر خبر داده بوحی الهی
معلوم کرده بود که اصحاب او بعد از وی تنازع و اختلاف کرده بجائی خواهد رسید که بعضی از بعضی
برائت نمایند و بعضی با بعضی قتال و محاربه کنند و بر عاقل پوشیده نیست که درین صورت احد
طرفین بر باطلند و واجبست معاونت محق و مقاتله اهل باطل پس لازم آید بر تقدیر صدق حدیث
مذکور که رسول الله امر فرموده باشد باطاعت اصحاب و اقتدا بایشان و مستلزم اهتدا گردانیده
آنگاه امر فرموده بقتال ایشان و اباحه دما و اموال ایشان و وعده ثواب کرده
برین اعمال از شجره و تقاتلی که واقع شده میان صحابه متنازعه ایشانست با عثمان و بعضی
صحابه در محاصره او ایام کثیره تا آنکه کشته گردید و نوشته محاصران الا معدودی به آنحضرت و در جوار
مهاجرین و انصار و منت عثمان و جمعی که در سرای او بودند محاصره الا اصحاب حضرت رسول

پس اگر اتباع محاصران لازم است پس اتباع عثمان و معاونان فقط ظاهر شد کذب حدیث مذکور
و اگر اتباع هر یک از فریقین را موجب اهتدا دانید لازم آید اهتدا بهر دو
اطاعت حق و باطل جمیعا زیرا که بطلان احدی الفریقین ضروریست و ایضا لازم
آید که باعتقاد شما درین صورت انکار بر قاتلان عثمان نتوان کرد و ایشان مهتدی باشند
و شما باین معنی قایل نمیشوید و مثل این لازم است در محاربه طلحه و زبیر و عایشه با بقیه صحابه
با امیر المؤمنین علیه السلام و سایر عسکر آنحضرت که از صحابه رسول بودند و نیز لازم آید
بر تقدیر اهتدا طایفتین تکذیب پیغمبر در آنچه فرموده در حق زبیر ستقاتل علیا و انت ظالم له
و همچنین بعایشه گفته مثل این مضمون از آنکه هرگاه ایشان مهتدی باشند پس رسول الله
بخلاف حق ایشان را ظالم نامیده باشد و مثل این لازم است در محاربه معاویه با علی
ابن ابی طالب زیرا که در جانبین جمعی کثیر از صحابه بودند و همچنین مشاجراتی میان صحابه
قریب بارتحال آنحضرت روی نمود و لازم آید که در جمیع این اختلافات بمقتضای حدیث
مذکور تابع جمیع طوائف توان شد و حکم بحقیت جانب باطل توان کرد مثلا هر کس که اختیار
قول بعضی از صحابه نماید در تحریم متعه مهتدی باشد و هر کس اطاعت بعض دیگر نماید در
تحلیل آن مهتدی باشد و پیغمبر حکم کرده باشد باهتدا فریقین و این مقدمه خارج است
از اختلاف مجتهدین در فروع باعتبار اختلاف مآخذ و دخلی باین ندارد زیرا
که در آنجا احد جانبین بر خطا باشد قطعا اجماعا غایتش آنکه مجتهد مخطی هرگاه مبذول جهد

در تحقیق

در تحقیق ثواب نموده و مصیب مقتدا و معذور است و همچنین هر کس تقلید او تواند کرد
و اما در اقتدا کردن بجمیع صحابه با وجود تباین و اختلاف بمقتضای حدیث مذکور لازم
آید که رسول الله حکم کرده باشد باهتدا در هر یک از دو طرف نقیضین با امتناع اجتماع
و شهادت عقل و ایضا سابقا محقق شد که در میان صحابه جمعی منافق بودند پس حکم باهتدا ایشان
چون تعمیم کنند در اهتدا باقتدا بجمیع صحابه و اگر گویند مقصود خصوص است مدعا
در میان فوت گردید و درین مقام ما قایلیم بموجب حدیث که اقتدا ببعض صحابه مستلزم اهتداست
و ایضا حدیث مذکور مناقض است با آنچه محقق شد در مقدمه کتاب که پیغمبر فرموده
که جمعی از اصحاب مرا بجانب سعیر خواهند برد و پس چون در مقام شفاعت ایشان آیم
ندایی از جانب الله سبحانه خواهد رسید که تو چه میدانی که ایشان بعد از رحلت تو چه
کرده اند و هرگاه جمعی از صحابه بسبب عمل ایشان مستحق سعیر باشند در اقتدا با ایشان
اهتدا چون متصور باشد و اگر تخصیص کرده شود اهتدا بجماعتی که بر جاده سنت نبوی مستقیم
باشند مقصود و وضع حدیث فوت شود و درین وقت ما بموجب حدیث قایلیم و از آن
جمله است حدیثی که از رسول الله نقل میکنند که فرموده باشد لقوله علیه السلام مساوی
اصحابی باز از امتی کفیشم و در حق اصحاب من و درین حدیث بالتمام گوییم
آیا مساوی ثابت است برای اصحاب یا نه اگر گویند ایشان را مساوی نموده باشند
گوییم پس این حدیث بی معنی باشد زیرا که هرگاه ایشان را مساوی نبوده باشد پس

چنان رسول الله فرمایند که کفو اهل مساوی اصحابی و اگر گویند که ایشان را مساوی باشد زنان
از ذکر مساوی در حق ایشان در گذریم پس این حدیث مناقض شد حدیث اصحابی کالنجوم را
زیرا که اصحاب مساوی صاحب هدایت نخواهد بود و باقتدا ایشان اهتدا لازم نخواهد
آمد و ایضا هرگاه رسول خدا بمقتضای احادیث سابقه از انجماعت که تبدیل شریعت و
وصیت او کرده باشند برائت نموده گفته باشد که سحقا لمن بدل بعدی و بر ایشان لعنت و نفرین
کرده باشد و این لعن و دعا بر ایشان من حیث الاعتبار بوقوع این مساوی از ایشان پس چگونه
گوید در وقت دیگر که کفو اهل مساوی اصحابی و بنابرین لازم آید که مخالفت کرده باشد
با آنچه امر بآن فرموده باشد و آنچه مکروه و حرامست بزعم شما مرتکب آن شده باشد از وقیعه در صحابه
و طعن ایشان و نفرین در حق ایشان کردن و از انجمله است آنچه نقل میکنند از رسول الله
فرموده لعن الله من سب اصحابی و امثال آن از احادیث که دلالت بر وجوب تعظیم و
احترام صحابه که در کتب خود ایراد کرده اند و جواب این است که چون عموم
این حدیث و امثال این بر تقدیر صحت مخالف بسیاری از ادله است ابتدا
آن بر عموم صورت نخواهد داشت و لازم آید تخصیص مستقیمان صحابه و در این هنگام
فوت میشود آنچه واضع این حدیث قصد کرده زیرا که ما لعن و طعن را مخصوص منحرفان
ساخته ایم از صحابه که از نهج مستقیم انحراف ورزیده اند پس اکرام کل صحابه [illegible]
و لعن بعضی بمقتضای دلایل سابقه لازم و اما آنچه گفتیم که عموم این حدیث مخالف ادله است

اگه العیاذ بالله

اگه العیاذ بالله طعن بر رسول الله لازم آید چه اگر هیچ سبی اعظم از آن نیست که خبر دهد
از بعض اصحاب خود که ایشان ماخوذ خواهند شد بجانب شمال و مستحق جهنم و گوید در حق ایشان
که سحقا لمن بدل بعدی و نیز گفته باشد که ایذا کننده فاطمه موذی منست و از جهت مقتضای کتاب
الله لعن بر این موذی لازم آید آنگاه گفته باشد لعن الله من سب اصحابی
اگه در حروب که صحابه بعضی با بعضی نموده اند مثل حرب صفین و جمل و نهروان جمعی که بر حق بوده اند
مستحق لعن و تعذیب نیستند چنانچه دلایل و شواهد نقلیه بر آن دلالت کرده و در جانب جمعی کثیری
از صحابه بوده اند و قتل و دفع طرف باطل لازمست پس با وجود این چگونه رسول الله
علی العموم گفته باشد که لعن الله من سب اصحابی و ایضا هیچ سبی اعظم از قتل و نهب اموال
و سبی ذراری ایشان نخواهد بود پس چون رسول الله در حق اهل بغی که عبارت از
احد طرفین این حروب باشند قطعا و جمعی از صحابه داخل ایشانند حکم بوجوب قتال و نهب
و سبی نموده باشد مع هذا علی العموم گوید لعن الله من سب اصحابی
و باتفاق منقولست که علی ابن ابی طالب در قنوت خود لعن میکرد معاویه و عمرو بن العاص
و ابو الاعور السلمی و ابو موسی اشعری را و معاویه لعنه الله علیه لعن میکرد حضرت مرتضی علی را
و جمعی از صحابه که از خواص آنحضرت بودند و بنابر روایه معتبره شما لازم آید که هر دو
فرقه ملعون شده باشند و اگر بعضی از صحابه را ملعون دانیم شما جمیع صحابه را
مستحق لعن دانسته باشید اگه محقق شده که حضرت مرتضی علی طعن کرده

در خلافت شد و انشا نز الظلم و غصب حق او و مثل باطل و اکل اموال مسلمانان بغیر حق و
امثال این امور نسبت داده چنانچه در نهج البلاغه و غیر آن ماثور است و معکوس
این معنی سبی عظیم است بنا برین لازم آید که علی ابن ابی طالب داخل باشند در مؤدای
حدیث مذکور با وجود این چون لعن تحی بوده باشد و اگر گویند مقصود از حدیث
آنست که مستحق لعن آنکسیست که لعن اصحاب کند از جانبی وجهی که بر دلالح گردد
و بر علی ابن ابی طالب وجهی ظاهر شده بود که باعتقاد خود بر جابر است آنچه بقوم
نسبت داده و طعن کرده و آنجماعت نیز مصالح اهل اسلام در اختیار خلاف مطلع
داشته بودند پس بطریق مجتهدین در فروع هر طایفه خواه مخطی و خواه مصیب در آنچه کرده
معذور باشند بنا برین تخصیص گوییم پس هیچ طعن متوجه نباشد بر آنکس که بر وجهی
معقول مشروع ظاهر شده باشد در سب بعضی از صحابه و مؤدای حدیث مذکور
شامل او نباشد و درین هنگام غرض شما از وضع حدیث مذکور ضایع گردد
آنکه متواتر شده قول رسول الله در حق علی ابن ابی طالب حربک حربی و در بیان
مضمون است قوله علیه السلام من آذی علیا فقد آذانی و قوله علیه السلام
من آذی علیا بعث یوم القیمه یهودیا او نصرانیا و ایضا محقق شده و متفق علیه است
میانه محدثین که رسول الله در حق عمار بن یاسر فرموده تقتلک الفئة الباغیة و عمار
مذکور در حرب صفین در معاونت علی ابن ابی طالب بر دست اصحاب معاویه

شهید کرد

شهید کردند و این اخبار صریح است در کفر و ضلال و بغی محاربان علی ابن ابی طالب
چون معاویه و عسکر او و طلحه و زبیر و امثال ایشان و سابقا مذکور شد که ایذاء
رسول الله مستلزم استحقاق لعن است پس هرکس از صحابه در طرف معاویه
و طلحه و زبیر بوده از فئه باغیه است و از دین خارج و مستحق سعیر چنانچه رسول الله
صلوات الله علیه در حق قاسطین که اصحاب معاویه اند فرموده و کانوا لجهنم حطبا پس در
کفر و ضلال آنجماعت و استحقاق لعن ایشان شکی نمانده باشد و قرآن مصرح است بجواز
لعن کفار بلکه بوجوب آن و وجوب قتل ایشان نیز چنانچه در صحیح مسلم و غیر آن وارد شده
که من بایع اماما فاعطاه صفقة یده فلیطعه ان استطاع فان جاء آخر ینازعه فا
ضربوا عنق الآخر پس محقق شد وجوب سب صحابه که با علی ابن ابی طالب حرب
کردند مثل معاویه و طلحه و زبیر و عمرو عاص و عبد الله عمر و غیر ایشان از آنها که در فرقه
قاسطین و ناکثین و مارقین بودند و درین هنگام یکی از دو امر لازم و متحتم آید یا
کذب حدیث مذکور یا تخصیص اصحاب بجماعت مستقیمین و چون این معنی ثابت شد ششم
آنکه در صحیح مسلم و در جمع بین الصحیحین حمیدی و غیر آن آمده باشد از ابو هریره که حضرت
رسول الله فرموده المدینة حرم فمن احدث فیها حدثا او آوی محدثا فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین تا آخر حدیث و سابقا مذکور شد که از عثمان بن عفان احداث
کثیره بظهور رسید در مدینه و ایضا جای داده حکم بن العاص که صاحب احداث بود

و عثمان صلوات الله علیه او را از مدینه اخراج کرده بود پس بمقتضای این معنی و غیر این از وجوه سابقه
بر عثمان لعنت لازم آمد و او از جملهٔ صحابه بود پس واضح گردید که حدیث لعن الله من سبّ
اصحابی و امثال آن اقرار است بر بعضی دعوی پر افتراء مذکور هم ظاهر است که مخصوص است
بمستقیمین صحابه و درین هنگام قول موجب لازم چه اهل استقامت را از صحابه لعنت نمی‌کند و لعن
و طعن مخصوص است به منحرفین از جادهٔ شریعت و تغییر دهندگان وصیت رسول الله و ایذا
کنندگان او و از آنجمله است آنچه روایت کرده اند از رسول الله که آنحضرت فرمود که حق تعالی اطلاع
فرمود بر اهل بدر و گفت اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم یعنی بکنید آنچه میخواهید تحقیق که من آمرزیدم
شما را و درین حدیث خلل از دو وجه بیرون نیست یا آنکه مقصود آنست که بکنید آنچه میخواهید از اعمال
خیر و طاعات و درین هنگام معنی آن قرب استقامت است اما فایده مترتب نمیشود در مقصود ایشان
که مقبول بودن جمیع اصحاب بدر است زیرا که چون جمعی از مؤمنان بموافقت کردن با رسول الله
در خروج از مدینه بجانب کفار راضی نبودند و اظهار کراهیت کرده در خروج تثاقل نمودند چنانچه حق
جل و علا فرموده کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المؤمنین لکارهون الی الآخر
العقد و این معنی عند الله مذموم بود و مستلزم مقت الهی چون در آخر الامر بذل جهد نموده آنچه لوازم
اطاعت بجا آورده بودند مستبعد نیست که حق تعالی در حق ایشان گوید که من بعد آنچه خواهید از اعمال خیر
بجا آرید که جور و قصور خواهید شد و آنچه از شما واقع شد از کراهیت خروج و تثاقل امر رسول
معفو و مغفور داشتم پس شما در مستقبل عمر از سر گیرید اعمال صالحه و حسن تسلیم مر اوامر الهی و رسول او را

و از اینجا چنانچه گفتیم نجات جمیع اهل بدر لازم نمی‌آید بلکه عفو از ما مضی و درین هنگام هر کس از ایشان
استیناف عمل صالح نموده باشد آنچه سابقا گذشته مر او را با عمل سالف معفو مغفور گردد
و هر کس تقصیر و مسامحت کرده بخلاف اوامر الهی و تبدیل رسالت پناهی رود تا آنکه اعمال او مطابق
بآن عمل اگر فسق باشد آنچه مقتضای عذاب و الکاه تخلص از آن بحیثیت حفظ ایمان و اگر کفر بوده باشد
ایجاب لعنت الهی و عقوبت مخلده و اگر مقصود از حدیث آن باشد که بکنید آنچه خواهید از اعمال
سیئه و افعال قبیحه که من شما را آمرزیدم پس هیچ عاقلی فساد این معنی پوشیده نیست هر کس
بر رسول خدای این قسم سخنی تجویز کند او را از ایمان بهره نباشد زیرا که این معنی موجب تحلیل
ما حرم الله است بر اهل بدر از زنا و شرب خمر و خون ناحق و نکاح محرمات و غیر ذلک دیگر
در نقل این حدیث اتفاق واقع شده که رسول الله زبیر را که از اهل بدر است خطاب فرمود
که ستقاتل علیا و انت ظالم و باشد که با علی مقاتله کنی و تو ظالم باشی پس هرگاه
که بر وی مباح بود که آنچه خواهد کند مقاتله او با علی بن ابی طالب از ین قبیل خواهد بود
و شهادت بر وی بظلم مطابق واقع نخواهد بود بواسطهٔ آنکه فاعل مباح موصوف بظلم
نمیشود با طلحه و زبیر در آنچه از ایشان منقولست اعتراف نمودند در روز حرب جمل
که آنچه کردند موافق امر الهی نبوده و از آنجمله است آنچه روایت کنند از رسول خدا
که فرموده اختلاف امتی رحمة یعنی اختلاف و تنازع اصحاب من سبب رحمت است
رجوع از حدیث شد که اگر این معنی اراده کرده شده باشد کذب و افترا آن ظاهر است

زیرا که به اتفاق محمود و ممدوح است و ادلهٔ عقلی و نقلی بر آن متطابق و بر این تقدیر نقیض آن
که اختلاف است چون محمود باشد و فتنه رحمت باشد بلکه بی‌شبهه اختلاف مذموم است چنانچه
حق تعالی در محکم کتاب گوید و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا و مثل این بسیار است
و جمعی از اصحاب حدیث گویند معنی این خبر راجع به آن است که اختلاف اصحاب من
مادام که من در میان ایشانم باشم رحمت است زیرا که در حال حضور آنحضرت چون
چون اختلاف کنند لازم است رجوع ایشان در قطع اختلاف به آنحضرت
و در این هنگام رسول الله ایشان را به طرف حق هدایت کرده مجتمع می‌شوند
بر حق و این سبب رحمت است که چون اتفاق روی نماید منشأ اختلاف مرتفع گردد
و محتمل است که مراد از آن تأویل کرده شود که تردد اصحاب من نزد من رحمت است زیرا
که عرب گوید اختلف القوم عند فلان اذا کانوا مترددین بخدمته اما مقصود
اهل خلاف معنی اول است تا جمیع اختلافات و منازعات که در میان صحابه
واقع شده با اعمال لازمهٔ آن که فی الحقیقه سبب طعن احد طرفین است مذموم
نشمرند ایشان را در این اختلافات و اعمال لازمهٔ آن مطعون ندانند بنا
بر آنکه پیغمبر فرموده که اختلاف امتی رحمة و از اینجا ظاهر شود که خلفای ایشان آنچه کرده‌اند
از اعمال قبیحهٔ شنیعه با این اختلافات مطابق شرع و سنت نبوی است و با این قسم
احادیث موضوعه ارادهٔ ستر عیوب و اخفای ذنوب پیشوایان خود کرده‌اند و بعضی از ایشان نزا

بانکه

بانکه گستاخ شده‌اند که امثال آن معایب و ذنوب در حق انبیاء کتاب اثبات کرده‌اند
تا وانمایند که این قسم امور رد و طعن لازم نیست زیرا که بر این تقدیر امثال این حالات
نیز وارد هست و الا وارد است که ابراهیم علیه السلام خلیل الرحمن گویند که او کوکب طالع را اعتقاد الوهیت
کرد و بعد از افول از آن برگشته چون قمر طالع شد باز اعتقاد الوهیت کرد و چون
او را افول روی نمود اعتقاد الوهیت به آفتاب کرد و الی آخر و بعد از ظهور افول او
معتقد خدای دیگر گردید و تحقیق کنند که ابراهیم علیه السلام سه دروغ گفته مثل قوله انی سقیم
و غیر آن و ایضاً وارد است که یوسف صدیق گویند که قصد زنا کرد و بموضع خاص از زوجهٔ
عزیز نشسته بند ازار گشود و بعد از آن برهان پروردگار خود از آن منصرف شد
و ایضاً گویند که داود علیه السلام اوریا را در مقدمهٔ تابوت بجهاد و کفار تعیین
کرد تا کشته شده زن او را به نکاح در آورد که باید تمام و ثبت و ایضاً اعتقاد
کنند به مقتضای ظاهر قول حق تعالی جعلا له شرکاء فیما آتاهما الآیة که آدم و حوا
شرک آوردند مر حق تعالی را و اعتقاد کنند که معصیت کردند و از بهشت اخراج
کرده شدند و ایضاً قایل شوند که نوح علیه السلام کاذب است در قول خود ان ابنی
من اهلی و حق تعالی تکذیب او نمود فی قوله انه لیس من اهلک و ایضاً گویند که اعتقاد
موسی علیه السلام آن بود که خدا را می‌توان دید تا آنکه سوال رؤیت نمود
و گویند که مؤمنان در آخرت خدا را خواهند دید و روایت کنند که سعی

بواسطه برائت از مرضی که بنی اسرائیل گمان برده بودند برو در خصیتین برهنه ظرف شد
و مکشوف العورتین متردد بود در محافل بنی اسرائیل تا دفع گمان ایشان شود چنانکه
در حق تفسیر قوله تعالی لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبراه الله مما قالوا نقل بعضی
کرده اند و روایت کرده اند که موسی سیلی بر ملک الموت زد که یک چشم او کور شد
و امثال این خرافات نقل کرده اند و القا کرده اند که سلیمان پیغمبر مشغول شد به
اسبان تا آنکه نماز عصر ازو فوت شد پس حکم فرمود که اسبان را حاضر ساختند
و دست و پای ایشان را قطع کرد و گردن ایشان را زد و بنا بر ظاهر قوله عز و جل
فطفق مسحا بالسوق والاعناق و این قسم سفاهت جایز نیست که با حاد عقلا از نابکار
نسبت دهند چه جای انبیا و اعتقاد کنند قوله تعالی و لقد فتنا سلیمان و القینا علی
کرسیه جسدا که شیطان یا صخر جنی بصورت سلیمان شد و انگشتری او را از جاریه
گرفت و از تخت نبوت و پادشاهی او معزول شد و شیطان یا صخر جنی بر سریر
و کرسی او نشسته مدتی بر همین منوال بود تا آنکه باز انگشتری بتصرف او درآمد از شکم
ماهی و ملک و نبوت باو عاید شد و نقل کنند که درین هنگام شیطان بزنان سلیمان
مباشرت می نمود در حال حیض و امثال این خرافات که فساد آن بر هیچ عاقل پوشیده نیست
و ایضا نقل کنند و اعتقاد نمایند در قوله تعالی در حق یونس پیغمبر و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه الایه که یونس از پروردگار خود در غضب شد از میان قوم

صفات عبارتست از نفی اضداد انها و این صفات مسما اند بصفات ذات و میگوییم که
متکلم است و صادق و خالق و رزاق و هادی و بانی و انها متصف نیست ازلا و ابدا بلکه اینها امور
و معانی اعتباری اند و مسما شد بصفات افعال جهت آنکه منبعث شد از فعل الهی
اراده و مشیت او و میگوییم و گواهی میدهیم که مر او را شریک نیست و مثل و نظیر ندارد و خارج است
از حد تشبیه و از حد ابطال بلکه شیئی الیست موجود و محقق لا کالاشیاء و جسم نیست و جوهر و عرض
منزه است از مکان و زمان و تحیز و جهت و امکان رویت و موصوف نیست بحلول و اتحاد
و سکون و حرکت و نقل و خفت و غیر آن از لوازم جسمیت و امکان و حاجت و الم برو مطلق
روا نیست و همچنین لذت و فرح و محل حوادث نیست و متصف بصفات زایده بر ذات و اعتقاد
داریم و گوییم که در قضیه او جور و میل نیست و حیف در مشیت او نه و در افعال او ظلم
و قبح مطلقا نیست و او مامورات را بر مکلفان تکلیف داده و اجتناب محظورات را
بر ایشان آسان ساخته بی قهر و جبری از آنجه عذر و علل در تکلیفات نمود و طرق
راست را بر وضیع و شریف کافر و مسلمان و مطیع و عاصی یکسان واضح و روشن کرده
پس هر که سلوک جاده حق نماید از رحمت اوست و هر که گمراه گشته میل بباطل کند از نفس خود است
رجوع بعد از اضلال او منزه چنانچه فرموده من اهتدی فلنفسه و من عمی فعلیها و اعتقاد
داریم که افعال او مشتمل است بر اغراض و مصالح و منافع و فعل طاعات مرضی اوست جهت
منافع بندگان و ترحم بر ایشان و کفر و معصیت راضی نیست نظر بهمین معنی و الا داد

او را لنفعی از طاعات مضرری از معاصی نیست و منزه است از تکلیف ما لا یطاق بندگان مختار اند
در فعل طاعت و ارتکاب معصیت و جبر و تفویض باطل است و در باب قضا و قدر اعتقاد داریم که جمیع
حوادث بقضا و قدر الهی است باین معنی که وقوع آنها بحسب علم و اعلام او است و کتابت
آنها در لوح محفوظ چه مکتوب شده در لوح و ثبت گشته در علم قدیم او الا آنچه البته واقع خواهد
در علم او بواقعات در لا یزال محیط شده بوجهی که بر آن وجه واقع میشوند نه آنکه علم او
سبب وقوع حوادث است و علت آن چه بطلان آن [illegible] در موضع خود محقق شده و اما
قول علما که واجب است رضا بقضاء الهی مراد باین حکم الهی است و امر او و اعتقاد داریم
که حق تعالی قادر است بر فعل قبیح و ترک واجب اما هرگز فعل قبیح نکرده و نخواهد کرد
و فعل بواجب کند هرگز و وعده ثواب که برای مطیعان نموده واجب الالتزام است و البته
بآن وفا میکند اما وعید عاصیان او را در آن مختار است اگر عذاب کند
بمقتضای عدل او است و اگر عفو نماید در ترک عقوبت کند احسان و تفضل از او
و این در غیر شرک است بغیر از معصیت عظمی میآمرزد هرکرا خواهد و اعتقاد داریم انبیا و رسل
الله که ایشان معصوم و منزه اند از جمیع ذنوب معاصی کبیره و صغیره بر وجه عمد و سهو
بعد از بعثت و قبل از آن و آنکه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب رسول خدا است و خاتم انبیا
که بعد از و پیغمبری نخواهد بود و [illegible] خاتم شرایع است که بعد از آن تا روز
التکلیف شریعتی دیگر نخواهد بود و اعتقاد داریم که تکلیف نکرده است بانجام شرع الا از جهت

وحی الهی

وحی الهی برای واجبها و احکام شرع اقرار نداده و در آبا و اجداد آنحضرت اعتقاد داریم که مسلمان
بوده اند از آدم علیه السلام تا والد او عبد الله و آنکه ابو طالب والد علی ابن ابی طالب مسلمان بود
و همچنین والده ایشان و اعتقاد داریم که امام بحق و قائم مقام رسول الله بلا فاصله علی ابن ابی طالب است
و الخلفاء اولاد معصومین او بترتیبی که سابقا گذشته بکلمه دوازده امام و آنکه ایشان اهل بیت
رسول الله اند چنانچه بیان آن مشروح بوضوح پیوست و امام دوازدهم محمد بن الحسن المهدی
آخر الزمان صاحب این زمان است چنانچه رسول الله از ظهور او در آخر الزمان خبر داده
و بسمت گذارش یافت و در مقدمه کتاب مبین شد که اطاعت ایشان لازم و وجوب
ایشان متحتم است و نجات به پیروی ایشان است و در مخالفت ایشان گمراهی و هلاکت اعتقاد
داریم که علوم ایشان مستفاد است از جد ایشان علی ابن ابی طالب و آن علوم خود
از حضرت رسالت پناه که مستفاد است تمام آن از وحی الهی بی مداخله رای و اجتهاد
چنانچه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بر آن دلالت کرده و اعتقاد داریم
که موالاة ایشان واجب است و برائت از اعدای ایشان لازم و مقدمه اول صریحا در آیه
و احادیث سابقا گذشته و وجه مقدمه ثانیه ظاهر است زیرا که محبت شخص با موالاة اعدای
او معقول نیست بلکه عداوت اعدای محبوب مستلزم معنی محبت است چنانچه بعض آیات که سابقا
مذکور شد مبین و دال است و اعتقاد داریم که بهشت حق است و جمیع حالات بعد از آن از ابتدا
موت تا انقسام مکلفین به بهشت و دوزخ که مخبر صادق از آنها خبر داده حق و صدق است

اگر گویند که بر جزئی از اعتقادات مذکوره شما انکار میکنیم تحقیقی که موجب برائت
و اباحت دما بوده باشد سوی آنکه شما طعن بر خلفاء ثلثه راشدین میکنید و سب و لعن ایشان
مبادرت می‌نمایید در مذمت جماعتی خوض میکنید که مال و جان خود فدای پیغمبر کرده
و بسبب او از اقوام و اوطان مهاجرت کردند خصوصاً عائشه را که زوجه رسول الله است
و ام المؤمنین اگر چنانچه شما بر آن اقتصار میکردید که میگفتند ایشان فی الواقع خلیفه
نبودند و تغییر حق هر یک خلاف شدند الا آنکه اجتهاد کردند و رأی ایشان در مصلحت اسلام
و اجتماع در رفع اندفاع و فتنت قرار گرفت اگر احیاناً خطا کرده باشند در این امر از باب
آنکه مجتهدین بعد از بذل جهد در خطاء احکام معذورند ایشان نیز عند الله معذور خواهند
بود و اگر تقصیری در اجتهاد کرده باشند حق بر حجت خود خواهد کرد اینهمه مبادرت بتکلم آن
و ما و شما نمیکردیم و برائت از شما لازم نمیدیدیم و شما را برفض شریعت و احکام و دین
اسلام نسبت نمیدادیم و مع هذا با وجود که اتفاق جابر مجری اجماع است بر تفضیل امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب شما خلاف آن نموده ابو بکر را بر آن تفضیل و ترجیح میدهید
گوییم اما اطباق اکثر سنیانه تمام شما بر تفضیل شیخین ظاهر است که حجت و حکایت اجماع و اتفاق
خود نمیخیزد و اینی که از تحریر آن در کتب و تسطیر آن در متون مصنفات اهل تفضیل مجتنب بمکه
قایل باکمال جماعت نسبت بادون اولی است زیرا که مسطور سابقا که جمعی محققین ایشان
معتقدند که علی ابن ابی طالب افضل بود و پس از مصلحت اسلام و حفظ شریعت و ملت مقتضی تقدیم

مفضول

مفضول شد بر فاضل با آنکه دلایل سابقه الصعفان در محل خود مقرر شده که حجت بر تفضیل علی ابن ابی طالب
بر کل صحابه و اما استشهاد بکثرت و وفور قایلان بآن ما موجه است که دلیل حجیت منع است کثرت دال
دال در زمان هر پیغمبر قایلان بقبول آن پیغمبر اقل قلیل بودند نسبت بمخالفان و معتقدان او و حق تعالی
در محکم کتاب مذمت کثیر و مدح قلیل نموده در بسیاری از مواضع زیرا که اتباع حق اصحاب مسیح الله
و اگر چه اندک شدند و متابعان باطل اهل ذم اند اگر چه بسیار باشند و نسبت مدح کردن حق قلیل
الا از جهت بودن حق با ایشان پس در این هنگام اعتبار با تباع حق است آن محقق شود دلیل
و حجت عقلی شرعی و ما که برائت از خلفاء ثلثه لازم میدانیم مطلع السر و الخفیات داند که
بمحض تشهی و اتباع هوا نیست بلکه دلایل واضحه و شواهد صادقه دلالت بر آن کرده و آن تابع دلیل حق
امر است لازم و قضیه ایست مسلم و تفصیل آن دلایل سمت ذکر یافت و واضح شد صریح عداوت ایشان با علی
بعض روایت وجوب محبت ایشان چون مقتضی آن شد که محبت ایشان از روی تابعیه ایمان است با یاری
برائت ایشان نیز لازم آمد این قصه بنا بر آنکه گفتیم محبت شخصی با موالاه اعدای نبی و جمع
نمیشود سوی آنکه دلایل و شواهد سابقه و غیر آن دلالت کرده بر استحقاق ایشان طرد و لعن و سب و طعن را
پس از جهت ما این مقدمه را حکم بلزوم کرده ایم و اما برائت از عایشه آن الزام واجب است
زیرا که با علی ابن ابی طالب رسول الله و نموده از حق آنحضرت که حرب علی
و از کجاست که ایشان چون خلاف بغیر حق کنند گویند که اگر خطا کرده باشند غایتش آنکه مجتهد
مخطی باشند و معذور خواهند بود چون غایت جهد خود مبذول داشتند و ما که از روی

ودلایل طعن ایشان کنیم و غایت جهد مبذول داشته باشیم در استنباط امتیعی از مدارک او اگر جایی خطا کرده باشیم معذوریم تسلیم و مستحق قتل و نهب و سبی و غیران از مقدمات مشوم او حقیقت امر آنست که چون بدلایلی که ما در تمام نقل کرده ایم مثل انی تارک فیکم ثقلین و مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و غیر آن لازم شد اطاعت اهل بیت و وجوب پیروی حکم ایشان و آنکه هدایت با ایشان و هلاکت در خلاف ایشان است و اهل بیت این جماعت برادر حسن اند لازم آمد که هرگاه مطیع ایشان نشد و اراده نجات خود دارد در دین هرمرد در کل امور اطاعت ایشان کند با هر کس که حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب که افضل اهل بیت است و اهل محبت ورزیده اند ساکت جاده ایشان بهمان طریق محبت ورزد و هرکس که بغض ایشان دارد ایشان را از رحمت ایشان بنجات ازان شد نماید چنانچه جمعی از عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ابن ابی طالب از ابوبکر و عمر سوال کردند آنحضرت فرمود شما را جواب دهم بجوابی که جد من عبدالله بن الحسن گفته بود در وقتی که از ابوبکر و عمر پرسیده بودند از وجه آن جواب داده بود که امی صدیقه ابنة نبی مرسل ماتت وهی غضبی علی قوم فنحن غضاب لغضبها پس بهمین قاعده چون اهل که مهبط وحی اند و مستودع علوم رسول الله و آنحضرت اطاعت ایشان را حکم کرده و در پیروی ایشان نجات و در مخالفت ایشان ضلال و هلاک قرار داده از جمعی غضب کشیدند و بیزاری جویند ما نیز که بمطاعت ایشان مأموریم باین قاعده عمل کرده ایم و میکنیم و برا ایشان تذلیل شما بطریق که اهل ایمان در زمان پیغمبر از جفای کفار رنجیده میرنجیدند و صبر میکردند ما نیز صبر میکنیم و خواهیم

کردو الحمد لله والمنه بر اتمام این کتاب و توضیح این خطاب در وقوع امتثال حکم پادشاه اسلام بر منهج رسید این مرام مرجو از کرم واهب العطایا آنکه نفع در این کتاب بر طالبان حق او مولی سازد این عمل را برای مؤلف در شب وحدت تنهایی و ذخیره در روز احتیاج و بیمنوا الیه و کان الفراغ من جمع هذه الاوراق فی اواسط شهر محرم الحرام المنتظم فی سلک [illegible] الهجرة النبویة صلی الله علیه وآله الاجمعین و کاتبه المحتاج الرحمة الله تعالی محمد حسین سلطانی حفظه الله تعالی غفر الله لهما

سنه ۱۰۸۵

١٣٩

[illegible]

... [illegible] لبش آب حیات
زندگی بخش دل ... [illegible] ت

[illegible]